

## فصل سیزدهم

### تسلی بنی اسرائیل

فصل ۴۰ تا ۵۵ کتاب اشعياء نبی، بازگو کننده افق تاریخی سال‌های قبل از ۵۳۹ می‌باشد. برای بقیت بنی اسرائیل که در اثر تبعید به سختی آزموده شده‌اند، نبی، پیامی تسلی بخش به همراه دارد. وی، پایان سختی‌ها، عفو خداوندی و شادی بازگشت را اعلام می‌کند. در سراسر اثر او، موجی از شادمانی مسیحایی به چشم می‌خورد. از طرفی، هم اوست که بادآور مسیح در دمند نیز می‌باشد و آن نقطه اعلای ایمان عهد عتیق را تشکیل می‌دهد.

#### ۱- پیام تسلی به تبعیدیان

#### روز رهایی

از همان آیه نخست فصل ۴۰ تا ۵۵ کتاب اشعياء نبی، پیام تسلی به گوش می‌رسد:

#### ۲۱۵- اشعياء ۴۰: ۱۱-۱

تسلی دهید، قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید.  
سخنان دل‌آویز به اورشلیم بگویید و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی  
بخشیده گردیده؛  
و از دست خداوند، برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است!  
صدایی ندا می‌کند:  
«راه یهوه را در بیابان مهیا سازید!  
طريقی برای خدای ما در صحراء راست غایید!

هر دره برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد!  
 کجی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید!  
 جلال خداوند مکشوف گشت، تمامی بشر آن را خواهد دید.  
 زیرا که دهان خداوند این را گفته است!...»  
 ای صهیون که بشارت می‌دهی، به کوه بلند برآی!  
 ای اورشلیم که بشارت می‌دهی، آوازت را با قوت بلند کن!  
 آن را بلند کن و متربس و به شهرهای یهودا بگوی که: «هان خدای شماست!  
 اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌غاید.  
 اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید.  
 او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره‌ها را جمع کرده،  
 به آغوش خویش خواهد گرفت و شیردهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد...»

ویرانی اورشلیم، نشانه خشم خداوندی بود. فتوحات کوروش به منزله پیروزی خداوند است بر بابل، نشان این امر که نجات را از برای قومش می‌فرستد.  
 ظهور خداوند با عباراتی متنبی بیان شده است مثل هنگامی که جلال خداوندی، صحررا را زیر پا می‌گذارد. این نوع بیان، یادآور خروج از مصر است (۴۵، ۳۳، ۳۰). به همین گونه است تصویر شبان (ارک. ۲۱۱.۲۰۴، ۱۰۹).  
 رویدادهای انجلیلی به منزله برترین نوع تجلی این نجات‌الهی می‌باشد و آن نشانه‌ای است از نجات‌نوع بشر. هم‌چنین در موضعه یحیی تعمید دهنده، متن مزبور در مورد آنها به کار گرفته می‌شود (انجلیل متی ۳:۱-۳؛ انجلیل مرقس ۱:۳؛ انجلیل لوقا ۳:۶-۶؛ انجلیل یوحنا ۱:۲۳).

## کوروش، وسیله‌ای در دست خداوند

خداوند برای به انجام رسائین نقشه‌اش در تاریخ بشر، مردانی را برمی‌گزیند. در این زمان، این کوروش است که مشیت‌الهی بر او فرار می‌گیرد:

۲۱۶ - اشیعاء ۴۱:۵-۱ و ۲۵

ای جزیره‌ها، به حضور من خاموش شوید!

القوم‌ها نزدیک شده، بیایند!  
 جلو آمده، آنگاه تکلم کنند!  
 با هم به محاکمه نزدیک بیاییم!  
 کیست که کسی را از مشرق برانگیخت  
 کسی که پیروزی هر قدمش را همراهی می‌کند؟  
 امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند  
 و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند؟  
 ایشان را مثل غبار به شمشیر وی  
 و مثل کاه که پراکنده می‌گردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود.  
 ایشان را تعاقب فوده،  
 به راهی که هرگز نرفته بود به سلامتی خواهد گذشت.  
 کیست که این را عمل نموده و بجا آورده است؟  
 کسی که نسل‌ها را از ابتدا دعوت نموده است،  
 من که یهود و اول و با آخرین می‌باشم، من هستم!...  
 کسی را از شمال برانگیختم؛  
 او خواهد آمد، از مشرق آفتاب، به اسمش خوانده شده است.  
 مثل گل، ساترایپ‌ها را لگدمال می‌کند،  
 مانند کوزه‌گری که گل را پایمال می‌کند...  
 جزیره‌ها دیدند و ترسیدند،  
 و اقصای زمین بلرزیدند...

شاید توصیف حرکت پیروزمندانه کوروش، در اینجا، اشاره‌ای است به نبرد وی علیه لودیه به سال ۵۴۷ ق.م. درست است که کوروش عمل می‌نماید اما رهایی بنی اسرائیل به معنای عمیق آن، کار خداوند خواهد بود، مانند خروج از مصر که اولین نجات محسوب می‌شود (۲۵ تا ۳۱). قابل توجه است که چگونه نبی بر روی سلطه مطلق خداوند بر تاریخ جهانی، تأکید دارد و این یکی از ویژگی‌های منذهب بنی اسرائیل است.

## دعوت به امید

نبی با طرز بیانی گیرا، هموطنانش را به امید دعوت می‌نماید:

۲۱۷ - اشعياء: ۴۱-۲۰

تو ای اسرائیل، بندۀ من! وای یعقوب که تو را برگزیدم! وای ذریت دوست من ابراهیم!  
تو را که از اقصای زمین گرفته و از کرانه‌هایش خوانده‌ام؛  
به تو گفته‌ام: «تو بندۀ من هستی، تو را برگزیدم و ترك ننمودم!»  
نترس زیرا که من با تو هستم! مشوش مشو زیرا که من خدای تو هستم.  
تو را تقویت نموده، کمک خواهم کرد و دست راست پیروزمند من تو را دستگیری خواهد  
کرد.

همۀ آنانی که بر تو خشم دارند خجل و رسوا خواهند شد.  
و آنانی که با تو معارضه نمایند، ناچیز شده، هلاک خواهند گردید!...  
زیرا من که یهوه خدای تو هستم، دست راست تو را گرفته،  
به تو می‌گویم: «مترس، من به یاری تو می‌آیم!»  
ای کرم یعقوب و شزاده اسرائیل، مترس!

یهوه می‌گوید: من به یاری تو می‌آیم و ولی تو قدوس اسرائیل است!...  
فقیران و مسکینان، آب را می‌جویند و فی یابند! زبان ایشان از تشنگی خشک می‌شود.  
من، یهوه، ایشان را اجابت خواهم نمود؛ من، خدای اسرائیل، ایشان را ترك نخواهم کرد!  
بر تل‌های خشک، نهرها و در میان وادی‌ها، چشمه‌ها جاری خواهم نمود؛  
بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه‌های آب مبدل خواهم ساخت.  
در بیابان، سرو آزاد و اقاقیا و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت؛  
در صحراء، صنوبر و کاج و چنار را با هم خواهم کاشت؛  
تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، تأمل نمایند  
که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است!

۱- علل اعتماد، قدرت و نیکوبی خداوند است. با تکیه بر این اصل، نبی، رهایی و نجات و بازخرید گناهان را اعلام می‌دارد.

بسیاری از این عبارات که یادآور خروج از مصر است در عهد جدید تکرار می‌گردد تا نشانی باشد بر عمل روحانی عیسی. بسیاری از این عبارات یا تصاویر، این نجات را چون خلقتی نوین معرفی می‌نماید. ضمناً، توجه نمایید که انتظار نجات آتی با انتظار نجات‌اخروی کاملاً درهم می‌آیند.

۲ - پافشاری بر روی دعوت بنی اسرائیل از سوی خداوند قابل توجه است. عباراتی که برای مشخص نمودن آزمایش و تحقیر بنی اسرائیل به کار رفته است در مزمایر مربوط به زنج دیده می‌شوند (۲۷۶ ت ۲۸۰). در اشاره‌ای که به ابراهیم شده است، رجوع کنید به . ۲۲۱

## بازگشت یا خروجی نوین

در بسیاری بخش‌ها، یادآوری نجات به عنوان خروجی نوین، به طرز گویا بی بیان شده است.

۲۱۸ - اشعیاء ۴۳: ۱-۴

خداوند که آفریننده تو ای یعقوب و صانع تو ای اسرائیل است چنین می‌گوید:  
 «مترس، زیرا که تو را فدیه داده‌ام؛ تو را به اسمت خوانده‌ام؛ تو از آن من هستی.  
 چون از آب‌ها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرها عبور نمایی تو را فرو  
 نخواهند گرفت.

چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید.

زیرا من یهوه خدای تو و قدوس  
 اسرائیل، نجات دهنده تو هستم...»  
 خداوند که راهی در دریا و طریقی در  
 آب‌های عظیم می‌سازد چنین  
 می‌گوید؛

آن که عرابه‌ها و اسبها و لشکر و  
 نیروهای رزمی‌نشد را بیرون می‌آورد،  
 ایشان با هم خوابیده‌اند  
 بر نخواهد خاست و مثل فتیله سوخته،



خاموش شده‌اند!

«چیزهای اولین را به یاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید!  
اینک من چیز نوی به وجود می‌آورم:  
الآن به ظهور می‌رسد: آیا آن را نمی‌بینید؟  
به درستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد.  
حیوانات وحشی، شغال‌ها و شترمرغ‌ها مرا تمجید خواهند نمود،  
چون که آب در بیابان بوجود می‌آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم،  
قومی را که برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند!...»

### ۲۱۹ - اشیاء ۴۹:۱۳-۹

ایشان در راه‌ها خواهند چرید و مرتع‌های ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود.  
گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتات به ایشان ضرر نخواهد رسانید.  
زیرا آن که برایشان ترحم دارد، ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه‌های آب ایشان را  
هدایت خواهد نمود.  
تمامی کوه‌ها را به طریق‌ها مبدل خواهم نمود و راه‌ها برای ایشان مهیا خواهد شد.  
ای آسمان‌ها ترنم کنید! و ای زمین وجد نما! ای کوه‌ها، آواز شادمانی دهید!  
زیرا که یهود، قوم خود را تسلی داده است، بر مظلومان خود ترحم نموده است...

در این متون، به اشاره‌هایی که به وقایع خروج از مصر شده است توجه نمایید: عبور از دریای سرخ، گذر از صحراء و از نهر اردن.  
خروج از مصر به منزله مظہری است از نجات و عنده داده شده، پیش درآمدی که به کمک سمبلهایی مؤثر، اجازه می‌دهد که از قبل، نجات  
مورد انتظار مجسم شود. هم‌چنین، عهد جدید، در واقعه خروج از مصر، تصویر نجات ما را می‌یابد (اول تقریتیان ۱۰:۶-۱): در مراسم  
عبداتی شنبه مقدس، همین مظاہر، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد (زر. به توضیح ۳۱ و ۳۰).

### وعده نجات

وعده‌های نبی از برنامه تجدید حیات دنیوی مورد انتظار تبعیدیان در می‌گند: جایگاه بخشایش و پاک شدن گناهان بنی اسرائیل، در  
کلام زیرین، قابل توجه است.

۲۲۰ - اشعياء ۴۴: ۸-۲۱؛ ۴۵: ۸-۲۳

خداوند، پادشاه اسرائیل و یهوه صبایغوت که ولی ایشان است چنین می‌گوید:

«من اول و آخر هستم؛ غیر از من خدایی نیست!

کیست مانند من؟ جلو بباید و حرف بزند! اعلان نماید و خود را با من مقایسه کند!

چه کسی از قدیم، آنچه را که باید اتفاق می‌افتد اعلان کرده است؟ پس آنچه را که

واقع خواهد شد اعلان نمایند!

ترسان و هراسان نیاشید! آیا از زمان قدیم، شما را اخبار و اعلام ننمودم؟

شما شهود من هستید: آیا غیر از من خدایی هست؟ به غیر از من سخره‌ای هست...؟

... ای یعقوب این چیزها را به یاد ببایور؛ ای اسرائیل، زیرا که تو بنده من هستی!

تو را سرشتم ای اسرائیل! تو برای من بنده هستی، تو را فراموش نخواهم کرد!

قصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و گناهات را مانند ابر، محو ساختم.

نزد من بازگشت نما، زیرا تو را فدیه کرده‌ام!»

ای آسمان‌ها ترنم نمایید زیرا که خداوند این را کرده است! ای اسفل‌های زمین فرباد

برآورید!

ای کوه‌ها و جنگل‌ها و هر درختی که در آنها باشد، بسراید!

زیرا که یهوه یعقوب را فدیه کرده است و خویشتن را در اسرائیل تمجید خوده است!...

«ای آسمان‌ها، از بالا شبنم را بگسترانید، و ابرها عدالت را ببارانند!

زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمودند!

من یهوه، این‌ها را آفریده‌ام!»

تجلیل یهوه: خداوند یگانه، صاحب تمام الاختیار تاریخ، تنها او قادر به اعلام آینده است. به فرهنگ لغات فنی که برای توصیف عمل آخرت شناسی او به کار رفته است توجه نمایید، یعنی: «نجات»، تظاهر «جلال» خداوندی (ر.ا. ۲۱۵. ۲۰.۳)، «عدالت» پیروزمند (ر.ا. ۲۱۷)، و «نجات». این عبارات در زبان و مفاهیم مسیحی نیز به چشم می‌خورد و بخش آخر متان، در آینه نیاشی مسیحی وارد شده است.

## ۲۲۱ - اشعياء ۵۱:۸

همان موضوعات در باب های بعدی نیز به کار رفته است، اما این بار تأکید بر روی سلطنت جهانی یهوه و بازگشت بشریت به سوی شادی بهشت آساست:

ای پیروان عدالت و طالبان یهوه، مرا بشنوید!  
 به صخره ای که از آن قطع گشته و به حفره چاهی که از آن کنده شده اید نظر کنید.  
 به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما را زایید نظر نمایید.  
 زیرا که آن یک نفر را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم.  
 به تحقیق یهوه بر صحیون رحم می نماید و تمامی خرابه هایش را تسلی می دهد.  
 بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت یهوه خواهد گرداند  
 خوشی و شادی در آن شنیده خواهد شد و تسبيح و آواز ترنم.  
 ای قوم ها به من توجه نمایید و ای طایفه ها به من گوش دهید!  
 زیرا که شریعت از نزد من صادر می شود و داوری من روشنایی قوم ها خواهد بود.  
 عدالت من نزدیک است، نجات من می آید؛ بازوی من قوم ها را داوری خواهد نمود.  
 جزیره ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد.  
 چشمان خود را به سوی آسمان برافرازید و پایین به سوی زمین نظر کنید:  
 آسمان ها مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه، مندرس خواهد گردید؛  
 ساکنانش مثل مگس خواهند مرد؛  
 اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید.  
 ای شما که عدالت را می شناسید و ای قومی که شریعت من در دل شما است، مرا  
 بشنوید!

از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید،  
 زیرا که بید، ایشان را مثل جامه خواهد زد و کرم، ایشان را مثل پشم خواهد خورد،  
 اما عدالت من تا ابدالاً باد و نجات من نسلاً بعد نسل باقی خواهد ماند!...

۱- نجات موعود، بازگشتنی به سوی بهشت از دست رفته است. - سلطنت یهوه بر اقوام، مقوله ای سیاسی نبوده بلکه از نوع اخلاقی و منهضی است (بر.ك. ۱۳۳). منظور از کلمه داوری، در/ینجا، مجموعه ای از شریعت است که خداوند اعلام کرده است.

- این وعده‌ها، خطاب به «بقیت» بنی اسرائیل است که روی به خدا آورده، «شربعت خداوند در قلبش» می‌باشد (ر.ك. ۱۴۸، ۱۴۱). جهانشمول بودن این وعده‌ها از این روست که برای «پسر ابراهیم» بودن، ضروری نیست که جسمآ از نسل او باشیم؛ برای این‌دارکافی است که در جستجوی عدالت بوده، طالب خداوند باشد (ر.ك. رساله به رومیان ۱۳: ۲۵-۲۶).

### رستاخیز اورشلیم

این وسعت نظر مانع از آن نمی‌شود که نبی، بازسازی و تجدید حیات دنیوی بنی اسرائیل را در رأس وعده‌های خود قرار دهد:

### ۲۲۲ - اشعياء ۱۴: ۴۹ + ۱۸: ۱۲

صهیون می‌گفت: «یهود مرا ترک کرده است؛ خداوند مرا فراموش کرده است!»  
 آیا زن بچه شیرخواره خود را فراموش می‌کند و بر پسر رحم خویش ترحم نماید؟  
 حتی اگر اینان فراموش کنند، من تو را فراموش نخواهم کرد!  
 بین، اینک تو را بر کف دست‌های خود نقش نمودم و حصارهایت دایماً در نظر من است.  
 آنانی که تو را از نو خواهند ساخت، می‌آیند و کسانی که تو را خراب و  
 ویران کرده‌اند، دور می‌شوند.  
 چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، بین: جمیع اینها جمع شده، نزد تو می‌آیند!  
 اینک بعضی از جای دور می‌آیند، بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم.  
 به حیات خودم قسم!-کلام یهوه!- آنها زیوری خواهند بود که به آن ملیس خواهی شد،  
 و مثل عروس خویشتن را خواهی آراست...

عمق ملاطفت و محبت خداوندی محسوس است (ر.ك. ۱۱۲). - تجمع بنی اسرائیل پر اکنده و تجدید بنای شهر مقدس، رویای دائمی انتظار مسیحیانی قوم یهود می‌باشد. - سرزمین سینیم به احتمال زیاد همان سی‌ین است که در مرزهای مصر علیاً واقع شده بود: در این مورد می‌دانیم که از قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد، جمیعتی نظامی از یهودیان در آنجا ساکن بوده‌اند.  
 شهری که بسان مرده‌ای در گرد و غبار می‌خزید، اکنون احیاء خواهد شد:

### ۲۲۳ - اشعياء ۱۷: ۵۱ تا ۱۰: ۵۲

خویشتن را برانگیز ای اورشلیم، خویشتن را برانگیخته، برخیز!  
 ای از دست یهوه، کاسه غصب او را نوشیدی؛

و درد کاسه سرگیجه را نوشیده، آنرا تا ته آشامیدی!...  
 ای زحمت کشیده اینرا بشنو و ای مست شده اما نه از شراب!  
 خداوند تو یهوه و خدای تو که در دعوی قوم خود ایستادگی می کند چنین می گوید:  
 «اینک کاسه سرگیجه از دست تو می گیرم؛  
 درد کاسه غضب خویش را بار دیگر نخواهی آشامید.  
 آنرا به دست آنانی که بر تو ستم می نمایند می گذارم،  
 به دست کسانی که به تو می گفتند: «خُم شو، تا از تو بگذریم!  
 و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوچه به جهت رهگذران می گذاشتی.»  
 -بیدار شو ای صهیون بیدار شو و قوت خود را بپوش!  
 ای شهر مقدس اورشلیم، لباس زیبایی خویش را دربرکن!  
 زیرا که نامختون و ناپاک، بار دیگر داخل تو نخواهد شد.  
 ای اورشلیم، ای اسیر شده، خود را از گرد بیفشن و برخیز!  
 ای دختر صهیون که اسیر شده ای، بندهای گردن خود را بگشا!...  
 چه زیباست بر کوه ها پای های مبشر که آرامش را ندا می کند،  
 و به خیرات بشارت می دهد و نجات را ندا می کند،  
 و به صهیون می گوید که خدای تو سلطنت می نماید!  
 آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده با هم ترنم می نمایند،  
 زیرا که آنان، وقتی که یهوه به صهیون رجعت می کند، چشم در چشم خواهند دید.  
 ای خرابی های اورشلیم، به آواز بلند با هم ترنم نمایید!  
 زیرا که یهوه قوم خود را تسلی داده و اورشلیم را فدیه فوده است.  
 یهوه ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت ها بالا زده است،  
 و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را خواهند دید.

بخش نخست شعر منزبور به تهدیدهای ارمیاء نبی اشاره می کند (۱۶۹). با کفاره شدن گناه، خداوند نیپیش خویش را ارزانی می دارد. اورشلیم احیاء شده، نجات، صلح، شادکامی، جلال و نجات را همزمان با فرا رسیدن سلطنت خداوند، باز می یابد. دو طرحی که دورنگی آینده را تشکیل می دهند، یعنی بازسازی آتشی و نجات نهایی، کاملاً در یکدیگر ادغام می شوند. اسباب شگفتی نیست که در بازگشت از تبعید، یهودیانی که از این پیام تسلی به وجود آمده بودند، گمانشان بر این بود که به سر منزل و عده های الهی رسیده اند.

## اورشلیم نوین یا عروس یهوه

سرانجام نبی در رابطه با آینده، اورشلیم نوین یا «عروس یهوه» را به هنگام عهد جدید، در اذهان مجسم می‌سازد:

۲۲۴ - اشعیاء ۵:۱-۱۰

ای که بارور نشده، فی زاییدی، بسرا! ای که درد زه نکشیده‌ای، به آواز بلند، ترنم نما  
و فریاد برآور!

زیرا یهوه می‌گوید که پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاده‌اند...  
مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید!  
خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را دیگر به یاد نخواهی  
آورد

زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صبایبوت است، شوهر تو است؛  
ولی تو قدوس اسرائیل است؛ نام او خدای تمامی جهان است.  
زیرا یهوه تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است.  
خدای تو می‌گوید: «آیا زوجه جوانی ترک خواهد شد؟  
تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم اما به رحمت‌های عظیم تو را جمع می‌کنم.  
یهوه، ولی تو می‌گوید به جوشش غضی، خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم.  
اما به محبت جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.

این برای من مثل زمان نوح می‌باشد:  
چنان که قسم می‌خورم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم.  
هر آینه کوه‌ها زایل خواهند شد و تل‌ها متحرک خواهد گردید،  
لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد  
گردید...»

می‌بینیم که پیمان با ازدواج مقایسه شده است (بر. ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۲). این موضوع در عهد جدید نیز به چشم می‌خورد (متی ۲:۲۵-۱:۲۵؛ افسیان ۵:۲۲-۲۳-۲۱:۲۱-۲۲-۱:۲۵). این تصویر، بازگو کننده کیفیت محبت خداوندی نسبت به ادمیان است که بس عمقی و لطیف و سرشار از ترجم بوده، علیرغم بی‌وفایی و گناه، پایدار و خلل‌ناپذیر است.  
در مورد پیمان نوین، رجوع شود به شماره‌های ۱۱۱، ۱۸۱، ۲۰۴.

## ۲ - نبوت خادم یهوه

چهار شعری که در آن چهره مرموز «خادم یهوه» در مفهوم اخص آن آشکار می‌شود، تشكیل دهنده نقطه اعلایی پیام تسلی و شاید هم سراسر عهد عتیق باشد. همچنین این/شعار، عمیق ترین اعلام نبوتی راز رستگاری محسوب می‌شوند.

### یهوه، خادم خود را معرفی می‌نماید

۲۲۵ - اشعار: ۴۲:۷

«اینک، بندِ من که او را دستگیری می‌نمایم و برگزیده من که جانم از او خشنود است.  
من روح خود را بر او نهادم تا انصاف را برای امت‌ها صادر سازد.  
او فرباد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد فود و آنرا در کوچه‌ها نخواهد شنوانید.  
نمی‌خورد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت.  
عدالت را به راستی صادر خواهد کرد، ضعیف و منکسر نخواهد شد،  
تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او هستند.»  
یهوه چنین می‌گوید: ...

«من که یهوه هستم، تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه  
داشته‌ام؛

تو را عهد قوم و نور امت‌ها گردانیده‌ام،  
تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان،  
و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری ...»

۱ - عناوین و نوع دعوت خادم از سوی خداوند، یادآور عناوین و دعوت اسرائیل (۲۱۳) و داود (۲۱۷) و (۲۲۰) از سوی خداوند است. همانند انبیاء و مسیح شاهوار اشعار انسی (۱۲۷)، روح خداوند بر وی قرار می‌گیرد. این متن را باید همیشه، برای درک صحنه‌های نعمید و تجلی مسیح، به یادداشت.

۲ - با وجود این، خادم نه پادشاه است، نه نبی و نه کاهن. چنین به نظر می‌آید که او استاد حکمت بوده، در محلی کوچک به تعلیم می‌پردازد. مبانی ایمان وی خطاب به تمامی جهان است و خصوصیت روحی او ملایم و در عین حال جدی است: این همان تصویر عیسای

تعلیم دهنده است (بر.ک. متی ۱۱: ۲۱-۱۸). این رسالت اساساً روحانی (اوی «نور جهان» است، بر.ک. یوحنا ۱۲: ۸؛ لوقا ۱: ۷۹؛ ۲: ۳۲) وی را میانجی عهد نوین برای تمامی اقوام می‌سازد، به عبارت دیگر موسایی است جدید. در مورد انصافی که او تعلیم می‌دهد رجوع شود به ۲۲۱. و توضیح ۱.

## خادم، خود را معرفی می‌نماید

۶-۱: ۴۹ - اشیاء ۲۲۶

ای جزیره‌ها به من گوش فرا دهید! ای اقوام دور دست توجه نمایید!  
یهوه مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است.  
دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است.  
مرا تیر صیقلی ساخته، در ترکش خود مخفی نموده است.  
مرا گفت: «ای اسرائیل، تو بندۀ من هستی، از تو خویشن را تمجید نموده ام.»  
و من می‌گفتم:  
«عیث رحمت کشیده ام و قوت خود را  
بی‌فایده و باطل صرف کرده‌ام.  
لیکن حق من با یهوه و اجرت من با خدای  
من می‌باشد.»  
و الان یهوه که مرا از رحم برای  
بندگی خویش سرشت، گفت:  
«این چیز قلیلی است که بندۀ من بشوی تا  
اسپاط یعقوب را بربا کنی، و نجات یافتگان  
اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نور  
امت‌ها خواهم گردانید، تا نجات من به اقسان‌قاط  
زمین برسد»...»



۱- طرز معرفی خادم در اینجا، بادآور فراخواندن ارمیاء از سوی

خداوند است (۱۵۵). به تصاویری که خادم را ابزاری منتخب نشان می‌دهد، توجه کنید. خداوند خادم خود را اسرائیل می‌نامد. احتمال دارد که این کلمه، واژه تفسیری بسیار قدیمی باشد که از سایر بخش‌های پیام تسلی الہام گرفته است (ر.ك. ۲۲۰). از طرفی، نشان دهنده این است که نبوت خادم، در پیوست بعد از دوران تبعید، چگونه تعبیر شده است. در مورد تمجید خداوند توسط عیسیٰ، رجوع شود به بیوختا ۱۷:۲۸:۲.

۲- بخش میانی شعر، احساسی از عدم موفقیت رسالت خادم را به دست می‌دهد، اما در پایان، روشن می‌گردد که رسالت مزبور که اساساً روحانی و جهان‌شمول است، به نحو احسن تحقق یافته است. نجاتی را که پیام تسلی وعده می‌دهد (۲۲۱، ۲۲۰) به وسیله خادم آورده شده، در سطح تمامی اقوام بدون استثناء، گسترش می‌پاید. خصلات واقعی نجات از دید مسیحیت نیز همین است (لوقا ۲: ۳۴-۲۹؛ اعمال رسولان ۱: ۵-۸).

## انعطاف و برداشتن خادم

۲۲۷ - اشعار، ۵۰: ۴-۹

خداوند یهوه، زبان شاگردان را به من داده است تا  
بدانم که چگونه با خستگان حرف بزنم.  
خداوند یهوه، گوش مرا گشود [برای معرفت  
کلامش (?)].

هر بامداد، گوش مرا بیدار می‌کند تا مثل  
شاگردان بشنوم.  
و من مخالفت نکرده، به عقب برنگشتم.  
پشت خود را به زنندگان و رخسار خود را به  
کسانی که ریش مرا می‌کنند، دادم.  
روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم.  
و خداوند یهوه مرا اعانت کرد، پس رسوا نگشتم.  
از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم،  
می‌دانستم که خجل نخواهم شد.  
آن که مرا تصدیق می‌کند نزدیک است، پس کیست



که با من مخاصمه نماید؟ تا با هم بایستیم!  
 کیست که بر من دعوی نماید، پس او نزدیک من آید!  
 اینک خداوند یهوه، مرا اعانت می کند، پس کیست که  
 مرا ملزم سازد؟

اساس ایمان خادم، این حکیم الهام یافته «از خوشنخ نیست بلکه از کسی است که او را فرستاده است» (یوحنا ۷:۱۶-۱۷). وی که به خاطر، خطابت خویش مورد شکنجه و آزار قرار می گیرد، در برایر محنت، برباری از خود نشان می دهد زیرا که اطمینان دارد که خداوند جانبدار است. در اینجا تصویری اخلاقی از عیسی، به هنگام درد و رنجش، ارائه داده شده است.

### خادم رنجدیده یا قربانی کفاره کننده

۲۲۸ - اشعياء ۱۳:۵۲ تا ۱۴:۵

[بهوه سخن می گويد:]

اینک بندۀ من عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد.  
 چنان که بسیاری به خاطر وی وحشت‌زده شده بودند.  
 از آنجهت که چهره‌اش تباہ شده، منظر انسانی نداشت،  
 جمیع امت‌ها او را تحسین خواهد کرد و در برایر او پادشاهان دهان خود را خواهند بست،  
 زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید  
 و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

[جمعیت:]

کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟  
 به حضور ما مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک روییده است  
 او را نه صورتی و نه جمالی می باشد و چون او را می نگریم، منظری ندارد که مشتاق  
 او باشیم،  
 خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج دیده،  
 مثل کسی که روی ها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم.

لکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خوبیش حمل نمود.  
و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم!  
حال آن که به سبب تقصیرهای ما متروک و به سبب گناهان ما کوفته گردید.  
تأدیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.  
جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یکی از ما به راه خود برگشته بود  
و یهوه گناه جمیع ما را بر وی نهاد!  
او مظلوم شد، اما فروتنی نموده، دهان خود را نگشود،  
مثل برهای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برندگانش بی‌زیان است.  
از ظلم و از داوری گرفته شد [و از طبقه او که تفکر نمود]،  
که او از زمین زندگان منقطع شد [و به جهت گناهان قومش مضروب گردید]؟  
قبیر او را با شریران و فاسدان تعیین نمودند.  
هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی  
حیله‌ای نبود.

یهوه را پسند آمد که او را مضروب نمود،  
به دردها مبتلا سازد: چون جان خود  
راقیبانی گناه ساخت، ذرت خود را خواهد  
دید و عمر او دراز خواهد شد و طرح  
خداوند توسط او میسر می‌شود. بعد از  
ثمره مشقت جان خوبیش، نور را دیده، سیر  
خواهد شد...

[یهوه سخن می‌گوید:]  
بنده عادل من، به معرفت خود، بعد از  
آن که گناهان ایشان را برخوبیشتن حمل  
نمود، بسیاری را عادل خواهد گردانید.  
بنابراین او را در میان بزرگان نصیب  
خواهم داد و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد نمود، به جهت این که جان خود را به



## مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.

۱- این تصویر، آیات چندی را از تاریخ انبیای مورد شکنجه و آزار (۹۳) بهویژه از ارمیاء نبی (۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳ تا ۱۷۵) به عاریت گرفته است. اما این تصویر خصوصاً بر زنج و ال خادم پهلوه که در معنی اخص کلمه عادل محسوب می‌شود، «اصل جایگزینی» را که اساس قریانی‌ها به شمار می‌رفت، پیاده می‌کند، بدین معنی که به جای انسان، حیوان قریانی می‌شند. در مورد خادم، این قریانی کفاره کننده، می‌توان گفت که بخشابش گناهکاران را به مردم می‌آورد، زیرا که خادم به طرزی شمر بخش برای ایشان شفاعت می‌کند و ۴۶: ۱۴ و ۱۶۷ مقابله نمودن). به این ترتیب نجات ایشان به موجب همبستگی مردمی تحقق می‌یابد. ثمرة آن عادل شمردگی و نتفای گناهکاران و به نتیجه رسیدن طرح خداوند می‌باشد. از اینجاست که عهد نوین به وساطت خادم (۲۲۵) که نجات کل جهان (۲۲۶) ناشی از اوست، به انجام می‌رسد. همان گونه که ملاحظه می‌شود، این مبانی ایمانی، مستقیماً درک مفهوم قریانی صلیب را مهیا می‌سازد.

۲- در اندیشه پهودیت بعد از این دوره، جای چندانی برای خادم رنجبر وجود ندارد؛ چهره پادشاهی که پسر داده باشد بیشتر مورد نوجوه بود. در مقابل باید گفت که عیسیٰ برای آشنا کردن شاگردانش با راز مرگ خود، مستقیماً همین صفحه اشعیاء را به خود نسبت می‌دهد. به عبارت دیگر عیسیٰ، رفتار خود را مطابق تصویر اخلاقی که از خادم ارائه شده است، می‌نمایاند (بر. مرقس ۱۰: ۴۵؛ متی ۲۰: ۲۰؛ ۲۶: ۲۸؛ ۵۴: ۵۴؛ لوقا ۲۲: ۲۲؛ ۳۷: ۳۷). بعد از قیام، شاگردان درخواهند یافت که عیسیٰ «برحسب مكتوب كتاب مقدس» درگذشته است (لوقا ۲۴: ۴۸؛ اول قرنیان ۱۵: ۳). به این ترتیب یکی از اولین موضوعات موعظة مسیحی این خواهد بود که عیسیٰ همان خادم علام شده است (اعمال رسولان ۳: ۱۳-۱۸؛ ۳۰: ۳۰؛ ۳۵-۲۸: ۸؛ مرقس ۱۰: ۴۵؛ رساله اول پطرس ۲: ۲۱-۲۵؛ یوحنا ۱۲: ۳۸؛ رومیان ۴: ۲۴-۴۵).

\* \* \*

بخش سوم

يهوديت

در زمان دولت پارس

فصل چهاردهم

تجديد حيات يهود

[www.irancatholic.com](http://www.irancatholic.com)

## ۱- بازگشت تبعیدیان و بازسازی معبد

یهودیانی را که کوروش کبیر آزاد کرده بود با شادی تمام از تبعید بازگشتن آنها در انتظار به انجام رسیدن فوری کلام نجات بخش بودند اما خیلی زود مأیوس شدند. معبد ایشان فقط پس از گذشتن از مشکلات و رنج های بسیار قابل بازسازی است. امیدشان درباره روی کار آمدن سلسله داود به خاموشی گرایید. خلاصه آن که «نجات یهوه» از دید اینان امری بسیار دور بود. در این بحران روحی که بر ایشان بگذشت ایمانشان صاف تر و عمیق تر گردید. با وجود این، وقت آن بود تا چنان ترتیبی دهنده باعث خشنودی خداوند گردیده و در انجام وعده هایش شتاب ورزد. در بطه این نیاز آین یهودیت، بوجود آمد. بنی اسرائیل دیگر نه ملتی مستقل بود و نه حتی قلمروی از آن خویش داشت. اما بیش از هر زمان و همیشه همان قوم یهوه باقی ماندند که سلطنت خداوندی از طریق ایشان می باست بر سراسر پنهان جهان استقرار یابد.

خداوند به مسیح خویش یعنی به کوروش... چنین می گوید: به خاطر بندۀ یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل هنگامی که مرا نشناختی ترا به اسمت خواندم و ملقب ساختم. من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. اشعیا ۴۵:۴ و ۵



### فرمان کوروش و نخستین بازگشت

۲۲۹ - کتاب عزرا ۶:۳-۵ و ۱:۵-۶

اولین سالی که کوروش پادشاه بر بابل حکومت کرد، کوروش پادشاه این فرمان را صادر کرد: «خانه خدا که در اورشلیم است. این خانه باید از نو بنا شود، به عنوان مکانی که در آن قربانی هایی ذبح می کنند... بلندیش شصت ذراع و

عرضش شصت ذراع باشد. سه صف سنگ‌های بزرگ و یک صف چوب. خرچش از خانه پادشاه داده شود. و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبودن‌نصر آنها را از معبد اورشلیم گرفته به بابل آورده بود، پس بدنهند و آنها را به جای خود در معبد اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند...»  
...پس رؤسای خانواده یهودا و بنیامین و کاهنان و لاویان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خدا را که در اورشلیم است بنا کنند. جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای داوطلبانه، اعانت کردند. کوروش پادشاه، ظروف خانه خداوند را که نبودن‌نصر آنها را از اورشلیم آورد و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. کوروش آنها را به دست مترادات (میتراداد) خزانه‌دار خود داد که او آنها را به شیشبصر رئیس یهودیان واگذاشت... شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد...

نبوت پیام‌رسانی این‌گونه به وقوع پیوست (۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱). لذا اسباب تعجب نخواهد بود که بازگشت نخستین کاروان در محیطی پر از شادی/خروی به اجرا درآمد:

### ۲۳۰ - اشعار

بیابان و زمین خشک شادمان شود!  
صحراء به وجود آید و بشکفت!  
مثل گل سرخ شکفته گردد،  
شادمانی و ترنم کند!  
شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا شود!  
جلال یهوه و زیبایی خدای مان را خواهیم دید.  
دست‌های سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید.  
به دل‌های خائف بگویید: «قوی شوید و مترسید!  
اینک خدای شما با انتقام می‌آید!  
او با عقوبات الهی می‌آید تا شما را نجات دهد!»  
آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران گشوده خواهد گردید.

آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود ،  
و زبان گنگ خواهد سرایید .  
آب در بیابان و نهرها در صحراء خواهد جوشید .  
زمین خشک به برکه و مکان های خشک به چشم های آب مبدل خواهد گردید ...  
در آنجا شاهراهی خواهد بود که به طریق مقدس نامیده خواهد شد .  
هیچ نجسی از آن عبور نخواهد کرد و احمقان در اطراف آن نخواهند گردید .  
شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده ای بر آن برخواهد آمد .  
نجات یافتگان بر آن سالک خواهند گشت ،  
و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده ،  
با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سرایشان خواهد بود .  
شادمانی و خوشی را خواهند یافت  
و غم و ناله فرار خواهد کرد ...

اغلب اصطلاحات ادبی گنجانده شده در این متن، در پیام تسلی بچشم می خورند. بند ۱: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹ - بند ۲: ۲۱۵-۲۱۶ - بند ۴: ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵ و ۲۱۸: ۶ - آنچه که مایه شادی ادمیان است در اینجا «بازخورد و رهابی» دل های خائف خوانده می شود که همزمان با ظهور جلال الهی است. در عهد جدید به اشاراتی که در مورد همین ایمان است رجوع شود (لوقا ۲۲: ۷، یوحنا ۱۴: ۱)، رساله به عبرانیان (۱۲: ۱۲) عهد جدید شهادت می دهد که این وعده ها در عیسی مسیح به تحقق پیوسته است، لذا این فصل با اصطلاحات و گفتارهای نمادین، اصل امید مسیحی را بیان می دارد. بنابراین از اینجا به مفهوم استفاده آن در مراسم مندھبی ایام انتظار عیبد میلاد پس می بریم.

## پأس های بازگشت

بازگشت نخستین گروه تبعیدیان به منظور بازسازی معبد بود. اما آنها با مخالفت کسانی که در دوران غیبت از کشور، در آنجا مسکن گرفته بودند، برخورد نمودند:

۲۳۱ - کتاب عزرا ۴: ۵-۴ و ۲۴

اهالی زمین دست های قوم یهود را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ آوردند. به ضد ایشان مشاورانی اجیر کردند که در تمام ایام کوروش پادشاه فارس تا سلطنت داریوش پادشاه فارس، قصد ایشان را باطل ساختند... آنگاه کارخانه خدا که در اورشلیم است به تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش پادشاه فارس، معطل ماند.

پاس ناشی از این شکست ممکن است در برخی از مزمیر که لحنی دردنگ دارد، اثر نهاده باشد:

### ۱۲۳ مزمور

بهسوی تو چشمان خود را بر می افرازم،  
ای که بر آسمانها جلوس فرموده ای!  
اینک، مثل چشمان غلامان به سوی آقای خود،  
و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش،  
هم چنان، چشمان ما بهسوی یهوه خدای ماست،  
تا بر ما کرم بفرماید.  
ای یهوه، بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما!  
زیرا چه بسیار از اهانت پر شده ایم!  
جان ما پر شده است از استهزا و اهانت متکبران!

### کاروان‌های نوین

در سرزمین بابل «پسران تبعیدی» با نگرانی و اضطراب جریانات را دنبال می‌کنند. بابل بسال ۵۲۲ ق.م، پس از مرگ کمبوجیه در صدد شورش برآمد و از سوی جانشین او یعنی داریوش، شاه جدید پارس به سختی سرکوب گردید، زکریای نبی که هنوز در سرزمین تبعید بود در این واقعه که منجر به شکست بابل، این شهر مغرور گردید، نشانی از خداوند باز می‌یابد.

### ۲۳۲ - ۱:۸-۱۶ زکریا

در وقت شب رؤیایی دیدم که اینک مردی در میان درختان آس ایستاده بود... درعقب او، اسبان

سرخ و زرد و سفید و سیاه بود. گفت: «ای آقایم، اینها چیستند؟» مردی که در میان درختان آس بود پاسخ داد: «اینها کسانی می باشند که یهود ایشان را برای تردد غودن در جهان فرستاده است.» و ایشان به فرشته یهود که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داده گفتند: «ما در جهان تردد غودیم و اینک تمامی جهان در صلح و آرامش است.»

پس فرشته یهود گفت: «ای یهود صباحیوت، تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می بودی، رحمت نخواهی غود؟» یهود به فرشته ای که با من سخن می گفت، با کلام تسلی بخش جواب داد. و فرشته ای که با من تکلم می غود مرا گفت: «ندا کرده بگو، یهود صباحیوت چنین می گوید: درباره اورشلیم و صهیون، غیرت عظیمی دارم و بر امتهای متکبر سخت غضبناک هستم...» به همین دلیل، یهود چنین می گوید: به اورشلیم با رحمت رجوع می نمایم. خانه من در آن بنا خواهد شد - قول یهود صباحیوت این است!-. و خط اندازه گیری به اورشلیم کشیده خواهد شد...»

به مشکل و پیچیده بودن سبک که با سبک ساده عاموس و اشعیاء نبی بسیار متفاوت است، دقت نمایید. عوامل دینی جایگزین زیان معمولی و مستقیم می گردد. نبی موعظه خود را به کمک دنیابی از تصاویر و نمادها که گاه معملاً گونه است بیان می دارد. این گرایش را فیلانزد حرقیال نبی نیز دیده ایم و این همان سبکی است که در طول تطور و تکامل خود به سبک مکافنه نگاری می رسد. دیگر مقصود از فرشته خداوند، به کنایه، سخن گفتن از حضور خداوند نیست، بلکه فرشته ایست که میانجی اجباری بین خدا و آدمی وقتی رابطه ای بین آن دو ضروری است می باشد.

### ۶-۱:۳ - عزرا ۲۳۳

پیرو این مشارکت انبیایی، کاروانی نوین (در سال ۵۲۱-۵۲۰ ق.م) ترتیب یافت که در رأس آن «زرویابل» شاهزاده ای از خاندان شاهی و یشوع کاهن اعظم قرار داشتند. در واقع منابع و اسناد درباره این دو میان بازگشت از تبعید صحبتی نمی کنند اما از برخی شانه ها چنین فهمیده می شود که این امر مسلم بوده است. نخستین کوشش این دو رهبر برپاداشتن منبع قربانی های سوختی است تا آین عبادت یهود احیاء گردد:

در ماه هفتم بنی اسرائیل در اورشلیم جمع آمدند. یشوع پسر یوصاداق با برادران کاهن خود، و زرویابل پسر شالتیئل، با برادران خود، باز سازی مذبح خدای اسرائیل را آغاز کردند، تا در آنجا

قریانی‌های سوختنی تقدیم نمایند،... پس مذبح را بر جایش بر پا کردند و قریانی‌های سوختنی، صبح و شام برای یهود گذرانیدند... از روز اول هفتمین ماه، آنان تقدیم قریانی‌های سوختنی را به یهود آغاز کردند، با این که بنیاد معبد یهود هنوز گذاشته نشده بود...

### موعظه حجی نبی

تابستان سال ۵۲۰ ق.م است. کارهای ساختمانی معبد با کنندی در جریان است. در آن وقت سخنان حجی نبی بگوشش می‌رسد تا موجب تشویق و جنب و جوش در کار گردد:

### ۱۱-۲:۱ - حجی ۲۳۴

یهود صبایوت چنین می‌فرماید: این قوم می‌گویند: «وقت بنا نمودن خانه خداوند هنوز نرسیده است.» آیا برای شما وقت آن است که در خانه‌های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟ پس حال، یهود صبایوت چنین می‌گوید: «به دقت در مورد رفتار خود بیندیشید! بسیار کاشته‌اید و اندک حاصل می‌کنید. می‌خورید اما سیر نمی‌شوید؛ می‌نوشید لیکن سیراب نمی‌گردید. رخت می‌پوشید اما گرم نمی‌شوید. آن که مزد می‌گیرد مزد خویش را در کیسه سوراخ می‌گذارد... منتظر فراوانی بودید و اینک کم شده است، محصول را، بر روی آن دمیدم. سبب چیست؟ - وحی یهود صبایوت! سبب این است که خانه من خراب می‌ماند و هر کدام از شما به خانه خویش می‌شتابد. از این سبب آسمان‌ها از باران بازداشته می‌شود و زمین از محصولش باز داشته می‌گردد. بر زمین و بر کوه‌ها و بر غله و عصیر انگور و روغن، و بر هر آنچه زمین می‌رویاند و بر انسان و بهایم و تمامی مشقت دست‌ها، خشکسالی را خوانده‌ام... پس به کوه بر آمده، چوب آورده، خانه را بنا نمایید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت. - وحی یهود صبایوت! -»

مانند انبیاء پیش از دوران تبعید، حجی نبی نیز در آفات کشاورزی نشان‌هایی از آسمان را می‌بیند (به عنوان مثال ر.ث ۱۰۳) با دوباره خوانی گفتارهای مسیحایی ارمیاء نبی (۱۷۹)، ملاحظه می‌شود که حجی نبی به طور ضمنی به آنها اشاره می‌کند و به معاصرین خود توضیح می‌دهد که چرا این گفتارهای یهود به تحقق نمی‌پیوند این امر را دلیلی نمی‌ست مگر کمی غیرت منهیشان.

سه ماه بعد در اوائل پاییز نبی دست به کار می‌شود.

## ۹-۳: ۲- حجی ۲۳۵

کیست در میان شما که باقی مانده و این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می‌ناید، آیا در نظر شما ناچیز نمی‌ناید؟ اما الان ای زربابل قوی دل باش!-وحی یهوه!- و ای یهوش ع پسر یهوصادق، رئیس کهنه، قوی دل باش! ای تمامی قوم زمین، قوی دل باشید! مشغول بشوید! زیرا که من با شما هستم- وحی یهوه صبایوت!- و روح من در میان شما قرار گیرد! زیرا که یهوه چنین می‌فرماید: بعد از اندک زمانی، آسمان‌ها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت. تمامی امت‌ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جیمع امت‌ها خواهد آمد و این خانه را از جلال پر خواهم ساخت- یهوه صبایوت می‌گوید!- نفره از آن من و طلا از آن من است!- وحی یهوه صبایوت! جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم‌تر خواهد بود و در این مکان آرامش را خواهم بخشید- قول یهوه صبایوت!-

لرزاندن و بر هم زدن جهان مربوط به تصورات معمولی و سنتی از روز یهوه است. هدفی را که یهوه با هدایت تاریخ تعقیب می‌کند برقراری سلطنت وی بر تمام ملل در این جهان است (بر.ك ۱۳۳ و ۲۴۱). به نظر چنین می‌رسد که اصطلاحات و لغاتی را که حجی نبی بکار می‌برد، به انجام رسیدن زور درس و عده‌های آخرت شناسی را تلقین می‌نماید.

## «جوانه» داود

تحت تأثیر حجی و زکریای نبی، سرانجام کارهای بازسازی و مرمت معبد آغاز می‌گردد. نخستین سنگ بنای معبد با تشریفات بزرگی در میان شادی عمومی نهاده می‌شود (نیمه زمستان ۵۱۹ ق.م.). زربابل از چنان اهمیتی برخوردار است که زکریای نبی وی را «جوانه داود» می‌نامد (ر.ك ۱۸۰).

## ۱۳-۹: ۶- زکریا ۲۳۶

و کلام یهوه به من چنین خطاب شد، تقدیمی‌های اسیران، یعنی حلدای و طوبیا و یدعیا را گرفته، به خانه یوشیا پسر صفتیا، که از بابل رسیده است برو. نفره و طلا را برداشته، تاجی بساز و آن را بر سر یهوش ع پسر یهوصادق، کاهن اعظم قرار بده. و این را به او بگو، «یهوه صبایوت اینرا می‌گوید: این

مردی است که نامش «شاخه» می‌باشد و از مکان خود خواهد روئید. اوست که مکان مقدس یهوه را باز سازی خواهد نمود. اوست که نشان سلطنتی را متحمل خواهد شد. وی به عنوان حاکم بر تختش خواهد نشست. و کاهنی بر دست راست او خواهد بود. و مشورت آرامش بین این دو حکمفرما خواهد بود؛...»

«زرویابل» که از تبار داود است، امانت دار امید بنی اسرائیل می‌باشد همانند شاهانی که اجدادش بودند.

### تجدد بنایی دشوار

کارهای زرویابل و یهوشع با مخالفت‌هایی برخورد نمود. این مخالفت‌ها از سوی «سامریان» و فرزندان ایشان بروز نمود یعنی مهاجرنی که در خاک اسرائیل پس از ویرانی «سامره» ریشه دوانده بودند. (بر. ۱۳۰).

### ۲۳۷ - عزرا ۴:۳-۵ و ۵:۱-۳

اما وقتی دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که تبعید شدگان معبد یهوه، خدای اسرائیل را می‌سازند، پیش زرویابل و یشوع و سران خانواده‌ها آمدند، گفتند، «ما میل داریم با شما بنا کنیم، زیرا مانند شما خدایتان را جستجو می‌کنیم و از زمان اسرحدون پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد به او قربانی تقدیم نموده‌ایم.» زرویابل، یشوع، و دیگر سران خانواده‌های اسرائیلی پاسخ دادند، «این درست نیست که شما در ساختن معبدی برای خدایان به ما بپیوندید؛ همان‌طور که از کوروش پادشاه پارس دستور داریم، خود به تنها بی برای یهوه، خدای اسرائیل بنا می‌کنیم»...

سامریانی که یهودیان عنبر ایشان را خواستند بدون شک به ساترایپ مأموراء فرات رجوع می‌کنند که ایشان به نوبه خود تحقیقاتی را آغاز می‌کنند:

آن وقت بود که تنبایی فرمانروای مأمورای فرات، شتر بوزنای و رفقای ایشان پیش آنها آمد، پرسیدند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایید و این حصار را بر پا کنید؟...» اما چشم خدایشان بر بزرگان یهودیان بود: ایشان را نتوانستند از کار باز دارند تا این امر به گوش داریوش برسد و جواب مكتوب درباره‌اش داده شود.

کتاب مقدس نسخه‌ای از گزارشی را که از ساترایپ به وزیر بزرگ شاه فرستاده شده حفظ کرده است. در آن گزارش جریان کار آمده و تقاضا می‌شود که اقداماتی در جهت نسخه فرمان کوروش به عمل آید- ناحیه آن سوی فرات استانی (یا ساترایپ) است در مأموراء

## یهودیت در زمان دولت پارس

۳۳۷

فرات به نسبت شوش پایتخت شاهان پارس. این ساترایپ شامل سوریه و فلسطین می‌گردید.

## ۲۳۸ - مزمور ۸۵

احساسات یهودیان در جریان این تجزیه جدید و تمدن و درخواست پیاپی آنان در نیایش که همه چیز به خیر و خوشی گنبد کاملاً قابل درک و تصور است.

ای یهوه، از زمین خود راضی شده‌ای؛ سرنوشت یعقوب را تغییر داده‌ای.  
عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای، تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای.  
تمام غضب خود را برداشته و از آتش خشم خود رجوع کرده‌ای...  
ای خدای نجات ما، ما را برگردان! غیظ خود را از ما بردار!  
آیا تا به ابد با ما غضبناک خواهی بود؟ خشم خویش را نسل بعد نسل طول خواهی داد؟  
آیا برگشته، ما را حیات نخواهی داد، تا قوم تو در تو شادی نمایند؟  
ای یهوه، رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما!  
آنچه یهوه می‌گوید خواهم شنید،  
زیرا که به قوم خود و به مقدسان خود و به تمام آنانی که قلب خود را به سوی او  
بازگردانده‌اند خواهد گفت: «سلامتی!»  
یقیناً نجات او به ترسندگان او نزدیک است.  
تا جلال در زمین ما ساکن شود.  
رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند، عدالت و آرامش یکدیگر را بوسیله‌اند.  
در حینی که یهوه، خوشبختی را به ما عطا می‌کند، زمین ما محصول خود را خواهد  
داد.  
عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آرامش به دنبال آثار او روان خواهد شد...

حرکات متواتی این نیایش را تجزیه و تحلیل کنید: سپاسگزاری، تمثیلی پر از تشویش، بیان کلامی موافق از سوی خداوند که به قلب اعتماد و اطمینان می‌بخشد. این چنین رفتار مذهبی مطابق با بسیاری از زیر و بهم‌های زندگانی مسیحی است. به همین خاطر است که با انطباق آن با زندگی خود، مزمور می‌تواند بیان و زمزمه دائم نیایش ما باشد (بر اک به ۲۷۱).

حتی کلیسا و هر یک از اعضای آن نیز باید از محل آزمایش بگذرند.

## ۲۳۹ - عزرا ۶:۷-۱۶

سرانجام فرمان کوروش در بایگانی یافت می شود (بر اک به ۲۲۹) و وزیر بزرگ داریوش پاسخی موافق می فرستد:

«بگذارید کارهای این خانه انجام شود. حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند... از خزانه شاهی یعنی از مالیات ماورای نهر مبلغ مورد نیاز برداشته شده، به این مردمان داده شود تا کارها معطل نشوند. مایحتاج ایشان را از گاوان جوان، قوچ ها و بره ها به جهت قربانی های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و غلک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی کم و زیاد داده شود تا آن که هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا غایند... من داریوش، این فرمان را صادر نموده ام، باشد که موبهمو به اجرا در بیاید!»

آنگاه تتنای والی ماورای نهر و شتر بوزنای و رفقای ایشان مطابق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلا تأخیر عمل نمودند. و مشایخ یهود کارهای ساختمانی را پیش بردنند... خانه [خدا] در روز سوم ماه آزار در سال ششم داریوش پادشاه تمام شد. بنی اسرائیل یعنی کاهنان و لاویان و سایر آنانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند...

این متن بسیار مheim است زیرا از آن می توان به پایگاه قانونی یهودیان در امپراتوری پارس پی برد، برای تمامی اعمالی که بدیشان سریوط بود، قانون ایشان در حکم قانون دولتی بود. حکومت مرکزی رسماً حامی آئین ایشان بوده است به شرط آن که روش آنان حاکی از وفاداری سیاسی باشد. زریبا بل سمتی رسمی می یابد. با پایان مأموریت وی کسی به جای او در مقام مأمور عالی رتبه قرار نمی گیرد اما از دید دستگاه اداری حکومت پارس، کاهن بزرگ به جای رئیس گروه قومی و دینی که تشکیل دهنده قوم پراکنده یهود در سراسر امپراتوری پارس بود، نگریسته می شد.

## جلال معبد جدید

تقدس معبد جدید (اواخر زمستان و اوائل بهار ۵۱۵ ق.م) که پس از آن نیز عید گذر با جلال هر چه بیشتر برگزار می گردد در اورشلیم شادی بزرگ مذهبی بوجود می آورد. آیا به دوران نجات که پیام تسلی آن را اعلام کرده بود نرسیده بودند؟ احتمالاً فصول ۶۰-۶۲ صحیفه اشعیاء نبی در این جو به

رشته تحریر در آمدند. نگارنده را احساس بر آن است که در قید و سلطه روح انبیائی است:

۲۴۰ - اشعیا ۱:۶۱ - ۳

روح خداوند یهوه بر من است،  
زیرا یهوه مرا مسح کرده است.  
مرا فرستاده است تا مسکینان را بشارت دهم،  
و شکسته دلان را التیام بخشم،  
تا به اسیران آزادی را اعلام نمایم.  
و رهابی را به آنانی که در زندانند؛  
تا از سال پسندیده خداوند و از روز انتقام خدای ما ندا نمایم،  
و جمیع ماتمیان را تسلی بخشم،  
و به عوض خاکستر تاجی به ایشان بدhem،  
و روغن شادمانی به عوض لباس عزا،  
و تسبیح به جای نامیدی!...

نبی در این جا خویشتن را آنچنان نشان می‌دهد که ارمیاء نبی (۱۵۵) و خادم مرموز یهوه را بخاطر می‌آورد (۲۲۵-۲۲۶). هویت رسالت وی دقیقاً مشابه آن چیزی است که در پیام تسلی آمده است و آن خبر خوش نجات است- یعنی همان انجیل. این متن بسیار مهم است زیرا در کنیسه ناصریه، عیسی برای بیان رسالت خاص خویش این متن را به خود ربط می‌دهد و اعلام می‌کند: «زمانها به انجام رسیده اند و ملکوت خداوند نزدیک است» (لوقا ۱۸:۴-۲۰)

۲۴۱ - اشعیا ۱:۶۰؛ ۱۰:۱۳-۱۹؛ ۲۱:۶۲؛ ۵-۲:۶۲

در واقع سلطنت خداوندی را نبی با کنایه و زیانی شاعرانه با اعلام جلال معبد نوین و اورشلیم نوین وصف می‌نماید.

برخیز و درخشان شو! زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است!

درحالی که تاریکی، جهان را و ظلمت طوایف را می‌پوشاند،  
اما یهوه بر تو طلوع می‌کند و جلال وی بر تو ظاهر می‌شود.  
امت‌ها به سوی نور تو و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع تو درحرکتند.  
چشمان خود را به اطراف برافراز و ببین: همگی جمع شده نزد تو می‌آیند.  
پسانت از دور می‌آیند و دخترانت را در آغوش می‌آورند.  
آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و قلب تو از هیجان به طپش خواهد افتاد.  
زیرا که توانگری دریا به سوی تو گردانیده خواهد شد،  
و دولت امت‌ها نزد تو خواهد آمد.  
کشت شتران و جمازگان مدیان و عیفه تو را خواهند پوشانید.  
جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و بخور آورده، به تسبیح یهوه، بشارت خواهند داد...  
غريبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد.  
زیرا که در غضب خود تو را زدم، لیکن به لطف خویش تو را ترحم خواهم نمود  
دروازه‌های تو دائمًا باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید،  
تا دولت امت‌ها را نزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند...  
جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چنار با هم برای تو آورده خواهد شد  
تا مکان مقدس مرا زینت دهنند و جای پای های مرا تمجید کنند...  
بار دیگر آفتاب، نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید.  
زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود.  
آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت،  
زیرا که یهوه برای تو نور جاودانی خواهد بود،  
و روزهای نوحه‌گری ات تمام شده است.  
جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد...  
و تو به اسم جدیدی که دهان یهوه آن را قرار می‌دهد  
مسمی خواهی شد.  
تو تاج جلال در دست خداوند و افسر ملوکانه در  
دست خدای خود  
خواهی بود.

تو را دیگر «مترونک» نخواهند خواند و زمینت را  
«رها شده» نخواهند

گفت،



بلکه تو را «سرور من» خواهند خواند و زمینت  
«منکوحه» خواهد شد،  
زیرا که یهوه در تو مسرور است و زمینت  
«شوهری» خواهد داشت.  
همچنان که مردی جوان، دوشیزه‌ای را به نکاح خود  
درمی‌آورد،  
کسی که تو را بنا کند، به نکاح خویش درمی‌آورد،  
همان‌گونه که داماد از عروس مبتهم می‌گردد،  
همچنان خدایت از تو مسرور خواهد شد...

۱ - در این کلام خداوند، به موضوعاتی بر می‌خوریم که پیشتر در پیام تسلی (۲۲۶-۲۲۱) و حجی نبی (۲۳۵) دیدیم.

همچنین خاطراتی از هوشع نبی (موضوع پیوند بین یهوه و بنی اسرائیل) اشعياء نبی (موضوع روشنایی ۱۲۶) ارمیاء نبی (۱۶۱) و ۱۷۹) را در بردارد. در این گفتار به دید جهانی گوینده نیز بر می‌خوریم.

۲ - در کتاب عهد جدید این گفتارها اساس مثل‌های ضیافت عروسی (متی ۱۴:۲۲) و ده باکره (متی ۱۳:۲۵) را تشکیل می‌دهد و در مکاشفه یوحنا رسول به شکل وسیع تری مورد استفاده قرار می‌گیرد (مکاشفه ۲۱) - در پس اورشلیم و معبد آن، يك مسیحی موفق به کشف واقعیتی می‌گردد که عهد کهن آن را از پیش نشان داده است بدین معنی که کلیسا آستانه ورود به اورشلیم آسمانی است (در این مورد به سرود مربوط به تقدیس کلیسا رجوع شود). این صفحه از صحیفه اشعياء نبی در بردازنه تمامی این معناست. در کتاب عتلیای راسین، شاعر قرن هفدهم فرانسه، نبوت مشهور جواد، مستقیماً از آن الهام می‌گیرد.

## ۲ - مذهب بشارتی

در فصول گذشته دیدیم که جریان فکری جهانشمولی با صراحت پیشتری در بین قوم اسرائیل مورد تأیید فرار گرفته و جایگزین خط فکری مذهب ملی می‌گردید. گفتارهای نبوی به روشنی اعلام گر عهد نوین بودند که در آن بر روی همگان و تمام ملل باز است، با

به عبارت دیگر از یک عهد «کاتولیک = همگانی» سخن به میان است.

برای انطباق با این جهت گیری فکری، یهودیت پس از دوران تبعید لزوماً می‌بایست بشارتی باشد.

## فراخوانی مشرکین به سوی خداوند

در کتاب اشعياء نبی، وحی هایی را می‌توان یافت که در این جهت سخن می‌گویند. مانند وحی زیر که تشکیل دهنده قانونی حقیقی در مورد نوگرایی‌گان به منصب یهود می‌باشد (این نوگرایی‌گان، بت پرستانی هستند که در میان قوم خداوند جای می‌گیرند) :

۷-۱:۵۶ - اشعیا ۲۴۲

یهود چنین می‌گوید: انصاف را نگاه داشته، عدالت را اجرا نمایید زیرا که نجات من نزدیک است و عدالت من ظاهر خواهد گشت. خوشابه حال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسک گردد، که سبт را نگاه داشته آن را بی حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد باز دارد! پس غریبی که به یهود متوصل گشته است نگوید: «بدون شک، یهود مرا از قوم خود جدا خواهد کرد!»... زیرا که یهود چنین می‌گوید: «... غریبانی که به یهود پیوسته اند تا او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بندۀ او بشوند، یعنی همه کسانی که سبт را نگاه داشته، آنرا بی حرمت نسازند و به عهد من متمسک شوند، ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت. قربانی‌های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قوم‌ها مسمی خواهد شد!»

۱- عدل و نجات نشان‌گر عمل بزرگ الهی در دوران نجات مسیحی‌ای می‌باشد (ر.ا. ۲۲۱). در این گفتار، زبانی بکار رفته و آندیشه‌ای آشکار است که مربوط به سنت کهانتی می‌باشد (۱۸۸ تا ۱۸۲).

۲- ایمان مبنی بر نوگرایی‌گان یهود، از دور مهیا کننده زمینه راه بشارت مسیحی است. این ایمان بر این اصل متکی است که مشارکت در عدل و نجات خداوندی به تولد آدمی واپسنه نبوده، بلکه متکی بر ایمان و رعایت احکام تورات است. در مورد این نکته اخیر در موعظه‌های مسیحی نکته سنجی‌های نوینی بکار برده شده است (ر.ا. به رساله پولس به غلاطیان).

۲۱-۱۸:۶۶ - اشعیاء ۲۴۳

با وجود اين، باید دانست که يهوديت پس از دوران تبعید اندیشه بزرگی در سر می پروراند که آن خود بنای اتحاد انسان‌ها در مذهب یكشاپرستی بوده است.

می‌روم تا جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع کنم تا جلال مرا ببینند. نشانه‌ای در میان ایشان برپا خواهم کرد و آنانی را که نجات یابند نزد امت‌ها خواهم فرستاد... که آوازه مرا نشنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند، تا جلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند. ایشان جمیع برادران شما را از تمامی امت‌ها، به کوه مقدس من در اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد، -یهود می‌گوید! - چنان که بنی اسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به معبد یهود می‌آورند. یهود می‌گوید، از ایشان برای خود کاهنان و لاوبان برخواهم گُرید! ...



این موعظه در دنباله یکی از اندیشه‌های اشعیاء نبی است (۱۳:۳) همچنین پیش در آمدی بر جهان‌شمول بودن و فعالیت بشارتی کلیسا، می‌باشد. اتحاد دوباره ملل و زبان‌ها در مقابل پراکندگی بابل قرار می‌گیرد (۱۰).

## سرگذشت روت

حکایتی بسیار قدیمی در بردازنه خاطره «روت» زنی از موابیان است که از اجداد داود بوده است. نویسنده که سرگذشت وی را در داستانی دلچسب نقل کرده، بنظر می‌رسد که در چهره وی آن بیگانه‌ای را دیده است که با یهود پیوند یافته و در میان قومش جای گرفته است که همان نمونه‌ای از «نوگردنگان» می‌باشد. راوی با بادآوری این امر که خداوند وی را جده شاه بزرگ بنی اسرائیل قرار داده، به طور سریسته علیه خود مرکزیتی مذهبی تنی چند از هموطنانش اعتراض می‌کند.

## ۲۴۴ - کتاب روت «فسرده»

واقع شد در ایام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد. مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش. اسم آن مرد الیملک بود و اسم زنش نعومی و پسرانش

## محلون و کلیون نام داشتند...

محلون و کلیون با زنان موآبی به نام‌های «عرفه» و «روت» ازدواج می‌کنند. الیملک می‌میرد و پس از او دو پسرش نیز می‌میرند...

و زن تنها ماند و از شوهر و دو پسرش محروم ماند. پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد فوده، نان به ایشان داده است. و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد و دو عروسش همراه وی بودند و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند.

نوعی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید. یهود بر شما احسان کناد چنان که شما به مردگان و من کردید. و خداوند به شما عطا کناد که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت ببابید!» او آنها را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند. به او گفتند: «خیر! بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت!» نوعی گفت: «ای دخترانم، برگردید! چرا همراه من ببابید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟... آیا خود را محکوم به بی شوهری خواهید کرد؟ نه دخترانم! جانم برای شما بسیار تلغی شده است، چون که دست خداوند بر من دراز شده است.» پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند. سپس عرفه، مادر شوهر خود را بوسید و به سوی قوم خود بازگشت. اما روت به وی چسبید. نوعی به روت گفت: «اینک، زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدای خود برگشته است، تو نیز در عقب او برگرد!» - روت پاسخ داد: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم تا از عقب او بروم. هر جا تو بروم، آنجا خواهم رفت. هرجا که منزل کنی، منزل می‌کنم. قوم تو، قوم من و خدای تو، خدای من خواهد بود. جایی که بیمی، می‌میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت مرا از تو جدا نماید.» پس چون دید که او برای رفتمن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد. ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت الحم رسیدند... آنها در ابتدای درویدن جو وارد بیت الحم شدند.

- روت برای خوشی چینی به مزرعه «بوعز» درآمد. این مرد از اقوام شوهریش بود. او برای اجرای وظیفه خویشاوندی (حق ولی -

۳۹) سرانجام وی را به همسری برگرفت. پسری که از این وصلت به جهان آمد نامش را «عوبید» نهادند که همان پدر «یسی» پدر دارد باشد.

## يونس و پاداش نينوا

اين که خدا خواستار نجات تمامی جهان است و در اين متون هويداست، بدون انتقاد و اعتراض باقی نماند. كتاب يonus پيشنهاد می‌گاید که با اين روحیه باید مبارزه کرد. يonus در اين كتاب در نقش يك افراطي مذهبی ملي گرا ظاهر می‌شود و خداوند از اين ملي گرای متعصب، مبشری از برای شهرهای مشرکین می‌سازد.

### ۲۴۵ - كتاب يonus «فسرده»

كلام يهوه به يonus پسر امتای خطاب شده، گفت: «برخیز! به نینوا، شهر بزرگ رفته، آنها را آگاه ساز که شرارتشان توسط من شناخته شده است.» يonus تصمیم گرفت که از يهوه فرار کند، و به ترشیش بروд (اسپانیا).

بدان هنگام خداوند طوفانی فرستاد و کشتی ای را که نبی نافرمان با آن سفر می‌کرد در معرض خطر قرار داد. ملوانان دست دعا به سوی خدای خود برد اشتند، در حالی که يonus در انبار کشتی خوابیده بود. وی را بیدار کردند و قرعه کشیدند تا گناهکار را باز باند فرعه به نام يonus افتاد و در برابر پرسش ها و توضیحاتی قرار بگرفت:

او جواب داد: «من يك عبراني هستم، و يهوه، خدای آسمان را، که دریا و خشکی را آفرید پرستش می‌نمایم.» در بانورдан با اين حرف وحشت زده شده، گفتند: «چه کرده ای؟» آنان می‌دانستند که او سعی داشت از يهوه بگریزد، زیرا به آنان گفته بود.

به جای آنکه يonus را به دریا اندازند، اين مشرکین دلسوز گوشیدند که به کمک پاروها به سوی خشکی آیند. گوشش بیهوده ای بود! زیرا طوفان دو چندان گشت...

آنان سپس يهوه را خوانده، گفتند: « اي يهوه، به خاطر جان اين مرد نگذار ما از بين برويم؛ ما را برای خون بي گناه مقصري مشمار؛ زيرا تو، يهوه، هر چه می خواهي می کنی.» و آنان يonus را گرفته به درون دریا انداختند؛ و دریا باز آرام شد. در این هنگام آن مردان از يهوه سخت ترسان شدند. آنان يك قربانی به يهوه تقديم نموده، نذر کردند.

يهوه چنین تدارک دیده بود که ماهی بزرگی آنجا باشد تا يonus را ببلعد؛ و يonus برای سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند...

یهوه ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

کلام یهوه برای دومین بار به یونس خطاب شده، گفت: «برخیز، به نینوا، شهر بزرگ برو، و چنان که به تو گفتم برای ایشان پیام مرا موعظه کن.» یونس براه افتاده، در اطاعت از کلام یهوه به نینوا رفت!... یونس به مسافت یک روز پیاده روی داخل شهر شد. با این عبارات ندا کرده، گفت: «بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد.» مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند، روزه را ندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکنده و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست.

به موجب فرمانی شاهانه تمام ساکنان نینوا از آدم و حیوان مجبور گردیدند به همین طریق رفتار کنند زیرا شاه گفته بود:

«... کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم؟» پس خدا اعمال ایشان را دید که از راه رشت خود بازگشت نمودند. آنگاه خدا از بلابی که گفته بود که به ایشان برساند، پشیمان گردید و آن را به عمل نیاورد.



وقتی به باد لجاجت اورشلیم می‌افتیم که تزیه نکرده و از راه کج باز نگشته‌اند تا گوش به نصیحت انبیاء دهنده، با ملاحظه استغفار نینوا، مشاجره ای غیرمستقیم اما به جا و شایسته علیه «قوم گردزنکش» که بدتر از مشرکین نند، در گیر می‌شود! اورشلیم ویران گردید در حالی که مشرکین تزیه نکرده و پشیمان، خلاص شدند. اثر همین اندیشه را در متی ۱۲: ۴۱ باز یابید.

این امر یونس را بسیار ناپسند آمد و غضبانک شد. نزد یهوه دعا نموده، گفت: «آه! یهوه! آیا این سخنی نبود که هنگامی که در ولایت خود بودم، گفتم؟ از این سبب به ترشیش فرار کردم! زیرا می‌دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می‌شوی، حال یهوه، جان مرا بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است!» یهوه پاسخ داد: «آیا درست است که خشمناک شوی؟...»

نبی خشمنکین، در نزدیکی شهر، زیر سایبانی پناه می‌گیرد. خدا کدویی می‌رویاند تا بر سر وی سایه افکند: یونس شادمان

مي شود. اما شب بعد، خدا كرمي را مي فرستد تا كدو را بزنده و كدو خشک مي شود: یونس بي تاب مي شود، اما خداوند مي گويند:

«دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. آیا دل من به جهت نینوا، شهر بزرگ نسوزد که در آن بیش از صدوبیست هزار موجود انسانی و بهایم به کثرت یافت می شود؟...»

۱- به آيات جهانشمولي مذهبی توجه کنید بهخصوص به حالت دلنشين ملوانان بت پرسن و نسنايانى که به تربه پرداخته اند. ملوانان دست دعا به سوی يهوه بر می دارند و در کشتنی از برای وی قربانی می نمایند (خارج از معبد اورشليم) يهوه نگران نینوا گردید و آن شهر را همین که توبه می کند، می بخشداید. در اینجا اعتراض شدیدی علیه تعبیرها و تفسیرهای تنگ نظرانه درباره عهد بین يهوه و بنی اسرائیل وجود دارد. در این بحثی نیست که بنی اسرائیل قوم برگزیده يهوه است، اما يهوه در اندیشه دیگر ملل و اقوام نیز بوده و خدای ایشان نیز می باشد. سخن احباب نیز همین است. فضیلت های مشرکین شوارث تلقی نمی شوند و اعمال نیک ایشان در نظر خداوند خوشایند است. این حقیقت امروز نیز در حق غیر مسیحیان پا بر جاست. اما آیا به مسیحیان امروز بر نمی خوریم که طرز تفکرشان چون یونس است؟

۲- عیسی مسیح از کتاب یونس تصویری به صورت معما، نشان داده است که آن «نزول به سرزمین مرگ» پیش از قیام وی از مرگ در روز سوم بوده است (به متی ۱۲: ۳۰ و لوقا ۱۱: ۴۰ راک)

۳- منظور از ناحیه «ترشیش» دورترین نقطه جهان شناخته شده آن روزگاران بوده است که همان اسپانیای کنونی است.

\* \* \*

## فصل پانزدهم

## سنت حکمت

### کتاب امثال سلیمان

سنت حکمتی یا ادبیات بخودان در عهد سلیمان، در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت. کتاب امثال سلیمان که به نظر می‌آید مقارن سال ۴۱۰ ق.م. منتشر شد، دارای مایه هایی از قرون مختلف است. از آنجا که تعیین تاریخ دقیق آنها تقریباً غیر ممکن است، پس بهتر آن خواهد بود که در مجموع مورد بررسی قرار گیرد و جایگاه ویژه را تنها برای اثر خود ناشر قابل شویم.

#### ۱- قواعد اساسی حکمت

##### ۲۴۶- جهان آن گونه که هست

قواعد اساسی حکمت که در کتاب امثال سلیمان جمع آوری شده است، حاوی تمامی آداب و قواعد رفتار و کردار نبی باشد. برخی از آنها به طور ساده دیدگاهی از جهان، آن گونه که هست را ارائه می‌دهند: برای این که آدمی، حدود خود را پیشناشد، بس مهم است که درباره دنیا دچار تصورات واهی نشود.

#### جامعه سیاسی

خشم پادشاه مثل غرش شیر است! اما رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است. [۱۲:۱۹]

در نور چهره پادشاه حیات است؛ و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است. [۱۵:۱۶]

لب های راستگو پسندیده پادشاه است؛ و راستگویان را دوست می دارد. [۱۳:۱۶]

غضب پادشاه رسولان موت است؛ اما مرد حکیم آن را فرو می نشاند. [۱۴:۱۶]

جلال پادشاه از کثرت مخلوق است و شکستگی سلطان از کمی مردم است. [۲۸:۱۴]

### ملاحظات / جتمانعی

هدیه شخص از برایش وسعت پیدا می‌کند و او را به حضور بزرگان می‌رساند. [۱۶:۱۸]  
هر که در دعوی خود اول آید صادق می‌غاید؛ اما حریفش که آمد، او را می‌آزمایند... [۱۷:۱۸]  
مشتری می‌گوید: «بد است، بد است!»؛ اما چون رفت، آنگاه فخر می‌کند... [۱۴:۲۰]  
توانگری شخص دولتمند، شهر مستحکم اوست؛ در تصور وی مثل حصار بلند است! [۱۱:۱۸]  
مرد فقیر به تضرع تکلم می‌کند؛ اما شخص دولتمند به سختی جواب می‌دهد. [۲۳:۱۸]  
هستند که خود را دولتمند می‌شمارند و هیچ ندارند؛ هستند که خویشتن را فقیر می‌انگارند و  
دولت بسیار دارند. [۷:۱۳].  
همسايۀ فقير نيز از او نفرت دارد؛ اما دوستان شخص دولتمند بسيارند. [۲۰:۱۴]  
هستند که می‌پاشند و بيشتر می‌اندوزنند؛ هستند که زياده از آنچه شايد، نگاه می‌دارند، اما به  
نيازمندي می‌انجامند... [۱۴:۱۱]

به نکات ظريف روانشناسي، عطيه مشاهده و حكمت دور از تصورات واهی که در اين قوانين به  
نحو احسن به کار برده شده است، توجه فاييد.  
حکيم، جهان را نيك می‌شناسد اما آن را تأييد نمی‌کند بلکه در چنین چارچوبی، از برای پیروانش  
خطمشی زندگاني را ترسیم می‌غاید.

### ۲۴۷ - نقاط ضعف و فضائل آدمی

نخستین مرحله حکمت، اخلاقی سالم انسانی است، دور از بلند پروازی اما سرشار از درایت:

### كار و تنبلي

کسی که به دست سست کار می‌کند فقیر می‌گردد، اما دست چابک غنی می‌سازد. [۱۰:۴]  
چنان که در برپاشه اش می‌گردد، همچنان کاھل بر بستر خویش. [۲۶:۱۴]  
مرد کاھل دست خود را به درون ظرف می‌برد اما آن را به دهان خود برگنی آورده. [۱۹:۲۴]  
در پايز مرد کاھل شيار نمی‌کند اما هنگام درو، گدايی می‌کند و نمی‌يابد! [۲۰:۴]

چنان که سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاہل برای آنانی که او را می‌فرستند. [۲۶:۱۰]

دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاہل بندگی خواهد کرد. [۲۴:۱۲]

### نروت

دولتی که سریعاً یافت شود، کاهیده خواهد شد، اما آن که اندک اندک اندوزد، در تزايد خواهد بود.

[۱۱:۱۳]

یک بشقاب سبزیجات در جایی که محبت باشد بهتر است از گاو پرواری که با آن عداوت باشد.

[۱۷:۱۵]

### عدالت

گنج‌های شرات منفعت ندارد؛ اما عدالت از موت رهایی می‌دهد. [۲:۱۰]  
نان فربیب برای انسان لذیذ است؛ اما بعد دهانش از سنگ ریزه‌ها پر خواهد شد. [۱۷:۲۰]  
هر که ظلم بکارد بلا خواهد دروید و عصای غضبیش خود او را خواهد زد. [۸:۲۲]

### رحمت

مرد رحیم به خویشن احسان می‌نماید، اما مرد ستم کیش تن خود را می‌رنجاند. [۱۷:۱۱]  
هر که همسایه خود را حقیر شمارد، گناه می‌ورزد؛ خوشا به حال کسی که بر فقیران ترحم نماید.  
[۲۱:۱۴]

هر که گوش خود را از فریاد فقیر می‌بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد. [۱۳:۲۱]

### غور

کسی که حقیر باشد و خادم خود باشد بهتر است از کسی که خویشن را برافرازد و محتاج نان باشد. [۹:۱۲)

پيش از شکستگي، دل انسان متکبر می گردد؛ تواضع مقدمه عزت است. [۱۸:۱۲] تکبر شخص او را پست می کند؛ کسی که سر فرود می آورد به جلال خواهد رسید. [۲۹:۲۳] ر.ك. لوقا [۱۴:۱۱]

در حضور پادشاه، خویشتن را برمیفراز و در جای بزرگان مایست؛ زیرا بهتر است تو را گفته شود: «اینجا بالا بیا» از آن که به حضور سروری تو را پایین برند. [۲۵:۷-۷] ر.ك. لوقا [۱۴:۷-۷]

### خویشتن داری

کسی که دیر غصب باشد از جبار بهتر است، و هر که بر روح خود مالک باشد، از تسخیر کننده شهر افضل است. [۱۶:۳۲]

کسی که بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی حصار است. [۲۵:۲۸]

### منازعه

لقمه خشک با سلامتی بهتر است از خانه پر از ضيافت با مخاصمت. [۱۷:۱] کسی که در نزاعی که به او تعلق ندارد معترض شود مثل کسی است که سگ را از دمش بگيرد. [۲۶:۱۷]

### زيان

چنان که باد شمال باران می آورد، همچنان زيان غيبت گو چهره را خشمناك می سازد. [۲۵:۲۳]

هستند که مثل ضرب شمشير حرف های باطل می زنند؛ اما زيان حکيمان شفا می بخشد. [۱۲:۱۸]

مرد احمق نيز چون خاموش باشد او را حکيم می شمارند؛ هر که لب های خود را می بندد فهم است. [۱۷:۲۸]

زيان ملايم، درخت حيات است و كجی آن شکستگی روح است. [۱۵:۴]

شخص پر حرف، سرّها را فاش می سازد، اما شخص امين دل، امر را مخفی می دارد. [۱۱:۱۳]

هر که دهان خود را نگاه دارد، جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبها خود را بگشاید هلاک خواهد شد. [۱۳: ۳]

#### معاشرت

با حکیمان معاشرت کن، حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت. [۱۳: ۲۰]

#### نزاع

ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آن که به مجادله برسد! [۱۷: ۱۴]

#### بردباری

بابردباری، داور نرم می شود؛ زبان ملایم استخوان را می شکند. [۲۵: ۱۵]

#### حسد

دل آرام، حیات بدن است، اما حسد، پوسیدگی استخوان هاست. [۱۴: ۳۰]

#### فریب

کسی که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد؛ کسی که راه خود را کج سازد، آشکار خواهد شد. [۹: ۱۰]

آدم دیوانه ای که مشعل ها و تیرها و موت را می اندازد، مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد و بگوید: «شوخی بود!» [۲۶: ۱۸-۱۹]  
در دام خود افتادن

هر که حفره ای بکند در آن خواهد افتاد و هر که سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت. [۲۶: ۲۷]

### لاف زن

کسی که وعده بخشش‌های فریبینده می‌دهد، اما به وعده خود عمل نمی‌کند، مثل ابرها و باد بی‌باران است. [۱۴:۲۵]

### متهمق

زياد عسل خوردن خوب نیست، همچنان است سخنان تملق آمیز را جدی گرفتن. [۲۷:۲۵]

### خودستايى

ديگري تو را بستايد و نه دهان خودت! غريبى و نه لب‌های تو!... [۲:۲۷]

### عياش

هر که عيش را دوست دارد، محتاج خواهد شد و هر که شراب و روغن را دوست دارد دولتمند نخواهد گردید. [۱۷:۲۱]

این اصول / خلاقی شاید برد چندانی نداشته باشد، اما حاصل تجربه‌های اجدادی است. این کلمات قصار از آن رو وارد کلام الهام یافته شده‌اند که در عین قروتنی، نظم واقعی امور را که همان نیکوبی باشد بیان می‌کنند. تجزیه و تحلیل احساسات و نتایج آنها هر چند به کمک کلماتی اندک بیان شده است، اما غالباً بسیار گویا می‌باشد. فشردگی کلام عمده بود، شاگرد را بر آن می‌دارد که در سکوت درباره آن تعمق نماید. از این روست که تأثیر تربیتی آن از موضعه طویل بیشتر است.

### ۲۴۸ - قلب آدمی

از سنن بنی اسرائیل چنین برمی‌آید که شناختی واقعی از قلب آدمی داشته‌اند. کتاب امثال سليمان قربابت زیادی با این سنن دارد.

### آرزو و اميد

اميدي که در آن تعويق باشد باعث بيماري دل است، اما حصول مراد درخت حيات می‌باشد.

[۱۲:۱۳]

شکم سیر از عسل کراحت دارد، اما برای شکم گرسنه، هر تلخی شیرین است. [۷:۲۷]

### رنج و شادی

تمامی روزهای مصیبت کشان بد است؛ اما خوشی دل ضیافت دایی است. [۱۵:۱۵]  
 دل شادمان شفای نیکو می‌بخشد، اما روح شکسته، استخوانها را خشک می‌کند. [۲۲:۱۷]  
 در لهو و لعب نیز دل غمگین است؛ عاقبت خوشی، حزن است. [۱۳:۱۴]  
 دل شخص تلخی خویشتن را می‌داند؛ و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد. [۱۰:۱۴]

### یأس و دلگرمی

کدورت دل انسان، او را منحنی می‌سازد؛ اما سخن نیکو او را شادمان می‌گرداند. [۲۵:۱۲]  
 نگاهی ملاطفت آمیز، دل را شادمان می‌سازد، و خبر نیکو، قوا را احیاء می‌کند. [۳۰:۱۵]

### دوستی

روغن و عطر دل را شاد می‌کند؛ حلالت دوستی تسکین روح است. [۹:۲۷]  
 برادری که مورد کمک برادرش باشد. مکانی مستحکم است و دوستان مثل قفل برج می‌باشند.  
 [۱۹:۱۸]

تبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است. [۵:۲۷]  
 جراحات دوست وفادار است، اما بوسه‌های دشمن تهدید آمیز است. [۶:۲۷]  
 دوستانی هستند که هلاکت را به بار می‌آورند اما دوستانی هستند که از برادر چسبنده‌ترند.  
 [۲۴:۱۸]

آهن، آهن را تیز می‌کند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز می‌سازد. [۱۷:۲۷]

### ۲۴۹ - خانواده

خانواده در بین بنی اسرائیل نهادی ثابت و استوار است (بر.ك. ۳۹).

لذا اسباب تعجب نیست که حکماً مفصلأً درباره این موضوع دلچسب سخن رانده‌اند.

زن:

چهره اينده آل كدباني خانه در شعری که جنبه آموزشی دارد، ترسیم شده است (كتاب امثال سليمان: ۳۱-۱۰: ۳۱). این بخش را می‌توان در كتاب دعای روزانه رومی يافت (رساله مشترک زنان قدیس)، که خوشبختانه، لحن تحفیر آميزی که در برخی امثال نسبت به زنان به کار برده شده است، تعديل می‌نماید:

زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد قیمت او از لعل ها گران تر است. دل شوهرش بر او اعتماد دارد و محتاج منفعت نخواهد بود. کفهای خود را برای فقیران مبسوط می‌سازد و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می‌نماید.

زن نیکو سرشت افتخار شوهرش می‌باشد، اما زنی که عدالت را زیر پا می‌گذارد، تخت بی‌عزتی است. [۱۶: ۱۱]

خانه و دولت ارث پدری است، اما همسر عاقل از جانب

بهوه است. [۱۴: ۱۹]

هر که همسری يابد خوشبختی را يافته است، و رضامندی بهوه را تحصیل کرده است. [۲۲: ۱۸]

زن زیبای بی‌عقل، حلقة زرینی است در بینی گراز.

[۲۲: ۱۱]

زن ستیزه جو و چکیدن دایی آب در روز باران، مشابه‌اند! هر که او را باز دارد مثل کسی است که باد را نگاه دارد یا روغن را در دست راست خود گرفته باشد. [۲۷: ۱۵ - ۱۶]

در زمین باير ساكن بودن بهتر است از بودن با زن ستیزه‌گر و جنگجو. [۲۱: ۱۹]

والدين و فرزندان



پسر حکيم پدر خود را مسرور می‌سازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش می‌شود. [۱۰: ۱: ۱]

[۲۶: ۱۹]

هر که پدر و مادر خود را لعنت کند، چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد. [۲۰: ۲۰]

### تعلیم و تربیت

حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تأدیب آنرا از او دور خواهد کرد. [۱۵: ۲۲]  
کسی که چوب را باز دارد از پسر خویش نفرت می‌کند، اما کسی که او را دوست می‌دارد او را به سعی تمام تأدیب می‌نماید. [۲۴: ۱۳]

پسر خود را تأدیب نما زیرا که امید هست! اما خود را به کشن او وامدار. [۱۸: ۱۹]  
احمق تأدیب پدر خود را خوار می‌شمارد، اما هر که تنبیه را نگاه دارد زیرک می‌باشد. [۵: ۱۵]  
طفل نیز از بازی‌هایش شناخته می‌شود که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه. [۱۱: ۲۰]

### سالمور دگان

تاج پیران، پسران پسرانند و جلال فرزندان پدران ایشانند [۶: ۱۷]  
جلال جوانان قوت ایشان است و عزت پیران، موی سفید. [۲۹: ۲۰]

قطعًا متوجه درک بدینانه‌ای که از آدمی ارائه داده شده است شده‌ایم، لذا سختگیری نسبی اصول تربیتی، از آن ناشی می‌شود.  
فراموش نماید کرد که در روم باستان، پدر خانواده، حقوقی در مورد حیات و موت فرزندانش داشت! در جهت مخالف این رویه، خویشینی مطلق زان ژان روسو ۱ را می‌توان در مد نظر داشت که از واقع بینی بدور بود، می‌توانست نتایج تربیتی خانمان براندازی را دربرداشته باشد. «امیل» شخصیتی خیالی است، اما حکیم کتاب مقدس، کودکان را آن‌گونه که هستند، به طرزی ملموس تربیت می‌نماید.

## ۲۵۰ - حکمت و دیوانگی

بر حسب روایات حکمتی، نوع بشر به دو گروه تقسیم می‌شود: حکیمان و نادانان (رباک. متی ۲۵: ۱-۱۳). اما تنها حکمت است که خویشینی به بار می‌آورد:

۱- نویسنده فرانسوی (۱۷۷۸-۱۷۱۲) دارای تأثیفات گوناگون، از جمله کتاب «امیل» بوده که درباره تعلیم و تربیت

نوشته شده است.

## حکمت

تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر. [۱۶:۱۶]  
سخنان دهان مرد حکیم، آب عمیق، نهر جاری و چشمۀ حیات است. [۴:۱۸]  
حکمت خانه خود را بنا می کند، اما جهالت آنرا با دست خود خراب می نماید. [۱:۱۴]

## سادانان

احمق دوست نداشت تفکر نماید، بلکه احساسات خود را عرضه کند. [۲:۱۸]  
راه احمق در نظر خودش راست است، اما هر که نصیحت را بشنود حکیم است. [۱۵:۱۲]  
احمق را میان بلغور در هاون بکوب و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت. [۲۲:۲۷]  
اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان برخورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود .  
[۱۲:۱۷]  
یک ملامت به مرد فهیم اثر می کند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل. [۱۰:۱۷]

## به هر کس بر حسب کرد ارش

مرد عادل از تنگی خلاص می شود، و شریر به جای او می آید. [۸:۱۱]  
خاطره عادلان مبارک است، اما اسم شریران خواهد گندید. [۷:۱۰]  
مثل گذشتن گردداد، شریرنابود می شود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است. [۲۵:۱۰]  
نور عادلان بلند می شود، اما چراغ شریران خاموش خواهد گردید. [۹:۱۳]  
در طریق عدالت حیات است، اما راه شریران به موت ختم می شود. [۲۸:۱۲]

- ۱- این سلسلۀ اخیر از امثال، نقطۀ پایانی است بر امثال قبلی. با یک سخن، آرمان و ایده‌آلی را که قبلاً مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت تبیین می نماید و آن عبارتست از حکمت.
- ۲- میانی ایمانی مربوط به پاداش دنیوی که در اینجا مطرح گردیده است همان می باشد که آدمی به طور خود بدخودی و بر حسب خریزۀ فطری اش نسبت به عدالت، بدان گرایش دارد. توسعه ایمانی عهد عتیق از همین مبدأ حرکت کرده است. سنت حکمتی، به وضوح، پاداش فردی را مورد تأیید قرار می دهد (بر.ك. ۱۵۲، ۱۹۴). بعدها، مسئله رنج عادلان، تعمق نوینی را در مورد مکاففۀ الهی، موجب می شود (بر.ك. ۲۲۵ و شماره های بعدی).

## ۲۵۱ - آدمی در برابر خداوند

تا بدین جا به نظر می‌رسد که میانی ایمانی امثال با هرگونه مشغله منهی بیگانه است. بدین معنی که این میانی، در پیوند با جریان فکری بین‌المللی، قابل انطباق به هر انسانی است. اما تنها از طریق ادغام شدن با دورنمایی مکاشفه‌ای کتاب مقدس است که تبدیل به حکمت قوم خداوند می‌شود. لذا، آخرین راز حکمت را می‌توان در امثالی جستجو کرد که آدمی را برابر آفریدگار و سرورش قرار می‌دهد:

### حضور خداوند

هاویه و لجه در برابر یهوه است؛ پس چند مرتبه زیاده، دل‌های بنی آدم! [۱۱:۱۵]. در مورد هاویه رجوع شود به شماره ۲۱۴، توضیح ۱.

همه راه‌های انسان در نظر خودش پاک است، اما یهوه روح‌ها را وزن می‌کند! [۲:۱۶]  
کیست که تواند گوید: «دل خود را ظاهر ساختم و از گناه خویش پاک شدم؟» [۹:۲۰]

### خدای دادگر

یهوه، خانه متکبران را منهدم می‌سازد، اما حدود بیوه زن را استوار می‌نماید. [۲۵:۱۵]  
یهوه از شریران دور است اما دعای عادلان را می‌شنود. [۲۹:۱۵]

خداوند شریران را استهزا می‌کند، اما رضامندی راستان را فراهم می‌نماید. [۹:۱۴]

### پناهگاه آدمی

نام یهوه برج مستحکم است! مرد عادل به آن تکیه کرده، این می‌باشد. [۱۰:۱۸]

### مالک زمان

تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تصمیم با یهوه است. [۱:۱۶]  
فکرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند، مشورت یهوه است. [۲۱:۱۹]  
قدم‌های انسان از یهوه است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد؟ [۲۴:۲۰]  
اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است. [۳۱:۲۱]

### أنچه نزد خداوند مکروه است

ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده اوست. [۱:۱۱]  
قربانی شریان نزد یهوه مکروه است، اما دعای راستان پسندیده اوست. [۸:۱۵]  
هر که شریر را عادل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد یهوه  
مکروهند. [۱۵:۱۷]

سنگ‌های مختلف و پیمانه‌های مختلف، هر دوی آنها نزد یهوه مکروه است. [۱۰:۲۰]

### أنچه که خداوند دوست می‌دارد

هر که بر فقیر ترحم نماید، به خداوند قرض می‌دهد، هر احسان او را به او رد خواهد نمود.  
[۱۷:۱۶]

هر که برفقیر ظلم کند، آفریننده خود را حقیر می‌شمارد، و هر که بر مسکین ترحم کند، او را  
تمجید می‌نماید. [۳۱:۱۴]

عدالت و انصاف را به جا آوردن، نزد یهوه از قربانی‌ها پسندیده‌تر است. [۳:۲۱]

یهوه، طهارت دل را دوست می‌دارد؛ هر که ظرافت را بر لب دارد دوست پادشاه است. [۱۱:۲۲]

### ترس از خداوند

اموال اندک با ترس یهوه بهتر است از گنج عظیم با اضطراب. [۱۶:۱۵]

ترس یهوه عمر را طویل می‌سازد، اما سال‌های شریان کوتاه خواهد شد. [۲۷:۱۰]

در ترس یهوه اعتماد قوی است و فرزندان او را ملجا خواهد بود. [۲۶:۱۴]

در این سلسله از امثال، تمامی اخلاق حکمتی، لحن مذهبی به خود می‌گیرد و آن تبلور شریعت الهی است. از این روست که قراءد  
اساسی آن با فرامین دهگانه پیوند می‌یابد (۳۷). همانند شریعت، حکمت نیز متوجه عدالت اجتماعی است (۳۹، ۳۸) و از کسی که  
می‌خواهد آن را به کار برد، توقع دارد که از خدا بیم داشته باشد. به همین ترتیب، کتاب تشنه، شریعت را سرچشمه حکمت واقعی می‌داند  
(۱۵۱). - سرانجام، توانی چشمگیری میان اخلاق حکیمان و اخلاق انبیا، با وجود اختلاف سبک، وجود دارد؛ جریان حکمتی در سراسر  
دوره انبیایی توسعه یافته، تأثیر الهام یافتنگان بنی اسرائیل را پذیرفته است.

## ۲- مقدمه‌ای بر امثال سلیمان

گردآورنده مجموعه امثال، تفکرات خاص خویش را نیز به آن افزوده است. مبانی ایمانی حکمت در این صورت دامنه گسترده‌تری یافته است. حکیم، بویژه سعی دارد، مبدأ و طبیعت حکمت را مورد کند و کاو قرار دهد.

### دعوت به حکمت

حکمت منبع خوشبختی است: این همان اندیشه‌ای است که استاد می‌خواهد به شاگردش تلقین نماید (شاگردی که او را «پسر» خویش می‌خواند):

۱۹-۱۸:۵؛ ۲۶-۲۳؛ ۱۸-۱۳؛ ۴-۱:۳ - امثال

ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد، زیرا که طول ایام و سال‌های  
حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود.  
زنهر که رحمت و راستی تو را ترک نکند! آنها را برگردان خود بیند و بر لوح دل خود مرقوم دار.  
آنگاه نعمت و رضامندی در نظر خدا و انسان خواهی یافت...  
در راه خود به امنیت سالک خواهی شد و پایت نخواهد لغزید  
هنگامی که بنشینی نخواهی ترسید و چون دراز شوی، خوابت شیرین خواهد شد.  
از خوف ناگهانی نخواهی ترسید، نه از حمله شریران،  
زیرا که یهود اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود...

اندیشه استاد حکمت از تشنیه الهام می‌گیرد: وی به طور ضمنی آنچه را که لازمه حکمت است با احکام شریعت یکی می‌داند

(بر.ك. ۱۴۸)

خوشا به حال کسی که حکمت را پیدا کند و شخصی که فطانت را تحصیل نماید!  
زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محسولش از طلای خالص نیکوتر است.  
از لعل‌ها گران‌بها تر است و نفایسی را که آرزو می‌کنی با آن برابری نتواند کرد.  
به دست راست وی طول ایام است و به دست چپش دولت و جلال!

طريق های وی طريق های شادمانی است و همه راه های وی سلامتی می باشد.  
برای کسی که آن را به دست گیرد، درخت حیات است و کسی که به او متهم شود، خجسته  
است...

ابتدای متن مزبور را می توان با متنی ۱۳:۴۶-۴۶ مقابله نمود. بعلاوه، قابل تشخیص است که سیک ادبی «خوشاب حالها» در  
انجیل نیز به کار رفته است (متنی ۳:۵). ویژگی سمبولیک درخت حیات، آن گونه که در متن به کار رفته است، آیا روشنگر روایت آفرینش و  
گناه اولیه نمی باشد (مر. ۳-۶)؟ سراجام متنی که به موضوع «دو راه» اختصاص یافته است، قابل توجه است.

راه عادلان به مانند نور شفق است که درخشش آن در طی روز افزایش می باید؛  
راه شریران همانند ظلم است: آنها نمی دانند چه چیز باعث افتادنشان می گردد.

با متنی ۱۳:۷، مقایسه شود. خصوصیت سمبولیک نور و ظلمت، برخی وحی های مسیحایی را به خاطر می آورد.  
(۲۸۶، ۲۴۱، ۱۲۶).

### حکمت خود بیانگر فخر خویش است

در دو بخش از مقدمه بر امثال، حکمت الهی تجسم یافته، خود وارد صحنه می شود و آدمیان را مخاطب قرار می دهد:

### ۲۵۳ - امثال ۱: ۲۰-۲۳؛ ۸-۴

حکمت در بیرون ندا می دهد و در میدان های عمومی آواز خود را بلند می کند.  
در سر چهارراه ها می خواند و در دهنۀ دروازه ها متکلم می شود:  
«ای جاهلان، تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟... به سبب عتاب من بازگشت نمایید.  
اینک دل خود را بر شما افاضه خواهیم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهیم کرد...»

حکمت مجسم در اینجا به هیأت پیامبری نمایانده می شود (با ۱۶۵ مقایسه کنید). «استاد حکمت» در واقع پس از دوران تبعید،  
«وارث انبیاء» می شود و مبانی ایمای آنها را با زیانی متفاوت بیان می کند. بدین گونه است که روح خداوند که الهام پخش انبیاء بود، رابطه  
نتگاتنگی با حکمت پیدا می کند. این حکمت همان طور که بعداً خواهیم دید، واقعیتی است الهی.  
گفتن انبیوی حکمت چنین ادامه می دهد:

«... شما را ای مردان می‌خوانم؛ آواز من به بنی آدم است.  
ای جاهلان زیرکی را بفهمید و ای احمقان عقل را درک فایدید...  
من حکتم و در زیرکی سکونت دارم و معرفت تدبیر را یافته‌ام.  
شورت و حکمت کامل از آن من است، من فهم هستم و قوت از آن منست!...  
غور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم.  
من دوست می‌دارم آنانی را که مرا دوست می‌دارند، و هر که مرا به جد و جهد بطلبید مرا خواهد  
یافت

به من پادشاهان سلطنت می‌کنند و داوران به عدالت فتوا می‌دهند  
به من سروران حکمرانی می‌کنند و شریفان و جمیع داوران جهان.  
دولت و جلال با من است و توانگری جاودانی و عدالت.  
ثمرة من از طلا و زرناوب بهتر است و حاصل من از نقره خالص.  
در طریق عدالت می‌خرامم، در میان راه‌های انصاف،  
تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم و خزینه‌های ایشان را مملو سازم...»

آیا چنین بنظر نمی‌رسد که حکمت مجسم با خود خداوند همطراز است؟ با چه مشخصاتی؟ نبی، کلام خداوند را برای آدمیان می‌آورد  
اما شخص حکیم سخنگوی حکمت است: پس نقش هر دوی آنها اساساً با یکدیگر مغایر نیست. این بخش را می‌توان با شماره‌های ۷۶ و  
۱۲۷ مقابله نمود.

گفتار مورد بحث با ملاحظاتی در مورد اصل و منشاء حکمت ادامه می‌یابد:

«خداوند مرا مبدای طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل.  
من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان.  
هنگامی که لجه نبود من مولود شدم، وقتی که چشم‌های پر از آب وجود نداشت.  
قبل از آن که برپا شود، پیش از تل‌ها مولود گردیدم، چون زمین و صحراءها را هنوز نساخته بود،  
و نه اول غبار زمین را.  
وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت، من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرار  
داد،  
وقتی که افلاک را بالا استوار کرد و چشم‌های لجه را استوار گردانید،

چون به دریا حد قرار داد - (تا آب‌ها از فرمان او تجاوز نکند!) - زمانی که بنیاد زمین را نهاد، آنگاه نزد او معمار بودم و روز به روز شادی می‌فودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می‌کردم، و اهتزاز من در آبادی زمین و شادی من با بنی آدم می‌بود...»

روایت پیدایش را از نویسنده (۱۸۴۰) خوانید.

هر چند که در این متون، تفکیک، آنچه که هنر شاعری یعنی چکیده ادراکات مذهبی قدیمی است از الهام مکاشفات نوین، مشکل است، نویجه خواهیم نمود که حکمت الهی در اینجا به عنوان الهام بخش آفرینش و مبدأ نظام آن، جلوه‌گر می‌شود. خود حکمت مخلوق نبوده، بلکه از «ازل» در خداوند وجود داشته است. پیش‌گفتار انجیل بوحانی قدیس، با همان عبارات، زندگانی تشییعی پسر را که همان کلمه خداوند است «و در او همه چیز آفریده شده است»، توضیح می‌دهد (انجیل بوحنا ۱:۳-۱). مبانی اینی حکمت به این ترتیب، از خیلی قبل، مکافته تشییع اقدس را فراهم می‌سازد.

نتیجه‌گیری گفتار از این قرار است:

«... پس الان، ای پسران مرا بشنوید!  
تأدیب را بشنوید و حکیم باشید و آن را رد منمایید.  
خوشابه حال آنانی که طریق‌های مرا نگاه دارند! خوشابه حال کسی که مرا بشنود،  
و هر روز نزد درهای من دیده‌بانی کند و با هوهای دروازه‌های مرا محافظت نماید.  
زیرا هر که مرا یابد حیات را تحصیل کند و رضامندی یهود را حاصل نماید؛  
اما کسی که مرا خطا کند به جان خود ضرر رساند و هر که مرا دشمن دارد موت را دوست  
دارد.»

حکمت سرچشمه خوشبختی است (بر.ك. ۲۵۲).

### ضیافت حکمت

مقدمه بر امثال با مثالی خاتمه می‌یابد که تمامی نکات آموزشی آن را خلاصه می‌کند:

#### ۱۸-۱۳:۶-۱:۹ - امثال

حکمت خانه خود را بنا کرده و هفت ستون های خویش را تراشیده است.

ذبایح خود را ذبح نموده، شراب خود را آماده کرده و سفره خود را نیز آراسته است.

کنیزان خود را فرستاده تا بر بلندی های شهر ندا کرده، بگویند:

«هر که جاهل است به اینجا بیاید!» به مرد ناقص العقل می‌گوید:

«بیاید از غذای من بخورید و از شرابی که آماده کرده‌ام بنوشید.»

«جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید...»

زن احمق یاوه‌گوست، جاهل است و هیچ نمی‌داند نزد

درخانه خود می‌نشینند، در مکان‌های بلند شهر بر

کرسی، تا راه روندگانی که راه راست را می‌روند بخوانند:

«هر که جاهل است به اینجا برگردد!» به مرد

ناقص العقل می‌گوید:

«آب‌های درزدیده شده شیرین است و نان خفیه لذیذ

می‌باشد.»

و مرد نمی‌داند که مردگان در آنجا هستند و دعوت

شدگانش در عمق‌های هاویه می‌باشند.



۱- این متن بسیار مهم است. خداوند این فیض را به ایمان‌داران ارزانی

می‌دارد که بر سر سفره اش، در حضور وی در ضیافت مقدس معبد شرکت جویند (۳۲، ۳۶، ۶۳، ۶۸): این همان مشارکت با خداوند است.

شادی اخروی، در بسیاری متون نبوی، تحت همین هیئت معرفی شده است (۲۸۷)، زیرا که این شادی ثمرة مشارکتی کامل با خداوند خواهد

بود. در اینجا، نگارنده الهام یافته وسیله دیگری را برای مشارکت با خداوند منظور می‌دارد و آن ضیافت حکمت است که خداوند در کلام

مقدس به ما اهداء می‌کند. کلام وی غذای روح است و آدمی به حد اشباع، شادی از نوع مذهبی (مانند هنگامی که در ضیافت‌های مقدس

معبد شرکت می‌جوید) می‌یابد. این شادی نوید بخش شادی «روزهای واپسین» است. برای بازخوانی مثل انجیلی ضیافت (متی ۲۲: ۱-۲)

۴۴) و روایت مربوط به شام آخر (متی ۲۶: ۲۹-۲۶) باید این مجموعه متون را به خاطر داشت.

۲- جهالت و دیوانگی مجسم، شکل و شمایل زنی فریبند را به خود می‌گیرد. توازی دو ضیافت، به مشابه توازی دو راه است (۲۵۲). باید از میان دو سرنوشت متضاد یکی را انتخاب نمود (ر.ا. رساله دوم به قرنیزان ۱۴: ۱۶-۱۶)، عاقبت آدمی به تمامی، تابع این انتخاب است.

\*\*\*

## فصل شانزدهم

### مسئله شر

#### کتاب ایوب

کتاب امثال سلیمان در نهایت آرامش خیال، تأیید می کرد که حکمت سرجشمه خوشبختی است. در مقابل چنین دیدگاه خوشبینانه ای، ناگهان چشم اندازی بکلی متفاوت از امور، آشکار می گردد: نگارنده کتاب ایوب پژواکی از اضطراب و دلهره آدمی را به گوش ما می رساند و به طرزی موشکافانه، مسئله شر را مطرح می سازد. مسئله زنج مرد عادل مختص ادبیات کتاب مقدسی نبوده، اندیشه بابلی نیز آن را مورد بحث قرار داده است. ما در اینجا، این امر موضوع تفکرات صرفاً فلسفی نمی باشد: ایوب، در چنگال معماهی که او را دچار شکنجه گردانیده، خداوند را مورد پرسش قرار می دهد.

#### ۱ - پیش‌گفتار: بدینهای ایوب

کتاب ایوب، نخست مرد شروتنندی را به ما معرفی می کند، که به طور پی در پی، هر آنچه را که دارد از دست می دهد. اما این بدینهای، تنها از آن رو، با اجازه خداوند، بر وی نازل شدند که او را مورد آزمایش قرار دهد. - صناعت ادبی روایت با تناوب صحنه هایی که در آسمان و گاه پر زمین، شایان توجه است.

#### ۲۵۵ - ایوب ۱:۱ تا ۳:۱

در زمین عوص مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خدا ترس بود و از بدی اجتناب می فود. برای او هفت پسر و سه دختر زاییده شدند. اموال او هفت هزار بره، سه هزار شتر، پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کنیر داشت. آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگر بود ...

پس از توصیف ظرافت و جدان ایوب، نگارنده به امر آزمایش وی، باز می آید:

و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور یهوه حاضر شوند و شیطان (متهم کننده) نیز در میان ایشان آمد. یهوه به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» - شیطان پاسخ داد: «از تردید کردن و سیر کردن در زمین.» یهوه گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر کرده که مثل او در زمین نیست، مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند؟» شیطان پاسخ داد: «آیا ایوب مجاناً از خدا می‌ترسد؟ آیا تو گرد او و گرد خانه او و گرد همه اموال او به هر طرف حصار نکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟ لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایلک او را لمس نما و پیش روی تو را لعنت خواهد کرد!» یهوه به شیطان گفت: «اینک همه اموالش در دست تو است، اما دستت را بر خود او دراز مکن!» پس شیطان از حضور یهوه بیرون رفت...

بدیختی از هرسو بیر/ایوب فرود می‌آید. راهزنان گاوان و ماده الاغانش را غارت می‌کنند. صاعقه بردهایش را هلاک می‌سازد. راهزنان دیگر شترانش را می‌ربایند. خانه‌ای که پسران و دخترانش در آن به ضیافت نشسته بودند، بر سرشان فرو می‌ریزد. تمام این فجایع در یک روز واقع می‌شود

آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و بزمین افتاده، سجده کرد و گفت:  
«برهنه از رحم مادر خود بیرون آمد و برهنه به آنجا خواهم برگشت.  
یهوه داد و یهوه گرفت: نام یهوه متبارک باد!  
در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

صحنه‌ای دیگر در آسمان: خداوند شیطان را به استهراء می‌گیرد و ایوب را که در عدالت خود پایرجاست می‌ستاید:

شیطان پاسخ داد: «پوست به عوض پوست! هر چه که انسان دارد برای جان خود خواهد داد. لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود!»  
یهوه به شیطان گفت: «اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.» پس شیطان از حضور یهوه بیرون رفت.

او ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دمل‌های سخت مبتلا ساخت. او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود. پس زنش او را گفت: «چطور؟ تا به حال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر!» ایوب وی را چنین گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی. آیا نیکویی را از خدا ببابیم و بدی را نیابیم؟» در این همه، ایوب به لب‌های خود گناه نکرد.

و چون سه دوست ایوب یعنی الیفاز تیمانی و بلد شوحی و سرف نعماتی، همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود روانه شدند و با یکدیگر همداستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند. و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند. هر یک جامه خود را دریده، خاک بهسوی آسمان بر سر خود افشاندند. هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت، چون که دیدند که درد او بسیار عظیم است. بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز ولادت خود را نفرین کرد...

۱- تصویری که از ایوب و همسرش در اینجا متفویش شده است، آیا برعی از احکام موجود در امثال را به خاطر نمی آورد؟ توجه کنید به این که وسوسه‌گر (شیطان) چگونه درک منفعت جویانه از اخلاق را صورت انتقاد قرار می‌دهد: خداوند بر او عیب نمی‌گیرد، زیرا به هر جهت، آزمایش ایوب، پیوند عاری از سودجویی این مرد عادل را نسبت به «نبیکی» آشکار خواهد ساخت.

۲- نگارنده، چگونه، خداوند و بارگاه آسمانی را مجسم می‌کند؟ چه نقشی بر عهده آن که او را شیطان (یعنی در زیان حقوقی، همان رقیب و متهمن کننده) می‌نامد می‌گذارد؟ چنین تجسمی گویای شناختی هنوز ناکامل از روح شر می‌باشد (بر. ۴۰ تاء، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۹۹؛ متى ۱:۱۱؛ مرقس ۱:۲۳-۲۷؛ مکافه ۱۲:۹؛ ۲۰:۳). - عهد جدید نیز به تونیه خود، آیا در رنجی که بر آدمی می‌رسد، نشانه‌ای از قدرت شیطان را بر وی نمی‌بیند؟ نیرویی که بر حسب خواست خداوند محدود بوده اما واقعی است و تنها فیض نجات است که انسان را از آن می‌رهاند (بر. لوقا ۱۰:۱۰-۱۷؛ مرقس ۳:۲۰-۲۷؛ ۱۴:۹-۲۸؛ کولسیان ۲:۱۳-۱۵).

## ۲- گفتگوی ایوب با دوستانش

### ایوب به روز تولدش لعنت می‌فرستد

گفتگو با ناله و شکایت بسیار طولانی ایوب آغاز می‌شود. او به راستی سخنگوی بشریت رنج کشیده است:

۲۵۶ - ایوب ۳

روزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شبی که گفتند: «ذکوری در رحم قرار گرفت!» آن روز تاریکی شود. خدا از بالا بر آن اعتنا نکند و روشنایی بر او نتابد! تاریکی و سایه موت آن را به تصرف آورد: ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را

بترساند!

بله! آن شب را ظلمت غلیظ فرو گيرد. در ميان روزهاي سال شمرده نشود و به شماره ماهها داخل نگردد!

اینك آن شب نازاد باشد و آواز شادمانی در آن شنیده نشود!  
لعنت کنندگان روز آن را نفرين نمایند که در برانگيزاندن لوبياتان ماهر می باشند!  
ستارگان شفق آن تاريک گردد و انتظار نور بکشد و نباشد و مژگان سحر را نبيتد!  
چون که درهای رحم مادرم را نسبت و مشقت را از چشماني مستور نساخت.

چرا از رحم مادرم غردم، و چون از شکم بيرون آمدم چرا جان ندادم?  
چرا زانوها مرا قبول کردند و پستانها تا مرا شير دهند؟

چرا مثل سقط پنهان شده نشدم، مثل بچه هايی که روشنایي را نديدين?  
در اين صورت در خواب می بودم و استراحت می يافتم با پادشاهان و مشيران جهان که  
مقبره ها برای خویشتن بنا نمودند. يا با سوران که طلا داشتند و خانه های خود را از  
نقره پر ساختند.

در اينجا شيران از شورش باز می ایستند و در آنجا خسته گان می آرمند.  
در آنجا اسيران در اطمینان با هم ساكنند و آواز کارگذاران را نمی شنوند.  
کوچك و بزرگ در آنجا يك آند و غلام از آقایش آزاد است.

چرا روشنی به مستمند داده شود وزندگی به تلخ جانان،  
که انتظار موت را می کشند و يافت نمی شود و در جستجویش حفره می زنند بيشتر از  
گنج ها؟

که شادي و ابتهاج می نمایند و مسرور می شوند چون قبر را می يابند.  
چرا نور داده می شود به کسی که راهش مستور است که خدا اطرافش را مسدود ساخته  
است؟

زيرا که ناله من خوراک منست و نعره من مثل آب ریخته می شود.  
زيرا ترسی که از آن می ترسیدم بر من واقع شد و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید.  
نه آرامش داشتم و نه سلامتی، و پريشاني ها راحتی را می ريايند.

شاعر در اينجا يكی از موضوعات کتاب ارمیاء نبی را بسط می دهد (۱۷۳). «نبیون بپهش از زندگانی در مشقت» است. اين

موضوع فصل مشترک تمامی ادبیات بوده، و همانا عکس العمل خود به خودی روح بشر می‌باشد. مذهب بودایی که عمیقاً متاثر از مسئله زندگی در زنج و مشقت است، تنها یک راه را به انسان پیشنهاد می‌کند و آن خاموش کردن علاقه به حیات است. راهی که توسط مکاشفه کتاب مقدسی گشوده می‌شود به گونه‌ای دیگر است: ناله و شکایت ایوب، یک مکتب شمرده نمی‌شود بلکه ایراز احساساتی است که خداوند پاسخگوی آن می‌باشد. هر چند که این پاسخ کاملاً در کتاب ایوب تدوین نمی‌شود.

## دفاعیه از عدالت خداوندی

نخست الیفار که مسن ترین دوست ایوب است، در صدد پاسخگویی بر می‌آید:

### ۲۵۷ - ایوب ۴ و ۵

الیفار تیمانی رشته سخن را به دست گرفته، گفت:

اگر کسی با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند می‌آید؟ ولی کیست که بتواند سکوت اختیار کند؟

تو بسیاری را ادب آموخته‌ای، دست‌های ضعیف را تقویت داده‌ای.

سخنان تو لغزنده را قایم داشت و زانوهای لرزنده را تقویت دادی.

لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده‌ای. تو را لمس کرده است و پریشان گشته‌ای!

آیا توکل تو بر تقوای تو نیست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار تو نی؟

الان فکر کن: کیست که بی‌گناه هلاک شد؟ و راستان در کجا تلف شدند؟

از روی تجربه سخن می‌گویم: آنانی که شرارت را شیار می‌کنند و شقاوت را می‌کارند،

همان را می‌دروند.

از نفخه خدا هلاک می‌شوند و از باد غضب او تباہ می‌گردند...

سخن به من در خفا رسید و گوش من آواز نرمی از آن احساس نمود.

در تفکرها از رؤیاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود،

خوف و لرز بر من مستولی شد که جمیع استخوان‌هایم را به جنبش درآورد.

آنگاه روحی از پیش من گذشت و موهای بدنم برخاست

کسی در آنجا ایستاد اما سیماش را تشخیص ننمودم، اما صورتی در پیش نظرم بود.

خاموشی بود... و آوازی شنیدم:

«آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد؟  
اینک بر خادمان خود نیز اعتماد ندارد و به فرشتگان خویش حماقت نسبت می دهد.  
پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه های گلین که اساس ایشان در غبار است؛  
مثل بید فشرده می شوند، از صبح تا شام خرد می شوند.  
تا به ابد هلاک می شوند و کسی آن را به خاطر غمی آورد.  
طناب خیمه ایشان از ایشان کنده می شود، پس بدون حکمت می میرند...»  
لکن من نزد خدا طلب می کردم و دعوی خود را بر خدا می سپردم.  
او اعمال عظیم و بی قیاس می کند و عجایب بی شمار...  
خوشا به حال شخصی که خدا تنبیهش می کند! پس تأدیب قادر مطلق را خوار مشمار!  
او مجروح می سازد و التیام می دهد و می کوید و دست او شفا می دهد.  
در شش بلا تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید.  
در قحط تو را از موت فدیه خواهد داد و در جنگ از دم شمشیر.  
از تازیانه زبان پنهان خواهی ماند و چون غارتگر آید از آن نخواهی ترسید.  
بر خرابی و تنگ سالی خواهی خندهد و از وحوش زمین بیم نخواهی داشت.  
با سنگ های صرحا هم داستان خواهی بود و وحوش صرحا با تو صلح خواهند کرد.  
خواهی دانست که خیمه تو این است و مسکن خود را تجسس خواهی کرد و چیزی  
مفقود نخواهی یافت.

خواهی دانست که ذریت کثیر است و اولاد تو مثل علف زمین.

در شیخوخیت به قبر خواهی رفت، مثل بافه گندم که در موسمش برداشته می شود.  
اینک این را تفتیش نمود و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.

۱-الیفاز نماینده نظریه سنتی است که مؤلف قصد دارد ضعف های آن را به ما نشان دهد. با وجود این، گفتار وی خواهی حقایقی بسیار گران بهاست. تأکید او به ویژه بر روی تاپاکی بنیادین آدمی در برابر خداوند، ادراک خارق العاده ای از گناه را به نمایش می گذارد که مقدمه ای است بر مبنای ایمان مربوط به گناه اولیه (گناه موت) (با ۱۱۴ و ۲۸۱ مقایسه شود؛ رومیان ۱۲:۵ تا ۲۳:۶).

۲-گفتار الیفاز سرشار از اشاراتی به روایات مقدس است (برخی از آنها را می توان در شماره های ۱۱۱، ۱۲۸، ۲۳۰، ۱۲۹ یافت.)

## نهایی مرد درمانده

در برابر نظریه انتزاعی البazar، ایوب واقعیت ملموس شرایط انسانی را بازگو می‌کند:

۲۵۸ - ایوب ۷-۶

ایوب جواب داده، گفت:

کاش که غصه من سنجیده شود و مشقت مرا در میزان با آن بگذارند!  
زیرا که الان از ریگ دریا سنگین‌تر است، از این سبب سخنان من ببهوده می‌باشند.  
تیرهای قادر مطلق در اندرون من است و روح من زهر آنها را می‌آشامد،  
و ترس‌های خدا بر من صفات آرایی می‌کند...  
اما برادران من مثل نهرها مرا فربی دادند، مثل رودخانه وادی‌ها که می‌گذرند.  
یخ، آب‌های تیره آن را تغذیه می‌کند، به هنگام آب شدن برف‌ها، طغیان می‌کنند،  
اما در فصل خشک، از بین می‌رونند و در شدت آفتاب ناپدید می‌گردند.  
کاروانیان از راه خود منحرف می‌شوند و در بیابان داخل شده، هلاک می‌گردند...  
زیرا که الان شما مثل آنها شده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشته‌ید...  
سخنان راستی چقدر زور‌آور است، اما تنبیه شما چه نتیجه می‌بخشد؟  
آیا گمان می‌برید که سخنان را تنبیه می‌غایید و سخنان مأیوس را که مثل باد است؟...  
پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایید، و رویه روی شما دروغ نخواهم گفت.  
برگردید و بی انصافی نباشد و باز برگردید زیرا عدالت من قایم است!  
آیا در زبان من بی انصافی می‌باشد و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی‌دهد؟  
آیا برای انسان بر زمین مجاهده‌ای نیست و روزهای وی مثل روزهای مزدور نی؟  
مثل غلامی که برای سایه اشتیاق دارد و مزدوری که منتظر مزد خویش است،  
همچنان ماه‌های بطالت نصیب من شده است و شب‌های مشقت برای من معین گشته.  
چون می‌خواهم می‌گویم: «کی صبح می‌شود؟» و چون برمی‌خیزم می‌گویم: «شب کی  
خواهد آمد؟»  
تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته می‌شوم.

ی خاک ملبس است و پوستم ترك خورده و چرك از آن تراوش  
می شود.



روزهايم از ماکوي جولا تيزروتر است و بدون  
اميده تمام می شود.  
به يادآور که زندگي من باد است و چشمانم  
ديگر خوشبختى را نخواهد ديد؟  
چشم کسی که مرا می بیند ديگر به من  
نخواهد نگريست و چشمانت برای من نگاه  
خواهد کرد و نخواهم بود...  
انسان چيست که او را عزت بخشى و دل  
خود را با او مشغول سازى، هر بامداد او را  
تفقد نمایي و هر لحظه او را بيازماي؟  
تا به کي چشم خود را از من برگى گرداني، مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم.  
اگر گناه کردم، به تو چه کرده ام اى پاسبان بنی آدم؟  
برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته اى؟ برای چه برای تو بار سنگينم؟  
چرا گناهم را نمی آمرزى و خطایم را دور نمی سازى؟  
زيرا که الان در خاک خواهم خوابید و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.

۱- ناله و فرباد ايوب، عصيانی عليه شريعت خداوند نمی باشد. کدام جنبه از زندگی آدمی در اينجا به طرزی گيراي بيان شده است؟ آيا

تعکاسي مشابه را نزد بسياري متفسكرين و نويسندهان قديم و جديده نمی يابيم؟ از جمله آنها اشيل در «پرومته»، سوفوكل در «اوديپ شاه»، آنفرد دو ويني در «محکومين سرنوشت»، ماركس در «انسان از خود بسگانه» و سراجنم آلبرکامو در «افسانه سينريف». با وجود اين

تشابه، اختلاف لحن در كجا مشاهده می شود؟ از چه روتست که شکایات ايوب به عصيان بدل نمی شود؟

۲- حضور الهی که به طرزی زنده مجسم شده است قابل توجه است. مقایسه شود با مزمور ۸ (۳۰-۳۶) و مزمور ۱۳۹ (۱۹-۲۰).

على رغم اين، نويسنده از اين حضور زنده خداوند، تسلی نمی يابد، و چنین احساس می کند که خداوند دشمن اوست (بر.ك. ۱۹).

## راز عدالت الهی

بلد شوچی دوست دیگر ایوب، اصل عدالت الهی را که هیچ چیز نمی تواند آن را خدشیدار سازد، بادآوری می کند، اما ایوب به جنبه پر راز و غیر قابل درک این عدالت اشاره می کند:

۱۰-۹ - ایوب ۲۵۹

یقین می دانم که چنین است، لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟  
او در ذهن حکیم و در قوت توانا است: کیست که با او مقاومت کرده، کامیاب شده  
باشد؟...

او کارهای عظیم بی قیاس را می کند و کارهای عجیب بی شمار را...  
اینک او می ریاید و کیست که او را منع نماید و کیست که به او تواند گفت: «چه  
می کنی؟»...

و من اگر می خواستم از خود دفاع کنم آیا سخنان خود را می گزینم تا با او مباحثه کنم؟  
حتی اگر عادل می بودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه می نمودم...  
اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود را دور کرده، گشاده رو شوم،  
از تمامی مشقت های خود می ترسم و می دانم که مرا بی گناه نخواهی شمرد.

چون که ملزم خواهم شد، پس چرا بی جا زحمت بکشم؟  
اگر خویشن را به آب برف غسل دهم و دست های خود را به اشتنان پاک کنم،  
آنگاه مرا در لجن فرو می بروم و رخت هایم مرا مکروه می دارد...  
جانم از حیاتم بیزار است، پس ناله خود را روان می سازم و در تلخی جان خود سخن  
می رانم.

به خدا می گویم مرا ملزم مساز و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت می کنی.  
آیا برای تو نیکوست که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری و بر مشورت  
شریران بنابی؟...

تو که معصیت مرا تفحص می کنی و برای گناهانم تجسس می نمایی،  
اگر چه می دانی که شریر نیستم و از دست تو رهاننده ای نیست!

دست هایت مرا جمیعاً و تماماً سر شته است، آیا مرا هلاک می سازی؟  
 به یاد آور که مرا مثل سفال ساختی، آیا مرا به غبار برمی گردانی؟  
 آیا مرا مثل شیر نریختی و مرا مثل پنیر منجمد نساختی؟  
 مرا به پوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با استخوانها و پیها بافتی.  
 حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف توروح مرا محافظت نمود.  
 اما این چیزها را در دل خود پنهان کردی و می دانم که اینها در فکر تو بود،  
 اگر گناه کردم مرا نشان کردی و مرا از معصیتم مبرا نخواهی ساخت.  
 اگر شریر هستم، وای بر من! اگر عادل هستم، سر خود را بر نخواهم افراشت...  
 اگر سرم برافراشته شود، مثل شیر مرا شکار خواهی کرد و باز عظمت خود را بر من  
 ظاهر خواهی ساخت...

پس برای چه مرا از رحم ببرون آورده، کاش که جان می دادم و چشمی مرا نمی دید...  
 آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس از من دست بردار تا اندکی گشاده رو شوم،  
 قبل از آن که بروم به جایی که از آن بر نخواهم گشت و به زمین ظلمت و سایه موت،  
 به زمین تاریکی غلیظ و بی ترتیب، جایی که روشنایی آن مثل ظلمات است!

- ۱- عدالت خداوندی رازی است دست نیافتندی و با آن نمی توان به مباحثه پرداخت! اما از چه روست که خداوند در تعقیب انسانی است که خود آفریده است؟ چگونه می توان نیکویی وی را با انعطاف ناینیزیری اش آشتبی داد؟ راز گناه که بر دوش آدمی سنگینی می کند چیست که بی آن که خود آگاه باشد در دام آن اسیر می افتد؟ رساله به رومیان ۳:۹-۲۰ و ۵:۲۱-۲۱ را دویاره بخوانید: راز شکنجه ایوب در آن روشن می شود. اضطراب مرد عادی که مشقت می کشد، او را آماده درک مکاشفه عهد جدید می سازد.
- ۲- در پایان قطعه نوق بدرکی که از دنیا دیگر ارائه داده شده است توجه کنید. این درک در میان سامیان مشترک بوده و سویسنده کتاب ایوب از حوزه فکری آن خارج نشده است. چنین درکی از جهان ماوراء علی رغم آن که تسلی بخش نبوده است، اما لااقل از عبادت خرافی مردگان (اعتقادی که مصریان آن زمان دارا بودند) و نیست انگاری مشترکین بر حذر بود. نمونه تفکر اخیر را می توان در شعری از پل والری شاعر فرانسوی، یافت:

«گل رس، نژاد سفید را نوشیده،

عظیمه زندگانی به گل‌ها انتقال یافته است...»

بر مبنای چنین درک ناقصی است که بعداً مکاشفه پاداش و سزای جهان باقی گسترش می یابد.

## سؤالات ایوب

سوفر نعمانی سومین دوست ایوب، سعی بر آن دارد که از حکمت الهی دفاع کند. وی برای توجیه خداوند، ایوب را متهم به گناهکار بودن می‌نماید. اما ایوب به مسئله واقعی باز می‌گردد و آن عبارتست از مشقت و زنج بی‌گناهان. اگر قرار باشد که سرنوشت آدمی در همین جهان گذرا به پایان رسد، زنج بی‌گناهان چه شمری دربردارد؟

۱۴-۱۳ - ایوب

پس ایوب در جواب گفت:

به درستی که شما آواز قوم هستید و حکمت با شما خواهد مرد!  
مرا نیز مثل شما فهم هست و از شما کمتر نیستم...  
می خواهم با قادر مطلق سخن گویم و آرزو دارم که با خدا مجاجه نایم.  
اما شما دروغها جعل می‌کنید و جمیع شما طبیبان باطل هستید!  
کاش که شما به کلی ساكت می‌شیدید که این برای شما حکمت می‌بود!...  
ذکرهای شما مثل های غبار است و جواب های شما جواب های گل است.  
ساخت شوید! من سخن خواهم گفت و هر چه خواهد بر من واقع شود...  
اینک ، الان دعوی خود را مرتب ساختم و می‌دانم که عادل شمرده خواهم شد...  
خطایا و گناهانم چقدر است، تقصیر و گناه مرا به من بشناسان.  
چرا روی خود را از من می‌پوشانی و مرا دشمن خود می‌شماری؟  
آیا برگی را که از باد رانده شده است می‌گریزانی و کاه خشک را تعاقب می‌کنی؟  
زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من می‌نویسی و گناهان جوانی ام را نصیب من  
می‌سازی...  
انسان که از زن زاییده می‌شود قلیل الایام و پر از زحمات است.  
مثل گل می‌روید و بریده می‌شود و مثل سایه می‌گریزد و فی ماند.  
آیا بر چنین شخصی چشمان خود را می‌گشایی و با خود به محاکمه می‌آوری؟  
کیست که چیز طاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس!  
چون که روزهایش مقدر است و شماره ماههایش نزد تو است و حدی از برایش

گذاشته‌ای که از آن تجاور نتواند نمود،  
از او رویگردن تا آرام گیرد، و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند!  
زیرا برای درخت امیدی است که اگر بریده شود، باز خواهد رویید و جوانه هایش نابود  
خواهد شد...

اما مرد می میرد و فاسد می شود و آدمی چون جان را سپارد کجاست؟  
چنان که آب‌ها از دریا زایل می شود و نهرها ضایع و خشک می گردد،  
همچنین انسان می خوابد و برفی خیزد و تا نیست شدن آسمان‌ها بیدار خواهد شد...  
به درستی کوھی که می افتاد فانی می شود و صخره از مکانش منتقل می گردد، آب  
سنگ‌ها را می ساید و سیل‌هایش خاک زمین را می برد، همچنین امید انسان را تلف  
می کنی.

بر او تا به ابد غلبه می کنی پس می رود، روی او را تغییر می دهی و او را رها می کنی.  
پسراش به عزت می رسند و او غمی داند، یا به ذلت می افتند و ایشان را به نظر غمی آورد.  
برای خودش فقط جسد او از درد بی تاب می شود، و برای خودش جان او ماتم می گیرد.

۱- گراييش بر اين است که در برابر فروتنى برخى مزمورى‌گاران، ایوب را به غرور متهم نمایند (۲۸۱). اما آيا قبيل اين که خداوند  
پتواند شخصی را که واقعاً گناهی مرتکب نشده است تنبیه نماید و یا عقوبی فراتر از حد خطاهایی که از نازکی وجود سر زده است مقرر  
دارد، کفر آمیز نخواهد بود؟ در زنج و مشقت بی گناهان رازی سهمگین نهفته است. اگر پنديزيم که فرد بالغ کنم و بيش گناهکار است، در  
آن صورت زنج کوکان بی گناه را چگونه توجیه نماییم؟ (در اين مورد رجوع شود به کتاب برادران کارامازوف اثر داستایوسکی، کتاب پنجم،  
فصل چهارم.)

۲- مؤخرة شعر فوق که پایان بخش سخنان ایوب می باشد، روشنگر شرایط انسانی است. آیا این متن به طرزی شایسته همان چیزی  
را که بسیاری از معاصرین و حتی مسیحیان به طور خود به خودی احساس کرده و اندیشیده‌اند بیان نمی دارد؟ همچنین مکاشفة کتاب مقدس،  
خطاب به کسانی است که «مفهوم دخراش هستی» آنان را حیبت زده نموده و نه آناتی که در ناز و نعمت بوده، در رضایت کامل بسر  
می بزند. اما خداوند برای مدلتی، پیش از آن که نوری فرا راه آدمی بتاباند، وی را در اخtrapايش رها می سازد: از این رو می بینیم که فرونی  
چند میان کتاب ایوب و کتاب‌های دانیال و حکمت سپری می شود تا مستقیماً پیش درآمدی برای عهد جدید گرددند.

## خون ایوب در برابر خداوند عدالت می طلبد

الیفاز دوست ایوب در صدد برآمد که توجه ایوب را به تعلیمات حکما و به سنن اجدادی معطوف دارد. اما رنج ایوب وی را به جسارتی بیش از پیش بزرگ می کشاند:

۱۶-۱۷ - ایوب

من نیز مثل شما می توانستم بگویم اگر جان شما در جای جان من می بود؛  
 می توانستم سخن‌ها به ضد شما ترتیب دهم و سر خود را بر شما بجنبانم،  
 شما را به حرف‌های خود تقویت می دادم سپس از حرکت دادن لب‌هایم باز می ماندم.  
 اما اگر سخن می گوییم، غم من رفع نمی گردد، ساکت می شوم، مرا چه حاصل می شود؟  
 و اکنون غصب، مرا به ستوه آورده است و جماعتی مرا سخت گرفته است...  
 ای زمین، خون مرا می‌پوشان و استغاثه مرا آرام نباشد!  
 اینک‌لان نیز شاهد من در آسمان است و شاهد من در اعلی علیین.  
 ناله من نزد خداوند شاهد منست، لیکن چشمانم نزد خدا اشک می‌ریزد.  
 برای من نزد خدا مجاجه می‌کند، مثل بنی آدمی که برای همسایه خود می‌غاید!  
 زیرا سال‌های اندک سپری می شود، پس به راهی که برفی گردم خواهم رفت.  
 روح من تلف شده و گورکان برای من تجمع غوده‌اند...  
 روزهای من گذشته و قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است.  
 شب‌را به روز تبدیل می‌کنند و با وجود تاریکی می‌گویند، روشنایی نزدیک است.  
 امید دارم هاویه خانه من باشد و بستر خود را در تاریکی می‌گسترانم.  
 به هلاکت می گوییم: «تو پدر من هستی!» و به کرم: «تو مادر و خواهر من می‌باشی!»  
 پس امید من کجاست؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟  
 تا بندهای هاویه فرو می‌رود، هنگامی که با هم در خاک نزول غاییم.

طبق درک قدمما، مرد بیمار به دست نیروی مرگ، هاویه و نیستی تسلیم شده بر روی «راه بدون یازگشت» قرار گرفته است. بدین  
 نرتیب ایوب می‌تواند، قبل از موعد، درباره زمانی که خواهد مرد سخن گوید: از هم اکنون، خون عادل او فریاد انتقام می‌کشد و خواهان  
 عدالت است (بر.اک. ۷). اما متهم در اینجا خود خداوند است که ایوب علیه او اقامه دعوی می‌کند. داور نیز خود خداوند است. از این رو

سردرگمی ایوب و موقعیت سخت وی آشکار می‌شود. لذا، در لحظه‌ای که ایوب خداوند را در برابر خود خداوند متهم می‌کند، به آخرین جنبه راز پی می‌برد: همین خداوند، «انتقام گیرنده» خون همه کسانی است که همانند ایوب، تکیدایی بر انسانی ندارند. ایوب، بدین ترتیب احساس خواهد کرد که به جهشی کور در اعتماد کامل به خداوند، فراخوانده شده است: نقطه اعتلای کتاب در همین جاست.

### پیروزی ایمان

بلد شوحي با موشکافي، همان اصول نظری را درباره سعادت عادلان و بدبخشی شيريان، شرح می‌دهد. ایوب وی را چنین پاسخ

می‌دهد:

### ۱۹ - ایوب ۲۶۲

بر من ترحم کنید، ترحم کنید، شما ای دوستانم!  
چرا مثل خدا بر من جفا می‌کنید و از گوشت من  
سیر نمی‌شوید؟



کاش که سخنانم الان نوشته می‌شد، با  
قلمی آهنین و سرب، در کتابی ثبت می‌گردید و بر  
صخره‌ای تا به ابد کنده می‌شد!  
من می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر  
بر زمین خواهد برخاست. بعد از آن که این پوست  
من تلف شود، بدون جسد نیز خدا را خواهم دید.  
من او را برای خود خواهم دید، در برابر چشمانم  
دیگر بی تفاوت نخواهد بود،  
اگر چه گُردهایم در اندرونم تلف شده باشد...  
اگر بگویم: «چگونه بر او جفا نماییم؟ چه بهانه‌ای  
علیه او خواهیم یافت؟»

پس از شمشير بترسيد زيرا که س Zahai شمشير غضيناك است، تا دانسته باشيد که داوری  
خواهد بود.

۱- این متن مهم ، متأسفانه به صورتی ناقص به دست ما رسیده است. ایوب در آن ایمان مطلق خویش را به خداوند مورد تأیید قرار می دهد: ستمنگر همان مدافعی خواهد بود که مرد رنجیده را رهایی خواهد بخشید. واژه «مدافعان» در اینجا چندان گویا نیست زیرا که لغتی است فنی در علم حقوقی بنی اسرائیل. مورد اطلاق آن غالباً نزدیک ترین خویشاوند فرد است که برخی مستولیت‌ها و تکالیف را عهده دار می باشد از قبیل: انتقام خون (۵۸)، حق بازخرید اموال (۲۴۶، ۳۸) و یا رهایی بخشیدن از بودگی. واژه منزبور در مورد خداوند نیز به کار برده می شود، خداوندی که قوم خود را از بندگی مصر رهانید (۳۱) و از اسارت و تبعید نجات داد (۲۱۷) و به فیض عهدهش ، انتقام گیرنده او می باشد. خداوند همچنان «مدافعان» افراد نیز هست زیرا ایشان را از مرگ رهانیده، از حقوق ستمدیدگان به ویژه یتیمان (۳۹، ۳۸) دفاع می کند (رب. پ. لارشه).

۲- ایوب ، امید دیدار «مدافعان» خویش را دارد. زمانی که درگیر استهزا ، کنندگانی است که به وی تهمت می زند ، امیدش به داوری خداوند است که دروغ ایشان را وقتی «خارج از تن» خود گردد (یعنی پس از مرگش منکوب سازد. آیا این کلام معماگزنه، بازگو کننده امید (تا آن روز شنیده نشده) برخاستن از هاویه برای حضور در پیروزی مدافعان خویش نمی باشد؟ آیا ایوب امید این را ندارد که سایه اش از اقامتگاه مردگان، شادی این پیروزی را بچشد؟ (مقایسه کنید با ۲۵۵، ۲۵۶). در اینجا احساس پیش بینی مبهمی از مفهوم عقوبت زندگانی پس از مرگ و جهان آخرت به چشم می خورد. هر چند در این باره در کتاب ایوب تأیید صریحی وجود ندارد، اما بدون آن، کتاب مذکور معنی و هدفی نیز نمی داشت.

## آیا شخص شریر خوشبخت است؟

گفتگوی ایوب و دوستانش بر روی روالی منطقی پیش نمی رود. موضوعی که قبلاً به طور فشرده بررسی شده بود، دوباره مطرح می گردد مانند این سؤال که آیا شخص شریر خوشبخت است؟ خیر! این نظر دوستان ایوب است.

۲۶۳ - ایوب ۲۰

پس صوفر نعمانی در جواب گفت...:  
آیا این را از قدیم ندانسته ای، از زمانی که انسان بر زمین قرار داده شد،  
که شادی شریران اندک زمانی است و خوشی ریاکاران لحظه ای؟  
اگر چه شوکت او تا به آسمان بلند شود و سر خود را تا به فلك برافرازد،  
لیکن مثل شبیحی تا به ابد هلاک خواهد شد و بینندگانش خواهند گفت: «کجاست؟»  
مثل خواب می پرد و یافت نمی شود و مثل رویای شب خواهد گریخت...

پسرانش نزد فقیران تذلل خواهند کرد و فرزندانش دولت او را پس خواهند داد.  
استخوان‌هایش از جوانی پر است، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید...  
بر رودخانه‌های روغن نظر نخواهد کرد و بر نهرها و جوی‌های شهد و شیر...  
رونق وی مدام نخواهد بود و گنج‌هایش نجاتش نخواهند داد...

صوفر نعمانی به گفتار طولانی خود مانند درسی که خوب فراگرفته باشد ادامه می‌دهد. در این گفتار مبانی ایمان سنتی که به طرزی استوار بپایه اصول عهد بنا شده است، در کتاب امثال نیز گردآوری گردیده است. چنین است پاسخ ایوب:

## ۲۶۴ - ایوب

به من توجه کنید و تعجب نمایید! و آنگاه دست بر دهان خود خواهید گذاشت.  
هر گاه به یاد می‌آورم حیران می‌شوم و لرزه جسد مرا می‌گیرد.  
چرا شریبان زنده می‌مانند، پیر می‌شوند و در توانایی قوی می‌گردند؟  
ذربت ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار می‌شوند و اولاد ایشان در نظر ایشان.  
خانه‌های ایشان از ترس این می‌باشد و عصای خدا برایشان نمی‌آید...  
با دف و عود می‌سرایند و با صدای نای شادی می‌نمایند.  
روزهای خود را در سعادتمندی صرف می‌کنند و به لحظه‌ای به هاویه فرود می‌روند...  
بهم بگویید چند بار چراغ شریبان خاموش می‌شود،  
و ذلت ایشان به ایشان می‌رسد و خدا در غصب خود دردها را نصيب ایشان می‌کند،  
مثل سفال پیش روی باد می‌شوند و مثل کاه که گردداد پراکنده می‌کند؟  
آیا خدا گناهش را برای فرزندانش ذخیره می‌کند؟ بگذار خدا او را مكافات رساند و  
بداند!

تا چشمانش هلاکت خود را ببیند و از خشم قادر مطلق بنوشد!  
سرنوشت خانه‌اش برای او چه خواهد بود، چون عدد ماه‌هایش منقطع شود؟

در اینجا، اتفاقات در برابر اصول انعطاف ناپذیر قرار گرفته و مصیبت‌ها، هرگونه نظریه‌ای را به کناری می‌نهد. اشارات صریحی که به

کتاب امثال شده است قابل توجه است (۱۵۰). نویسنده کتاب ایوب با وقت هر چه تمامتر، مسایل را سبک و سنگین می‌کند: از تقابل ایمان سنتی و تجربی عملی نوری خواهد درخشد. سرانجام اصول مبتنی بر ایمان، حقیقی جلوه خواهد کرد اما از دیدگاهی دیگر.

### آیا خداوند غایب است؟

الیفاز بار دیگر به عیش بر روی گناهکار بودن ایوب اصرار وزیریده، او را دعوت به بازگشت بسوی خداوند می‌کند. اما ایوب مصمم‌تر از پیش به واقعیات اشاره می‌کند: به نظر او، در این جهان پیروزی از آن شر است و جریان زندگی آنچنان است که گویی نه تنها خداوند غیرقابل دسترس است بلکه غیبت او در همه جا محسوس است.

### ۲۶۵ - ایوب ۲۴-۲۳

کاش می‌دانستم که او را کجا یابم تا آن که نزد کرسی او بیایم،  
آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب می‌دادم و دهان خود را از حجت‌ها پر  
می‌ساختم...

اینک به طرف مشرق می‌روم و او یافت نمی‌شود، به طرف مغرب و او را نمی‌بینم؛  
به طرف شمال، جایی که او عمل می‌کند و او را مشاهده نمی‌کنم، او خود را به طرف  
جنوب می‌پوشاند، و او را نمی‌بینم.  
با وجود این او طریقی را که می‌روم می‌داند، و چون مرا می‌آزماید، مثل طلا بیرون  
می‌آیم!...

چون که زمان‌ها از قادر مطلق مخفی نیست، پس چرا عارفان او ایام او را ملاحظه  
نمی‌کنند؟

شریران حدود را منتقل می‌سازند، گله و شبان را غصب می‌نمایند.  
الاغ یتیمان را می‌رانند و گاو بیوه زنان را به گرو می‌گیرند.  
فقیران از راه دور می‌شوند و مسکینان زمین جمیعاً خود را پنهان می‌کنند.  
علوفه مرد ناچیز را درو می‌کنند و تاکستان شریران را خوش چینی می‌نمایند...  
بافه‌ها را برمی‌دارند و گرسنه می‌مانند... چرخشت آنها را پایمال می‌کنند و تشنه  
می‌مانند.  
بی‌لباس شب را بسر می‌برند و در سرما پوششی ندارند.

از باران کوه‌ها تر می‌شوند و از عدم پناهگاه، صخره‌ها را در بغل می‌گیرند.  
از یتیم مزرعه‌اش را می‌گیرند و ردای مسکین را به گرو می‌گیرند.  
از شهر صدای ناله کسانی که در حال اختضارند به گوش می‌رسد و مجروحین، یک  
نفس کمک می‌طلبند.  
و خداوند ناله ایشان را نمی‌شنود!...  
اگر چنین نیست، پس کیست که مرا تکذیب فاید و کلام مرا ناچیز گرداند؟

دغدغه عدالت اجتماعی را که شاعر آشکار می‌سازد، با طریق شریعت (۳۹، ۳۸) و انسیاء همگام است. در جایی که متون قدمی برای ظالمان عقویتی حتمی قابل است، ایوب به تجربه درمی‌یابد که در این جهان پاداشی وجود ندارد. پس در این صورت خداوند، این انتقام گیرنده ضعفا کجاست؟ روز انتقامش چه هنگام می‌باشد؟ این جنبه اجتماعی مسئله شر که بسیاری نویسنده‌گان امروزی نسبت به آن حساس می‌باشند، بهانه‌ای به دست کسانی داده است که خدا را باور ندارند. اما ایوب سودای آن را در سر ندارد که در برابر درماندگی دیگران سر نسلیم فرود آورد و یا در اثر اخطراب عمیقش از خداوندی که به او ایمان دارد روی بکرداشد. از این روست که وی پرسش‌هایش را مطرح می‌سازد و در انتظار درخشش نور باقی می‌ماند، نوری که ایمان سنتی قادر به ایجاد آن نمی‌باشد.

## تأسف و درماندگی ایوب

بادبودهای شیرین زندگانی سراسر سعادت ایوب به ذهنش خطور می‌کند و وضع فعلی اش را تلخ‌تر می‌نمایاند:

۲۶۶ - ۲۹ - ایوب

کاش که من مثل ماه‌های پیش می‌بودم، روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می‌داشت،  
هنگامی که چراغ او بر سر من می‌تابید و با نور او به تاریکی راه می‌رفتم.  
کاش که روزهای پاییز خود را می‌دیدم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من می‌ماند،  
وقتی که قادر مطلق هنوز با من می‌بود و پسرانم به اطراف من می‌بودند،  
حینی که قدم‌های خود را با کره می‌شستم و صخره نهرهای روغن را برای من می‌ریخت.  
چون به دروازه شهر بیرون می‌رفتم و کرسی خود را در چهارسوق حاضر می‌ساختم،  
جوانان مرا دیده، خود را مخفی می‌ساختند و پیران برخاسته، می‌ایستادند؛  
سروران از سخن گفتن باز می‌ایستادند و دست به دهان خود می‌گذاشتند...

مرا می‌شنیدند و انتظار می‌کشیدند و برای مشورت من ساکن می‌ماندند...  
راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست می‌نشستم...  
گوشی که مرا می‌شنید مرا خوشحال می‌خواند و چشمی که مرا می‌دید برایم شهادت  
می‌داد.

زیرا فقیری که استغاثه می‌کرد، او را می‌رهانیدم و یتیمی که نیز معاون نداشت...  
به جهت کوران چشم بودم و به جهت لنگان پای.  
برای مسکینان پدر بودم و دعوای را که غنی دانستم تفحص می‌کردم.  
دندان‌های آسیای شریر را می‌شکستم و شکار را از دندان‌هایش می‌ربودم.  
و می‌گفتم: «در عزت خویش جان خواهم سپرد، مانند درخت نخل بعد از روزهای  
بسیار...»

و الان کسانی که از من خردسال‌ترند بر من استهzae می‌کنند،  
که کراحت می‌داشتم از این که پدران ایشان را با سگان گله خود بگذارم...  
اکنون، سرود ایشان شده‌ام و از برای ایشان ضرب المثل گردیده‌ام.  
مرا مکروه داشته، از من دور می‌شوند، و بی‌آن که بازیستند مقابلم آب  
دهان می‌اندازنده...

چون امید نیکویی داشتم، بدی آمد، انتظار نور کشیدم، ظلمت رسید.  
برادر شغالان شده‌ام و رفیق شترمرغ گردیده‌ام.  
پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد، و استخوان‌هایم از حرارت سوخته گردیده است.  
بریط من به نوجه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان...»

آرمان و ایده‌آل زندگی پر عزت و سعادتمند در جامعه کهنه بنی اسرائیل را جستجو نمایید: آرمان اشرافی و نیز زندگانی سراسر عیاری و جوانمردی چگونه ترسیم شده‌اند؟ مقایسه شود با آرمان پادشاهی در اشعیاء ۱۱ (۱۲۷) و مزمور ۷۲ (۳۲۹). آیا غم جانکاه این خان بزرگ درهم شکسته از این ناشی نمی‌شود که وی نعمات دنیوی را مایه سرفرازی و شادی خود می‌پندارد؟ لیکن خداوند از پهرازمه، شادی از نوع دیگر تدارک دیده است (بر.ا. ۳۱۶ تا ۳۱۴؛ متی ۵:۱۲-۱۵؛ ۲۵:۲۴-۳۳). اما گاه ضروری است که انسان شکست‌ها و مصیبت‌های هستی را بچشد تا بخود آید (بر.ا. ۳۳۸ تا ۳۴۲).

## مديحه سرائي ایوب

۳۱ - ایوب ۲۶۷

يادآوري تلخ آن همه خاطرات، منتهي به دفاعيه اي مي گردد و ایوب را برا آن مي دارد که به مدع رفتار خویش بپردازد.

آيا دست خود را بروي فقير که در درماندگي اش عدالت را مي طلبيد بلند کرده ام؟

آيا برای تمام کسانی که زندگی پر زحمتی دارند نگریسته ام و بر مسکین ترحم ننموده ام؟

با چشمان خود عهد بسته بودم، پس چگونه بر دوشيزه اى نظر مى افکندم؟

قسمت خدا از اعلى چيست؟ و نصیب قادر مطلق از اعلى علیين؟...

آيا او راه هاي مرا نفي بيتد و جميع قدم هاييم را نفي شمارد؟

آيا با دروغ راه مى رفتم يا پاي هاييم با فريپ مى شتابيد؟

مرا به ميزان عدالت بسنجد تا خدا کامليت مرا بداند!

اگر قدم هاييم از طريق آواره گردیده،

و قلبم در پي چشمانم رفته و لكه اي به دست هاييم چسبide باشد.

پس من کشت کنم و ديگري بخورد و محصول من از ريشه کنده شود!

اگر قلبم به زني فريفتح شده يا نزد همسایه خود در کمين نشسته باشم،

پس زن من برای شخص ديگر آسيما کند و ديگران بر او خم شوند!...

اگر دعوي بمنه و کنierz خود را رد مى کردم، هنگامی که بر من مدعی مى شدند،

پس چون خدا به ضد من برجذيز چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه

جواب خواهم داد؟...

اگر زمين من عليه من فرياد انتقام برکشد، و اگر شيارها همراه آن بگرinden،

اگر محصول زمين را بي آن که بهاي آن را پرداخته باشم، خورده ام و بر کارگران ظلم روا

داشته ام،

به جاي گندم، خار و خس در آن برويد و به جاي جو علف هرز!

آيا مراد مسکينان را از ايشان منع نموده ام و چشمان بيشه زنان را تار گردانيده؟

اگر لقمه خود را به تنهاي خورده ام و يتيم از آن تناول ننموده،

اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم و مسکین را بدون پوشش،  
اگر کمرهای او را برکت نداده باشد و از پشم گوسفندان من گرم نشده...  
اگر طلا را امید خود می ساختم و به زر خالص می گفتم: «تو اعتماد من هستی»  
اگر از فراوانی دولت خویش شادی می فودم و از این که دست من بسیار کسب فوده  
بود...

اگر از مصیبت دشمن خود شادی می کردم یا حینی که بلا به او عارض می شد وجود  
می فودم...

حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن بازداشت، بر جان او لعنت را سؤال ننمودم!

اگر اهل خیمه من فی گفتند: «کیست که از گوشت او سیر نشده باشد؟»

غريب در کوچه شب را به سر فی برد و در خود را بروی مسافر می گشودم.

آیا تقصیرات خود را از مردمان می پوشاندم و عصیان خود را در سینه خود مخفی  
می ساختم؟...

چه می شد اگر خدا مرا می شنید. اینک امضای من حاضر است، پس قادر مطلق مرا  
جواب دهد!

اینک کتابتی که مدعی من نوشته است، یقیناً آن را بر دوش خود برمی داشتم و مثل تاج  
برخود می بستم.

شماره قدم‌های خود را برای او بیان می کردم و مثل امیری به او تقرب می جستم!

۱- این «اعتراف منفی» بی‌شباهت با محتویات «کتاب مردگان» مصری نیست. اما آرمان اخلاقی که بدین ترتیب بسط داده شده است، سرانجام از فرامین دهگانه (۳۷ تا ۳۹) و از گفتار انبیاء نشأت گرفته شده، با انجیل پهلو می‌زند (متی ۵: ۲۴-۳۱؛ ۷: ۴۶-۴۷؛ لوقا ۱۱: ۲۵-۳۷).

۲- اعتراض ایوب مبنی بر بی‌گناهی اش ناشی از پاکی و جدان و نوعی غرور پنهان است که خداوند در پاسخ خویش پرده از آن برمی‌دارد و ایوب را در مقابل وضع واقعی اش به تواضع و فروتنی فرامی‌خواند. هیچ انسانی، ولو عادل و درستکار این اجازه را ندارد که با اشاره به فضایل خود در برابر خداوند به خویشتن ببالد (اول قریتیان ۴: ۷-۸؛ رومیان ۳: ۹-۱۰).

### ۳- پاسخ خداوند

ایوب خداوند را وادار کرد تا به او پاسخ دهد. خداوند نیز از میان رعد و طوفان که فضای همیشگی تحبلی هایش در سروده های کتاب مقدس می باشد، پاسخ ایوب را می دهد.

### ۳۸- ایوب

یهود، ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت:  
کیست که مشورت را از سخنان بی علم تاریک می سازد؟  
الان کمر خود را مثل مرد بیند، زیرا که از تو سؤال می غایم، پس مرا اعلام نما.  
وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری!  
کیست که آن را پیمایش نمود، اگر می دانی؟ و کیست که رسمنانکار را بر آن کشید؟  
پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد و کیست که سنگ زاویه اش را نهاد؟  
هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟  
کیست که دریا را به دریا مسدود ساخت وقتی که بدر جست و از رحم بیرون آمد؟  
وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و تاریکی غلیظ را قندها آن ساختم،  
و حدی برای آن قرار دادم و پشت بندها و درها تعیین نمودم؟  
و گفتم: «تا به اینجا بیا و تجاوز منما و در اینجا امواج سرکش تو بازداشته شود!»  
آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی و فجر را به موضع عارف گردانیدی،  
تا کرانه های زمین را فرو گیرد و شریان از آن افشاشه شوند؟...  
آیا به چشم های دریا داخل شده، یا به عمق های لجه رفتنه ای؟  
آیا دره های موت برای تو باز شده است یا دره های سایه موت را دیده ای؟  
آیا پهناهی زمین را ادراک کرده ای؟ خبر بدہ اگر این همه را می دانی!...

خداوند با بر شمردن و بیان پدیده های شگفت انگیز و خارق العاده آفرینش به سخنان خود ادامه می دهد: تنها سرور هم اوست. شاعر در رهگذر بیانش از گورخر وحشی، شترمرغ، اسب و شاهین سخن می گوید و کلام را با دو نمونه شهامت یعنی اسب آبی (یهودیت) و لوبیاتان خاتمه می دهد.

و چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

۶-۲: ۴۲؛ ۵-۱: ۴۰ - ایوب

یهوه مکرر کرده، ایوب را گفت:

آیا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه فاید؟ کسی که با خدا مجاجه کند آن را جواب بدهد.

آنگاه ایوب خداوند را جواب داده، گفت:

اینک من حقیر هستم، به تو چه جواب دهم؟  
دست خود را به دهانم گذاشته‌ام.

یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد، بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود...

می‌دانم که به هر چیز قادر هستی: آنچه را که قصد می‌کنی، تحقق می‌بخشی.

من مشورت تو را بی علم مخفی ساختم.

به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم، به چیزهایی که فوق از عقل من بود و فی دانستم.

از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم، لیکن الان چشم من تو را می‌بیند.

سخنان خود را پس می‌گیرم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.

این پاسخ، مسئله‌ای را که ایوب مطرح ساخته بود، حل نمی‌کند بلکه آدمی را دعوت می‌نماید تا در برابر رازهایی که ورای ادراک وی می‌باشند، حالت تسلیم و رضا پیشه کند. این راه حل تا قرآن رسیدن روشنگری‌های بعدی، راه حلی است عملی لیکن موقتی. اما نباید فراموش کرد که خداوند، اسرار خود را تنها بر فروتنان آشکار می‌سازد (لوقا ۱۰: ۲۱-۲۲).

مؤخره‌ای منتشر، فرجام خوش این درام را بازگو می‌نماید: ایوب از خداوند، دو چندان آنچه را که از دست داده بود، دریافت می‌دارد. بوته آزمایش، فضایل وی را درخشان تر از پیش نمایان می‌سازد، و بدین ترتیب، عدالت خداوندی، نقطه پایان را می‌نهد.

\* \* \*

## فصل هفدهم

### نیایش «قرای یهود»

در حدود اوخر عهد پادشاهان، جریان روحانی به وجود آمد که کاملاً متمایل به درون گرایی مذهبی بود. پیروان آن در کمال میل خود را فقیر، خوار و ذلیل شده بیهود می خواندند. اینان هسته پرشوری را تشکیل دادند که به مدد آن بازسازی بیهود انجام پذیرفت. وحی های مسیحایی که خبر خوش نجات را اعلام می کرد، خطاب به ایشان بود.

(۲۱۷، ۲۴۰).

در دوره رکودی که بعد از مرمت معبد پدید می آید، این مردان ایمان دچار بحران پراخطرایی می گردند. سؤال ایشان این است: از چه روست که ظهور نجات به تأخیر افتاده است؟ به چه دلیل پاداش مشهودی از برای ایمان و وفاداری خویش دریافت نمی دارند؟ کتاب ایوب انعکاس چنین سردرگمی است. انعکاس مستقیم تر را می توان در بعضی مزامیر یافت که نیایش این جان های خسته و توبه کننده را تغذیه می کند. در این مزامیر، عمق و طرافت روح بیهود که در اثر تجربیات سختش، از لحاظ روحانی آماده پذیرش پیام انجیل است بر ما مکشوف می گردد.

### ۱- نیایش شکسته دلان

### در برابر شکنجه و آزار

نخستین رنج این مردان پرهیزگار این بود که در برابر استهزا و آزار هموطنانی قرار گرفتند که دارای شور ایمان نبودند. از برای ایشان نه تسلابی از آسمان می رسید و نه از زمین. گویی که خداوند، آنان را به دست فراموشی سپرده است:

۲۷۰ - مزمور ۱۳

ای یهوه، تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟  
 تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟  
 تا به کی در دلم هر روزه غم خواهد بود؟...  
 تا به کی دشمنم بر من سرافراسته شود؟  
 ای یهوه، خدای من، نظر کرده مرا مستجاب فرما!  
 چشمانم را روشن کن، مبادا به خواب موت بخسبم،  
 مبادا دشمنم گوید: «بر او غالب آمدم!»  
 و مخالفانم، از پریشانی ام شادی نمایند!  
 اما من، ای یهوه به رحمت تو توکل می‌دارم:  
 دل من در نجات تو شادی خواهد کرد!... .

## ۲۷۱ - مزمور ۱۰

ای یهوه، چرا دور ایستاده‌ای و خود را در وقت‌های تنگی پنهان می‌کنی؟  
 از تکبر شریران، فقیر سوخته می‌شود، در مشورتهایی که اندیشیده‌اند گرفتار می‌شوند...  
 شریر در غرور خود می‌گوید: «بازخواستی وجود ندارد! خدایی نیست!»  
 راه‌های او همیشه استوار است، احکام تو از او بلند و بعید است!...  
 دهان او از دروغ و خشونت پر است، زیر زبانش مکروه و ظلم است.  
 در کمین‌های دهات می‌نشیند، در جای‌های مخفی بی‌گناه را می‌کشد.  
 چشمانش برای مسکینان مراقب است، در جای مخفی مثل شیر در بیشه خود کمین می‌کند،  
 به جهت گرفتن مسکین کمین می‌کند، فقیر را به دام خود کشیده گرفتار می‌سازد...  
 در دل خود می‌گوید: «خدا فراموش کرده است، روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید!»  
 ای یهوه برخیز! دست خود را برافراز! و مسکینان را فراموش مکن!  
 چرا شریر خدا را اهانت کرده، در دل خود گوید که تو باز خواست نخواهی کرد?  
 البته دیده ای زیرا که تو بر مشقت و غم می‌نگری تا به دست خود مكافات برسانی!  
 مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است، مدد کار یتیمان تو هستی.  
 بازوی شریر و گناهکار را بشکن؛ اما شریر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی!... .

این مزمور را با تفکرات ایوب، مقایسه کنید (۲۶۵).

### ۲۷۲ - مزمور ۷:۲۷

ای خداوند چون به آواز خود می خوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما!  
روی تو را ای یهوه خواهم طلبید: روی خود را از من مپوشان!  
بنده خود را در خشم بر مگردن، تو مدد کار من بوده ای!  
ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترك منما!  
چون پدر و مادرم مرا ترك کنند، آنگاه خداوند مرا برمی دارد!  
مرا به خواهش خصمانت مسیپار: طریق خود را به من بیاموز  
به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما.  
زیرا که شهود کذبه و دمندگان ظلم بر من برخاسته اند...  
... امیدوارم که احسان یهوه را در زمین زندگان ببینم.

زیبایی و عمق این دعاها متوازی ولی متنوع قابل توجه است: مزمور ۱۳، دعایی است پر شور و بی صبرانه، مزمور ۱۰، نیایشی است مملو از تعمق و تأمل و مزمور ۲۷ دعایی است مضطربانه که در آن پژواکی از وعده های نبوی شنیده می شود.  
نیایش کنندگان چه تصویری از خداوند دارند؟ آیا اگر بر وجود پاداش پس از مرگ آگاهی داشتند، اخظرابشان به همین شدت می بود؟ این دعاها به گونه ای دنباله دعاها ارمیا نبی به شمار می روند (۱۷۵ تا ۱۷۲). آیا علی رغم لحن بسیار شخصی، همانند کتاب ایوب، دارای ارزشی همگانی و جهانی نمی باشند؟ به چه دلیل؟

### در زیر ضریات بیماری

در آن زمان، بیماری، مجازاتی از سوی خداوند برای فرد گناهکار تلقی می شد (با ایوب مقایسه شود). به این ترتیب بیمار می بایست به وجود اش مراجعه کند. اما اغلب، همانند ایوب، رنج وی در برابر اتهامات نادرست، دو چندان می شود.

### ۲۷۳ - مزمور ۸:۸

ای یهوه، خدای من، شب و روز نزد تو فریاد کرده ام.

دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر!  
 زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانی ام به قبر نزدیک گردیده.  
 از فرو روندگان به هاویه شمرده شده ام و مثل مرد بی قوت گشته ام؛  
 در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده اند،  
 که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد، و از دست تو منقطع شده اند.  
 مرا در هاویه اسفل گذاشته ای، در ظلمت، در زرفی ها.  
 خشم تو بر من سنگین شده است و به همه امواج خود مرا مبتلا ساخته ای.  
 آشنایانم را از من دور کرده ای و مرا مکروه ایشان گردانیده ای.  
 محبوس شده، بیرون غی تو نام آمد، چشمانم از مذلت کاهیده شد.  
 ای یهوه، نزد تو فرباد کرده ام، تمامی روز، دست های خود را به تو دراز کرده ام!  
 آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند  
 گفت؟

آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد و امانت تو در هلاکت؟  
 آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می شود و عدالت تو در زمین فراموشی؟  
 اما من نزد تو ای یهوه فرباد برآورده ام و با مددان دعای من در پیش تو می آید.  
 چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نموده ای؟  
 من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده ام، ترس های تو را متحمل شده، متغیر  
 گردیده ام.

حدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مرا هلاک ساخته.  
 مثل آب دور مرا گرفته است، تمامی روز، و مرا از هر سو احاطه نموده.  
 یاران و دوستان را از من دور کرده ای و آشنایان من ظلمات هستند...

هیچ نور امیسی بر این مزمور پر درد، پرتو افکنی نمی کند، مگر آن که قسمت پایانی آن مفقود شده باشد. ادراکی که از بیماری و سلطه هاویه (اقامتگاه مردگان) بر روی انسان زنده، ارائه داده شده است همانست که در کتاب ایوب مشاهده می شود (۲۶:۱ ر.ک.) . ۲۱۴ همچنین ادراک مشابهی از جهان دیگر به دست می دهد (۲۵۹).

## ۲۷۴ - مزמור ۱۰۲: ۱۲-۲۴

ای يهوه دعای مرا بشنو و فریاد من نزد تو برسد!  
در روز تنگیم روی خود را از من مپوشان!  
گوش خود را به من فراگیر و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما!  
زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.  
از شدت ناله، دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است.  
استخوانهایم به پوست من چسبیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می کنم.  
مانند برق سقای صحراء شده و مثل بوم خرابه ها گردیده ام  
پاسبانی می کنم و مثل گنجشک بر پشت بام منفرد گشته ام.  
تمامی روز، دشمنانم مرا سرزنش می کنند و آنانی که مرا ستایش می کردند، مرا لعنت  
می کنند.  
به جای نان خاکستر می خورم و مشروب خود را با اشک آمیخته ام.  
به سبب غضب و خشم تو، زیرا که مرا برافراشته و بزر افکنده ای.  
روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده... قوت من در میانه راه شکسته شده است.  
مرا در نصف روزهایم برمدار، سالهای تو تا جمیع نسل هاست!  
از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای تو است.  
آنها فانی می شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد:  
مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد، لیکن تو همان هستی و سالهای  
تو تمام نخواهد گردید!...

- ۱- مرثیه یک بیمار جوان/ین نکته را روشن می دارد که اینان داران به چه نوع زندگانی امید خود را بسته بودند: زندگی طولانی و سعادتمند در این جهان فانی (بر. ۱۴۸ و ۲۵۲)، حال آن که چنین زندگانی نیز از چنگشان بدر می رود...
- ۲- بیماری و مرگ نوعی شر است. مکاشفه مسیحی این را به ما می آموزد و از طرفی این امید را بیدار می کند که روزی از آن رهایی خواهیم یافت. آیا معجزات مسیح به معنای پیروزی وی بر بیماری و موت نمی باشد؟  
(متی ۲۳: ۶-۸؛ ۱۶: ۸-۱۸؛ ۳۵ و ۳۵: ۱۰-۷-۸؛ اول فرنتیان ۱۶: ۵۷-۵۶؛ رومیان ۵: ۲۱-۱۲؛ مکاشفه ۲۱: ۳-۷)
- ۳- لذا این مزامیر دارای ارزشی همگانی و جهانشمول بوده، نیایش بشیریت رنجور است که سایه موت وی را به اضطراب و تشویش می کشاند. چه بسا انسانهایی که حتی امروز، بیش از اشخاص دوره عهد عتیق، نوری بر سرنوشتشان نمی تاپد!

## ۲۷۵ - مزمور ۲۸

بالآخره، دعای بیمار به اعتراف گناه می‌نجامد:

ای یهوه مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تأدیبم مفرما!  
زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است.  
در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوان‌هایم به سبب خطای خودم  
سلامتی نی.

زیرا گناهاتم از سرم گذشته است، مثل بارگران از طاقتمن سنگین تر شد.  
جراحات من متعفن و مفروج شده است، به سبب حماقت من.  
به خود می‌پیچم و بی‌نهایت منحنی شده‌ام، تمامی روز ماتم کان تردد می‌کنم...  
ای خداوند تمامی آرزوی من در مد نظر توست و ناله‌های من از تو مخفی نمی‌باشد.  
دل من می‌طید و قوتی از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست.  
دوستانم از بلای من برکنار می‌ایستند خویشان من دور ایستاده‌اند...  
آنانی که بی‌دلیل از من تنفر دارند، بسیارند و کسانی که به غلط از من بیزارند  
بی‌شمارند...

اما من مثل کر نمی‌شنوم و مانند گنگم که دهان خود را باز نمی‌کند.  
زیرا که ای یهوه بر تو امید بسته‌ام، تو خدایم، جواب خواهی داد!...  
گناه خود را اخبار می‌نمایم و از خطای خود غمگین هستم.  
ای یهوه مرا ترک ننمای! ای خدای من از من دور مباش!  
یهوه، برای اعانت من تعجیل فرما، ای خداوندی که نجات من هستی!

بیان درد و بیماری و وضعیت اخلاقی بیمار از بسیاری لحاظ یادآور سخنان ایوب است. اما مزمور نکار برخلاف ایوب، به گناهکار بودن خویش اعتراف می‌کند و دعاویش رنگ تواضع و فروتنی را دارا می‌باشد (مقایسه شود با ۲۶۷).

## ۲ - مزامیر عادل رنج کشیده

عیسی دعای «فقرای یهوه» را از آن خود ساخت. با بر دوش کشیدن درد و گناه آدمی، خود مرد رنج گردید (بر.ك ۲۲۸). عیسی،

## يهوديت در زمان دولت پارس

۳۹۵

نيايش بشر رنجور را به زيان خويش خوانده و مزامينز رنج، معنای واقعی خود را از اين راه به دست آوردند: از وراء اين مزامير، چيزی از روح عيسی به هنگام درد و شکنجه اش در می یابيم.



بر خاندان داود و بر ساكنان اورشليم روح فيض و  
تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده اند خواهند  
نگریست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود  
نوحه گری خواهند فود و مانند کسی که برای نخستزاده  
خوبیش ماتم گیرد برای من ماتم خواهند گرفت. زکريا ۱۰: ۲۱

## در برابر خيانت

۲۷۶ - مزمور ۴۱: ۵-۱۲

پنج شنبه مقدس، در حالی که عیسی با شاگردان بر سر سفره بود، حضور  
يهودا در کنارش او را به ياد آياتي از کلام مقدس درباره عادلى که مورده خيانت دوستانش قرار می گيرد، می اندازد (رن. یوحنا ۱۳: ۱۸).

من گفتم: اى يهوه بر من رحم نما! جان مرا شفا بده زира به تو گناه ورزیده ام!  
دشمنانم درباره من به بدی سخن می گويند: «کی می ميرد و نام او گم شود؟»  
اگر برای ديدن من بباید، سخن باطل می گويد و دلش در خود شرارت را جمع می کند، چون بیرون  
رود آن را شایع می کند.

جميع خصماني با يكديگر عليه من سخن چيني کرده، درباره من بدی می انديشنند:  
«حاده ای مهلك و جهنمي بر او ریخته شده است! حال که خوابیده است ديکر نخواهد برخاست!»  
حتی آن دوست خالص من که بر او اعتماد می داشتم و نان مرا نيز می خورد، پاشنه خود را بر من  
بلند کرد.

اما تو اى يهوه بر من رحم فرموده، مرا برپادار تا مجازات بدیشان رسانم!  
از اين خواهم فهميد که در من رغبت داري، اگر دشمنم بر من فخر ننماید...

## محاکمه غیر عادلانه

عیسی نیز به مزمور ۳۵ می‌اندیشد. او در آن، تحسیم پیشرس سرنوشتی را می‌بیند که به زودی دچار آن خواهد گشت و آن عبارتست از دادرسی غیر عادلانه توسط کسانی که «وی را بی‌جهت منفور می‌دارند» (یوحنا ۱۵: ۲۵).

## ۲۷۷ - مزمور ۳۵

ای یهود با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می‌کنند!  
سپر کوچک و بزرگ را بگیر و به اعانت من برخیز!  
نیزه را علیه جفا کنندگانم راست کن!...  
خجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند!  
آنانی که بد اندیش منند برگردانیده و خجل شوند.  
مثل کاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند!  
راه ایشان لغزنده باد و فرشته تو ایشان را تعاقب کند!...  
شاهدان کینه ور که آنها را فی شناختم، برخاسته‌اند.  
به عوض نیکوبی، بدی به من می‌کنند و قصد جان مرا دارند...  
دندان‌های خود را بر من می‌افشرند، ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد؟...  
تا آنانی که بی سبب دشمن منند بر من فخر نکنند!  
و آنانی که بر من بی‌سبب بعض می‌غایند، چشمک نزنند!...

## قهر خداوند

عیسی بر صلیب است و تصادفی نیست که با صدای بلند مزمور ۲۲ را می‌خواند (متی ۲۷: ۴۶؛ مرقس ۱۵: ۳۴)؛ بیانی مؤثرتر از این درباره درد و شکنجه وجود ندارد (ار. متی ۲۷: ۴۳، ۴۵؛ یوحنا ۱۹: ۲۶) (۲۶: ۱۹).

## ۲۷۸ - مزمور ۲۲-۱: ۲۲

ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟ او از فریاد و سخنان گله آمیزم  
دورهستی؟

در روز می خوانم و مرا پاسخ نمی دهی، در شب نیز و مرا اجابت نمی کنی.  
 ای تو که بر مقدس، بر تسبیحات اسرائیل نشسته‌ای!  
 پدران ما بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی.  
 نزد تو فریاد برآوردن و رهایی یافتند، بر تو توکل داشتند، پس خجل نشدند.  
 اما من کرم هستم و انسان نمی‌باشم، عار آدمیان هستم و حقیر شده قوم،  
 هر که مرا می‌بیند و به من استهzaء می‌کند، لب‌های خود را باز می‌کنند و سرهای خود  
 رامی جنبانند و می‌گویند:  
 «از آنجا که بر یهوه توکل می‌کند، پس او را خلاصی بدهد، او را برهاند، چون که به وی  
 رغبت دارد!»  
 از بدو تولد، حامی من بودی، وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی.  
 از رحم بر تو انداخته شدم، از شکم مادرم خدای من تو هستی!  
 از من دور مباش، زیرا که تنگی در پیش است و کسی نیست که مدد کندا!  
 گاوان نر بسیار دور مرا گرفته‌اند و زورمندان باشان مرا احاطه کرده‌اند.  
 دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده غرآن.  
 مثل آب ریخته شده‌ام و همه استخوان‌هایم از هم گسیخته.  
 دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است.  
 دهانم چون سفال خشک شده است و زبانم به کام چسبیده  
 سگان بسیار دور مرا گرفته‌اند و جماعت اشرار مرا احاطه کرده.  
 دست‌ها و پاهای مرا سفته‌اند و مرا به خاک موت نهاده.  
 در حالی که جراحات‌های خود را می‌شمارم ایشان به من چشم دوخته می‌نگرند.  
 رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من فرعه انداختند.  
 اما تو ای یهوه، دور مباش! ای قوت من، برای نصرت من شتاب کن! ...

چندین خاطره نهفته در «پیام تسلی» (۲۱۷) و «خدم یهوه» (۲۲۸، ۲۲۶) یادآوری می‌شود.

### «تشنه‌ام»

«و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود گفت: تشنـهـام» (یوحنا ۱۹: ۲۱). مزمور ۶۹ دربردازندۀ اشاره‌ای به تشنگی بود، حال آن‌که مزمور ۶۹ این امر را روشن‌تر بیان می‌کند. علاوه بر این، کلیسا‌ای اولیه آیات بسیار دیگری از این مزمور را با عیسی انباطیق داده است (بر.اک. یوحنا ۲: ۱۷).

۲۷۹ - مزمور ۶۹: ۱۷-۱۹-۲۰؛ ۱۳-۸: ۱۹-۲۲

ای یهود مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تو نیکوست؛ به کثرت رحمانیت بر من توجه نما!  
روی خود را از بنداهات مپوشان، زیرا در تنگی هستم، مرا بـزوـدـی مستجاب فرما!  
به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز؛ به سبب دشمنانم مرا فـیـهـ ده!...  
به خاطر تو متحمل عار گردیده ام و رسوایی روی مرا پوشانده است،  
نـزـدـ بـرـادـرـانـمـ اـحـبـیـ شـدـهـ اـمـ وـ نـزـدـ پـسـرـانـ مـادرـ خـودـ غـرـبـ.  
زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت‌های ملامت‌کنندگان تو بر من طاری  
گردیده.

روزه داشته، جان خود را خوار می‌گردانم و این برای من عار شده است.  
پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نـزـدـ اـیـشـانـ ضـربـ المـثـلـ گـرـدـیدـهـ اـمـ.  
دروازه نشینان درباره من حرف می‌زنند و سرود می‌گـسـارـانـ گـشـتـهـ اـمـ...  
تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی و جمیع خصم‌مانم پیش نظر تواند.  
عار دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده‌ام.  
انتظار مشفقی کشیدم ولی نبود و تسلی دهنده‌ای نیافتم.  
برای خوراک به من زردآب دادند و چون تشنـهـ بـودـ مـراـ سـرـکـهـ نـوـشـانـیدـنـدـ...،

محبت پرشور، غیور و پر اینکار خداوند نسبت به ایمان‌داران و بالعکس را غیرت می‌نامند

### «روح را به دست‌های تو می‌سپارم»

آخرین کلام عیسی بر صلیب، فریادی حاکی از اعتماد خطاب به پدر بود. این فریاد از مزمور ۳۱ گرفته شده است که آخرین نیایش عیسی در زندگانی دنیوی خوش محسوب می‌شود (لوقا ۴۶: ۲۳).

### ۲۸۰ - مزמור ۳۱: ۱۵-۶

ای يهوه بر تو توکل دارم بس خجل نشوم تا به ابد!  
 در عدالت خویش مرا نجات بده، گوش خود را به من فراگیر و مرا بزودی برهان!  
 برایم صخره‌ای قوى و خانه‌ای مستحکم باش تا مرا خلاصی دهی!  
 زیرا صخره و قلعه من تو هستی، به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما.  
 مرا از دامی که برایم پنهان کرده‌اند بیرون آور، زیرا پناه من تو هستی!  
 روح خود را به دست تو می‌سپارم، ای خدای حق، تو مرا فدیه دادی!...  
 بر تو ای يهوه توکل می‌دارم و گفته‌ام: خدای من تو هستی!  
 وقت‌های من در دست تو می‌باشد: مرا از دست دشمنانم و چفا کنندگانم خلاصی ده!  
 روی خود را بر بنداهات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش!...

زنج «فقرای يهوه» دارای نوعی ارزش نبوی بود: مسیح هنگامی که «نجات يهوه» را از برای آدمیان به ارمغان می‌آورد، خود را همانند آنان می‌گرداند (در.ك ۲۲۸). قابل درک است که این مزمیر در مراسم مذهبی هفتة مقدس، به عنوان یادآوری تغزلی از شکنجه مسیح مورد استفاده قرار گیرد.

### ۳- نیایش گناهکاران توبه کار

#### رحمت فرما

این مزمور با سبکی بسیار ساده که نیایش دارد توبه کار را بسط می‌دهد، سرشار از خاطراتی نهفته از کلام مقدس می‌باشد. برای درک عمق این آن، در هر آیه به شماره‌های مربوط به متن کتاب مقدس اشاره شده است.

### ۲۸۱ - مزמור ۵۱

ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما؛ به حسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز!  
 .(۳۷، ۲۲۰، ۲۲۴)

مرا از عصیانم بکلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن! (۲۵۹، ۲۰۳، ۱۵۷، ۱۱۸) زیرا که من به معصیت خود اعتراض می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. (۲۸۴، ۱۶۰) به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را کرده‌ام، (۷۲، ۱۴۰، ۱۶۰) و قس علیهذا. تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مذکو شوی. (۲۵۷: برای اصطلاح «صادق بودن» و «زکی بودن»).

اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید. (۲۵۹، ۲۵۷). اینک به راستی در قلب راغب هستی، پس حکمت را در باطن به من بیاموز! (۱۰۷). مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم، مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر گردم! (۲۵۹، ۲۰۳، ۱۱۸).

شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوان‌هایی که کوبیده‌ای به وجود آید. (۱۶۶، ۱۷۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۴۰:).

روی خود را از گناه‌ام بپوشان و همه خطایای مرا محو کن! (۲۲۰، ۱۸۱). ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز! (۱۸۱، ۲۰۳؛ و برای « فعل آفریدن»: ۱۸۴، ۲۱۷).

مرا از حضور خود مینداز و روح قدوس خود را از من مگیر! (۲۰۳). شادی نجات خود را به من بازده و به روح آزاد مرا تأیید فرما! (۲۳۸، ۲۲۶، ۲۲۱، ۲۰۰). آنگاه طریق تو را به خطکاران تعلیم خواهم داد و گناهکاران به سوی تو بازگشت خواهند فود. (۲۵۲، ۱۶۰).

مرا رهایی ده، ای خدای نجات من تا زیانم به عدالت تو ترنم غاید! (۲۲۰، ۲۲۱) خداوندا لب‌هایم را بکشا تا زیانم تسبیح تو را اخبار غاید! (۱۱۴، ۲۱۸) زیرا قربانی را دوست نداشتی و الا می‌دادم، قربانی سوختنی را پسند نکردی: (۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۸).

قربانی خدا روح شکسته است: دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. (۲۴۰، ۳۲۱) به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما؛ و حصارهای اورشلیم را بنا نما! (۲۹۵) آنگاه از قربانی‌های عدالت و قربانی‌های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

## يهوديت در زمان دولت پارس

۴۰۱

- ۱ - بدین ترتیب طرز بیان مزمورنگار خود شهادت می دهد که عمیقاً درباره نوشته های کتاب مقدس به خصوص تشیه، ارمیاء نبی، حزقیال نبی (باب ۳۶) و پیام تسلی تأمل و اندیشه نموده است و نیایش وی از آنها سرچشمه گرفته است. اگر امیدوار است، تکیه اش بر روی وعده های نبوی است و موضوع مورد تقاضایش عمیقاً ترین و روحانی ترین چیزی است که آنها حاوی آن می باشد. باید اضافه کرد که این مزمور بدون اشکال به صورت نیایش توبه مسیحیان در آمده است.
- ۲ - این مزمور معنای حادی از گناه بدست می دهد که یاد آور کتاب اپرای است (ر.ك. ۲۵۹، ۲۵۷). حتی اگر مزمورنگار این کتاب را هم نشناخته باشد لاقل دارای تفکرات و اندیشه ای مشابه بوده است. بخش آخر مزمور نشان می دهد که قاعده‌تاً قبل از سال ۴۴۵ ق.م. نگاشته شده است (۲۹۵)، شاید هم در این تاریخ به مزمور اولیه افزوده شده است.

## شادی گناهکار بخشنوده شده

عنصر روحانی عهد عتیق برپایه ترسی ذلت بار از خداوند استوار نگردیده است. حتی توبه نیز در آن ملحوظ اعتماد بوده، به شادی می انجامد:

۲۸۲ - مزمور ۳۲: ۱-۵

خواشای حال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید!  
خواشای حال کسی که یهوده به وی جرمی در حساب نیاورد!...  
هنگامی که خاموش می بودم، جسم پوسیده می شد، تمامی روز فغان می کردم  
چون که دست تو روز و شب بر من سنگین می بود.  
شیره حیاتم خشک می شد، مانند صحراء در شدت گرمای تابستان.  
به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم؛  
گفتم: «می خواهم عصیان خود را نزد یهوده اعتراف کنم!»  
پس تو آلایش گناهم را عفو کردی!...

## اعتماد گناهکار

۲۸۳ - مزمور ۱۳۰

ای یهوده، از عمق ها نزد تو فریاد برآوردم، آواز مرا بشنو!

گوش‌های تو به آواز تصرع من ملتفت شود!  
 ای یهوه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیست که به حضور تو تواند ایستاد؟  
 لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند.  
 جانم در انتظار یهوه است و به کلام او امیدوارم.  
 جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح  
 زیرا که رحمت و نجات کامل نزد یهوه است.  
 او اسرائیل را فدیه خواهد داد از جمیع گناهان وی.

به خوبی نمایان است که «از عمق‌ها» که مزمور مراسم مردگان می‌باشد کاملاً بدور از روح عنزاداری است. این مزمور به وجه نیکویی، امید مسیحی را در لحظه‌ای که مردگان در برابر خداوند حاضر می‌گردند، بیان می‌دارد.

\* \* \*

## فصل هجدهم

# مصلحین قرن پنجم

پس از قرن پنجم، از شمار انبیاء کاسته می‌شود. به غیر از یوئیل نبی، از نام دیگر انبیاء اطلاعی در دست نیست. هر چند نسل ایشان به کلی از میان نرفت اما کم کم جای خود را از یک طرف به ادبیات حکمتی و از طرف دیگر به سبک مکافنه‌ای می‌سپارد. این دورانی است که اصلاح‌کنندگانی چون عزرا و نحمیا، یهودیت را بر پایه‌های نهایی خود استوار کردند.

## ۱- تبار انبیایی

### تویه! تویه!

مراسم تقدیس معبد دوم، موج عظیمی از شادی را با خود به همراه آورد (۲۴۱). لیکن بار دیگر امید بهود به طرز بیرحمانه‌ای به یأس مبدل شد. داوری، عدالت، نور و نجات که وجه مشخصه کار بزرگ اخروی خداوند است، دیگر بار از پهنه افقی محبو می‌شود (ر.ا.). (۲۴۱، ۲۳۸، ۲۲۱).

### ۵۹-۵۸ - اشیاء نبی ۲۸۴

انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی‌رسد.  
انتظار نور می‌کشیم و اینک ظلمت است و منظر روشنایی هستیم اما در تاریکی  
غلیظ سالک می‌باشیم.  
مثل کوران برای دیوار تلمس می‌نماییم و مانند بی چشمان کورانه راه می‌رویم.  
در وقت ظهر مثل شام لغزش می‌خوریم و مانند مردگان در ظلمات ساکن هستیم...

برای انصاف انتظار می کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود...  
(۱۱-۹:۵۹)

پاسخ نبی، به این شکایت پر اندوه، دعوت به توبه است:

هان، دست خداوند کوتاه نیست تا نرهاند و گوش او سنگین نی تا نشنود!  
لیکن خطای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است؛  
گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود!... (۲-۱:۵۹)  
در روز روزه خویش به کارهای خود می پردازید و بر عمله های خود ظلم می نمایید.  
اینک به جهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید و فقیر را با مشت می زنید.  
با چنین روزه هایی نیست که خواهید توانست آواز خود را در اعلی علیین بشنوانید!...  
خداوند یهوه چنین می گوید: «آیا نمی دانید که چه نوع روزه ای را می پسندم؟»  
آن که بندهای شرارت را بگشایید و گره های یوغ را باز کنید.  
مطلوبمان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید، نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایید  
و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری، چون برهنه را بینی،  
او را پوشان و خود را از هم نوعت مخفی نسازی...  
آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود.  
یهوه تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های خشک سیر خواهد کرد،  
استخوان هایت را قوى خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب،  
و مانند چشم آب که آبش کم نشد خواهی بود... (۱۱-۳:۵۸)

نشانه با تمامی دل به سوی خداوند روی آوردن، محبت و انجام اعمال نیکوست. مقایسه شود با متى ۱۸-۱۶:۶؛ ۲۳:۲۳-۲۴؛ ۲۵:۲۴؛ رساله اول یوحنا ۱۶:۳-۱۸؛ یعقوب ۲۷:۲ تا ۸:۲

اگر بنی اسرائیل این چنین به خداوند رجوع نمایند، نمی نیز ایشان را از تحقیق وعده های اخروی مطمئن می سازد. ماهیت نیکویی های موعد که در اینجا به کمک سمبول بدان اشاره شده است، در انجیل به طرز دقیق تری بازگو می شود.

## شادی اخروی

در این دوران سراسر یأس، افکار با اشتیاق هر چه تمام تر متوجه زمان های آخر می گردد. با موشکافی در متون کتاب مقدس، سعی

می شود تا با کنار هم نهادن شکل های گوناگونی که انبیاء از آن ایام ترسیم نموده اند، تصویری هر چه واضح تر از شادی اخروی به دست آورند.

### ۲۸۵ - اشعياء نبی ۶۶-۱۴:

ای اورشلیم، شادی غا! ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می دارید برايش وجد غایید!  
 ای همه آنانی که برای او ماتم می گیرید، با او شادی بسیار غایید،  
 تا از پستان های تسلیات او بکید و سیر شوید،  
 و از فراوانی جلال او محظوظ گردید!  
 زیرا یهوه چنین می گوید:  
 اینک من آرامش را مثل نهر،  
 و جلال امته را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید.  
 شیرخوارگانش در آغوش او برداشته شده بر زانوهایش به ناز پروردۀ خواهند شد.  
 مثل مادری که پسرش را تسلی دهد، همچنین من شما را تسلی خواهم داد.  
 چون این را ببینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوان های شما مثل گیاه سبز و خرم  
 خواهد گردید.  
 و دست یهوه بر بندگانش معروف خواهد شد  
 اما بر دشمنانش غضب خواهد نمود...



تبریز قدیسه منسوب به عیسای طفل، در این متن یکی از پایه های پیام اعتماد خویش را باز یافته است (صفحة ۲۱۹ از زندگی نامه قدیسه مذکور که به دست خود ایشان نگاشته شده است).

در بخش دیگر، عمل اخروی خداوند بسان آفرینشی نوین توصیف شده است:

## ۲۸۶ - اشیعاء نبی ۱۷:۶۵-۲۴

اینك من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید.

چیزهای پیشین به یاد نخواهد آمد و به خاطر نخواهد گذشت.

بلکه از آنچه من خواهم آفرید شادی خواهند فود و تا به ابد وجود خواهند کرد.

زیرا اینک اورشلیم را محل وجود و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید؛

از اورشلیم وجود خواهند فود و از قوم خود شادی خواهم کرد.

آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد.

بار دیگر طفل کم سال نخواهد مرد و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد.

در سن صد سالگی مردن به منزله جوانمرد شدن خواهد بود و قبل از صد سالگی، نشانه ملعون بودن...

ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بودو برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد.

رحمت بی جا نخواهد کشید و اولاد به جهت مرگ ناگهانی نخواهد زایید.

زیرا که ایشان و نسل ایشان، اولاد برکت یافتگان خداوند خواهند بود.

قبل از آن که بخوانند من جواب خواهم داد و پیش از سخن گفتن ایشان را اجابت خواهم فود..

بدین ترتیب شادی اخروی همانا بیشتر بازیافته خواهد بود. از مقابله این گفتار نبوی با ابواب ۱ الی ۳ کتاب پیدایش (۳ تا عرو ۱۸۴)، آشکار می شود که آفرینش نوین، چگونه پس از زدودن آثار گناه آدمی، همان شکل آفرینش اولیه را به خود می گیرد. قابل توجه است که این چشم انداز، هنوز مرگ را منتفی نمی داند و به عمری طولانی به عنوان برکت خداوند، بسته می کند. - متن مزبور در مکاشفه یوحنا رسول (۲۱:۴) قید شده است.

## داوری و ملکوت خداوند

واقعه سقوط بابل سال ۴۸۵ ق.م. توسط لشکریان خشایارشا، احتمالاً زمینه را برای نگارش مکاشفه ای که در ابواب ۲۴ الی ۲۷ کتاب اشیعاء نبی به چشم می خورد، فراهم ساخت. از این متن مهم اما مبهم، تنها به ذکر بخش هایی می پردازم که داوری و سلطنت اخروی بیهوه را توصیف می کند:

## ۲۸۷ - اشعیاء ۲۴: ۶-۱ و ۲۵: ۶-۱۰

اینك خداوند زمین را خالی و ویران می کند، آنرا واژگون ساخته،  
ساکنانش را پراکنده می سازد،  
- قوم و کاهن، بند و آقا، خاتون و کنیز،  
فروشنده و مشتری، قرض دهنده و قرض گیرنده، سودخوار و سوددهنده!  
زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد!  
- زیرا که یهود این سخن را گفته است.

زمین ماتم می کند و پژمرده می شود. جهان کاهیده و پژمرده می گردد. آسمان و زمین  
کاهیده می شوند.

زمین زیر ساکنانش ملوث می شود زیرا که از شریعت تجاوز نموده،  
فرايض را تبديل کرده و عهد جاوداني را شکسته اند.  
بنابراين لعنت جهان را فاني کرده است و ساکنانش سزا يافته اند.  
لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان بسيار کم باقی مانده اند...  
روزنه های علیين باز شده و اساس های زمین متزلزل می باشند.  
زمین بالکل منكسر شده، تماماً از هم پاشیده و به شدت متحرک گشته است!  
زمین مثل مستان، افتان و خيزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک.  
گناهش بر آن سنگين است. پس می افتد و کسی نیست که آن را برخیزاند!  
در آن روز، یهود، لشکر آسمان را در علیين و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد.  
ایشان مثل اسيران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از  
روزهای بسيار مجازات خواهند شد.  
ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت،  
زیرا که یهود صبايوت در کوه صهيوں و در اورشليم و به حضور مشایخ خويش با جلال  
سلطنت خواهند نمود...  
و یهود صبايوت در اين کوه برای همه قوم ها ضيافتی از لذایذ بر پا خواهد نمود،  
ضيافتی از شراب های کهنه، از لذایذ پر مغز و از شراب های کهنه مصفا.  
در اين کوه روپوش عزا را بر تمامی قوم ها گستردۀ است،

یهود است که منظر او بودیم.

پس از نجات او سرور و شادمان شویم.

زیرا که دست یهود بر این کوه قرار گرفته است!...»

(الف) بخش نخست: علایم خشم خداوندی. دگرگونی نظام عالم که برای یادآوری روز یهود به طور متداول به کار برده می‌شود، در عهد جدید نیز برای توصیف روزهای آخرین به چشم می‌خورد (متی ۲۹:۲۶؛ مکاشفه ۱۲:۱۷؛ ۱۷:۱۷؛ ۲۱). متن فوق خاطره طوفان نوح (۴) و پراکندگی بابل را بیدار می‌کند.

(ب) بخش دوم: سلطنت یهود، شادی اخروی، بسان ضیائیتی مقدس در حضور خداوند جلوه گر می‌شود چنان‌که در مراسم معبد و در نجیل خداوند در کوه سینا نیز به چشم می‌خورد (۳۴). مقایسه شود با متی ۲۲:۲۶-۳:۱۴؛ ۲۹:۱۳؛ لوقا ۱۳:۲۹؛ مکاشفه ۴:۲۰. در این شادی، مرگ و مشقت مختلفی است (با متن قبلی مقایسه شود.-ر.ک. مکاشفه ۲۱:۴-۳). اورشلیم مرکز مذهبی جهان است (ر.ک.).

.(۲۶۱، ۱۳۴)

## تطهیر کهانت لاویان

از زمرة گناهانی که مانع از فرا رسیدن نجات می‌شوند، گناهان مربوط به کهانت لاویان است که اهمیت ویژه‌ای دارد. نبی‌ای که اشارش تحت نام ملاکی (به عربی به معنی «پیام آور من» می‌باشد) گردآوری شده است، گناهان این قشر را مورد حمله قرار می‌دهد. در کلام خداوندی (شماره ۲۱۹) اشاره‌ای بدان رفته است.

۲۸۸ - ملاکی نبی ۱:۶-۱۴

پسر پدر خود را و غلام آقای خویش را احترام می‌نماید. پس اگر من پدر هستم، احترام من

كجاست و اگر من آقا هستم، هيبيت من كجاست؟ - يهوه صبایوت به شما تکلم می‌کند، ای کاهنانی که اسم مرا حقير می‌شماريد. - می‌گويند: «چگونه اسم تو را حقير شمرده‌ایم؟» - نان نجس بر مذبح من می‌گذاريدي. - می‌گويند: «چگونه تو را بی‌حرمت فوده‌ایم؟» - از اين که می‌گويند: خوان خداوند محقر است. چون کور را برای قرباني می‌گذرانيد آيا قبيح نيست؟ و چون لنگ يا بيمار را می‌گذرانيد، آيا قبيح نيست؟ آنرا به حاكم خود هديه بگذران و آيا از تو راضي خواهد شد؟ يا تو را مقبول خواهد داشت؟ - قول يهوه صبایوت اين است. و الان از خدا مسئلت غایيد تا بر شما ترحم غایيد! آيا شما را مستجاب خواهد فرمود؟ کايش که يکي از شما می‌بود که درها را بینند تا آتش بر مذبح من بی‌جا نيفروزید! يهوه صبایوت می‌گويد که در شما هيج خوشى ندارم؛ و هيج هديه از دست شما قبول نخواهم کرد. زيرا که از مطلع آفتاب تا مغريش اسم من در ميان امت‌ها عظيم خواهد بود. و بخور و هديه طاهر در هر جا به اسم من گذرانيد خواهد شد زيرا که اسم من در ميان امت‌ها عظيم خواهد بود. - يهوه صبایوت چنین می‌گويد. - اما شما آنرا بی‌حرمت می‌سازيد... زيرا که يهوه صبایوت می‌گويد: من پادشاه عظيم می‌باشم و اسم من در ميان امت‌ها مهيب خواهد بود.

۱- خطاهای مذکور در این متن را نباید با در نظر گرفتن مادیت گناهان مرتكب شده (که منسوب است به سازمان مذهبی عهد عتبیق) مورد قضایت قرار داد، بلکه روحی که از آنها ساطع می‌شود حائز اهمیت است. در این باره، می‌توان دستورات «قانون تقدس» را در ارتباط با وظایف کهانی (۱۸۳) مرور نمود. در آن صورت است که این صفحه به آسانی با ادراکات مسیحی منطبق می‌شود.

۲- هديه طاهر را که نبي در تضاد با قرباني‌هاي ناپاک بنی اسرائيل قرار می‌دهد، باید در پرتو متنونی که قبلاً ذکر آن رفت، درک شود، متنونی که عالمگیری مذهبی زمان‌های آخر را اعلام می‌دارند. حتی می‌توان گفت که نویسنده، عبادت کلیه بت پرستان را به درگاه خداوند در مدنظر دارد، بت پرستانی که همچون ملوانان مذکور در کتاب یونس نبی (۲۴۵) در نهایت صداقت راستی خدا را می‌پویند. در واقع، قرباني طاهر زمان‌های مسیحایی، همان خود مسیح است که در کلیسا توسعه آین عشاء ریانی تداوم یافته است.

## ۲۸۹- ملاكي ۱:۳-۱۹؛۴

ملاكي، نبي کهانی از تبار حزقيال، در یادآوري خود از روز يهوه، جاي بس مهم را به تطهير کهانت لاري اختصاص می‌دهد:

اینك من رسول خود را خواهم فرستاد. او طريق را پيش روی من مهيا خواهد ساخت. و ناگهان، خداوندی که شما طالب او می‌باشيد به معبد خود خواهد آمد. آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشيد، همان می‌آيد، - قول يهوه صبایوت اين است. کیست که روز آمدن او را متحمل تواند شد و



کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش ذوب کننده فلزات و مانند صابون گازران خواهد بود. بنی لاوی را ظاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید... آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد، چنان‌که در ایام قدیم و سال‌های پیشین می‌بود... اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود. - یهوه صبایوت می‌گوید! - آن روز که می‌آید، ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت. اما برای شما که از اسم من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌های وی شفا خواهد بود...

در اینجا زمان‌های آخر بی‌آن که اشاره‌ای به مسیح شود، ترسیم شده است. اندیشه اساسی آن بر روی سلطنت یهوه متصرکر است. اما پیش از آن که خداوند برای داوری گناهکاران ظهور نماید، رسولی راه وی را آماده خواهد نمود. خداوند ما، یحیی تعمید دهنده را همان رسول توصیف می‌کند که ملاکی نبی اعلام کرده بود (متی ۱۱: ۱۰؛ لوقا ۷: ۲۷).

## پیام یوئیل

در شرق، هجوم ملخان به محصول می‌تواند حالت فاجعه‌ای را به خود بگیرد. نقطه آغاز موعظه یوئیل نبی بر چنین رویدادی استوار است. وی در آن نشانه‌ای از خشم الهی و شیوه‌ای از داوری خداوند را می‌بیند:

## ۲۹۰ - ۲: ۱-۷ - یوئیل

در صهیون کرنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید!  
تمامی ساکنان زمین بلزنند زیرا روز یهوه می‌آید!  
روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ...

پس از این اشاره به متن صفحه ۱۵۴، یوئیل با عبارات مکافته‌ای، حمله ملخان را که ابعاد خارق العاده‌ای می‌گیرد، توصیف

می‌نماید: این لشکری است که از سوی یهوه برای مجازات گناهکاران فرستاده شده است. امتی که همانند لشکری منظم آماده نبیرد است...

از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمان‌ها مرتعش می‌شود؛  
آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان نور خویش را باز می‌دارند.  
یهوه آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می‌کند؛  
زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آن که سخن خود را بجا می‌آورد قدیر است.  
آری! روز یهوه عظیم و بی‌نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد؟...  
الآن - یهوه می‌گوید! - با تمامی دل و با روزه و گریه و ماتم به سوی من بازگشت نمایید!  
دل خود را چاک کنید، نه رخت خویش را!  
به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که او رئوف و رحیم است،  
دیر خشم و کثیر احسان و از بلا پشیمان می‌شود.  
که می‌داند که شاید برگرد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی واگذارد...  
در صهیون کرنا بنوازید و روزه مقدس را تعیین کنید!  
مجموعی تشکیل داده، قوم را جمع کرده، محفل مقدس را ندا کنید!...  
کاهنانی که خدام یهوه هستند، در میان روات و مذبح گریه کنند!  
و بگویند: «ای یهوه، بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسپار،  
میادا امت‌ها برایشان حکمرانی نمایند!

چرا در میان قوم‌ها بگویند: «خدای ایشان کجاست؟...»

بنابراین، در آن زمان آین تربیه وجود داشته است. قابل توجه است که این متن آین مسیحی روزه بزرگ را آغاز می‌کند (رساله

چهارشنبه خاکستر).

بؤییل بعد اعلام می‌دارد که یهوه رحیم است. کتاب وی با یادآوری «زمان‌های آخر» به پایان می‌رسد:

### ۲۹۱ - ۲-۳ - بؤییل

بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت...  
پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و نوجوانان شما رؤیاها خواهند دید.  
در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت.

آیات را از خون و آتش و ستون‌های دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت.  
آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهرور روز یهوه...  
اما هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد...

آنگاه جمیع امت‌ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد.  
در آنجا با ایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود،  
زیرا که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده‌اند...  
امت‌ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند،

زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند، داوری  
غایم!

داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است!

بیاید پایمال کنید زیرا که معصره‌ها پر شده و چرخشت‌ها لبریز گردیده است!

آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را باز می‌دارند.

یهوه از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند، آسمان و زمین  
متزلزل می‌شود!

اما یهوه ملجای قوم خود و قلعه مستحکم برای بنی اسرائیل می‌باشد!...

دره یهوشافاط همان دره قدریون در اورشلیم است. بر روی شب‌های آن، ردیف گورهایی قرار دارد که مردگان در «انتظار داوری خداوند» در آنها آرمیده‌اند.

موضوعات این متن از وحی‌های نبوی کهنه گرفته شده است که عبارتند از: عطیه روح (۲۰۳)؛ تصویر مکاشفه‌ای از روز یهوه و  
داوری تمامی ملل. اما نبی، همه این موضوعات را در اینجا به نحوی منظم گردآوری نموده است (بر.ك. ۲۸۷). - کتاب اعمال رسولان  
(۲۱-۲۱:۲)، اخاضه روح القدس بر کلیسا در روز پنطیکاست را، تحقیق گفتار یوئیل تلقی می‌کند. مکاشفه یوحنا رسول (۱۴:۱-۱:۲)،  
مضامین درو و انگور چیزی اخروی را مجدداً مطرح می‌کند.

## ۲- عزراي قانونگذار

### مأموریت عزرا

عزرا، متعلق به يهوديت بابل است. وي کاهن و «کاتبی مجرب در شریعت خدای آسمان‌ها» است، از سوی تشکیلات امپراتوری پارس، مأموریتی رسمی بر عهده می‌گیرد تا در اورشلیم حضور یافته و بر اجرای احکام موسی که در آن خطه در حکم قانون دولتی بود، نظارت نماید (ربا. ۲۳۹). برای يهوديت در حال ضعف و فتوح، این رسالتی بود نشأت گرفته از مشیت الله! وي به «سال هفتم سلطنت اردشیر» بايل را ترک می‌کند. سال هفتم سلطنت اردشیر اول، مقارن با سال ۴۵۱ ق.م. بوده و سال هفتم سلطنت اردشیر دوم مقارن با سال ۳۹۸ ق.م. می‌باشد، لذا کدامین را باید در نظر داشت؟ عقیده مورخین در این باب مختلف است. بعضی از ایشان سندهای مابین این دو تاریخ ذکر شده را پیشنهاد می‌کنند (۴۳۷ یا ۴۲۷). با وجود این که تاریخ ۳۹۸ برای ما ارجح است، متون را در نظم قراردادی آن در نظر می‌گيريم: نخست، آنهاي که مربوط به عزرا هستند، سپس، متون مربوط به نحميا.

### ۲۹۲ - عزرا: ۷:۲۷-۲۸:۸-۱۵:۷

#### [چکیده‌اي از خاطرات عزرا]:

متبارك باد يهوه، خدای پدران ما که مثل اين را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زينت دهد، و مرا در حضور پادشاه و مشيرانش و جييع رؤسای مقtier پادشاه منظور ساخت!

پس من موافق دست يهوه خدایم که بر من می‌بود، تقویت یافتم و رؤسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند... پس ایشان را نزد نهری که به آها می‌رود جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم... من در آنجا به روزه داشتن اعلان فودم تا خویشتمن را در حضور خدای خود متواضع فوده، راهی راست برای خود و عیال خويش و همه اموال خود از او بطلبیم. زира خجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند. چون که به پادشاه گفته بودیم: «دست خدای ما بر هر که او را می‌طلبد به نیکویی می‌باشد»...

پس روزه گرفته، خدای خود را برای اين طلب فودیم و ما را مستجاب فرمود... در روز دوازدهم ماه اول از نهر آها کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم. دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کمین نشينندگان سر راه خلاصی داد.

چون به اورشلیم رسیدیم، سه روز در آنجا استراحت کردیم...

گروه جدیدالورود به اورشلیم، هدایایی را که از بابل آورده بودند به معبد تقدیم داشته، قریانی‌ها برپا نمودند و استوارنامه‌های خود را به مقامات امپراتوری پارس، تسلیم کردند. می‌توان احساسات عزرا را که تعیین کننده رفتار وی می‌باشد، در لحظه‌ای که خود را مأمور تحقیق رسالتی مهم برای آینده یهودیت می‌باید، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد: در اینجا ما با نمونه‌ای رویه‌رو هستیم که دارای بردی عالمگیر است.

## مطالعه تورات در عید خیمه‌ها

اولین مشغله فکری عزرا، سازمان دهنی قرائت عمومی شریعت بود:

۲۹۳ - نحمیا ۸

## چکیده‌ای از روایت وقایع نگار:



زمانی که ماه هفتم فرا رسید... تمامی قوم در میدان مقابل دروازه آب جمع شدند. ایشان به عزرا کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده است بیاورد. عزرا کاهن، تورات را به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می‌توانستند درک کنند آورد. اولین روز ماه هفتم بود. آنرا از صبح تا نصف روز خواند... تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند. عزرا کاتب بر منبر چوبی که به جهت این کار ساخته شده بود ایستاد... عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گشود زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند. عزرا، یهوه، خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دست‌های خود را برافراشت، در جواب گفتند: «آمين! آمين!»، و رکوع نموده و رو به زمین

نهاده، خداوند را سجده نمودند... سپس لاویان، تورات را برای قوم بیان می‌کردند و قوم در جای خود ایستاده بودند. پس از آن که کتاب تورات خدا را به صدای روشن خوانند، آن را تفسیر کردند تا آنچه را که می‌خوانند، بفهمند...

عزرای کاهن و کاتب و لاویانی که قوم را می‌فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «امروز برای یهوه، خدای شما، روز مقدس است: پس نوحه گری منمایید و گریه نکنید!» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند، گریستند. پس به ایشان گفت: «بروید و خواراک‌های لطیف بخورید و شربت‌ها بنوشید! قسمتی از آن را نزد هر که چیزی برای او مهیا نیست، بفرستید، زیرا که امروز برای خداوند ما روز مقدس است. محزون نباشید زیرا که سرور خداوند، قوت شماست!». لاویان تمامی قوم را ساختند و گفتند: «ساخت باشید، زیرا که امروز روز مقدس است، پس محزون نباشید!» پس تمامی قوم رفته، اكل و شرب نمودند و حصه‌ها نزد فقرا فرستادند و شادی عظیم نمودند، زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند.

روز بعد، مردم، قرائت احکام مربوط به جشن خیمه‌ها را شنیدند: برای یادآوری اقامت در صحراء، همه می‌باشند با شاخه‌های پربرگ، خیمه‌هایی برافراشته و برای یک هفته در آنها ساکن شوند!

قوم از شهر بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحن‌های خانه خدا و در میدان دروازه آب در میدان دروازه افرايم، سایبان‌ها برای خود ساختند... هر روز، کتاب تورات خدا خوانده می‌شد و هفت روز عید را نگاه داشتند و در روز هشتم محفل مقدس برحسب شریعت برپا شد.

«شریعتی» که در این متن از آن یاد شده است، همانا آخرین متن باز بینی شده تورات موسی است. هفتمین ماه از سال مطابق است با اواخر تابستان و اوایل پاییز.

## اصلاحات داخلی

۲۹۴ - عزرا ۹

[چکیده‌ای از خاطرات عزرا]

بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمد، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان، خویشان را از امت‌های کشورها جدا نکرده‌اند... از دختران ایشان برای خود و پسران خویش، زنان گرفته و ذرتیت مقدس را با امت‌های کشورها مخلوط کرده‌اند. دست رؤسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.» چون این سخن را شنیدم، جامه و رداء خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متغیر نشستم. آنگاه همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران از کلام خدای اسرائیل می‌ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدية شام متغیر نشستم.

در وقت هدية شام از تذلل خود برخاستم و با لباس و رداء دریده، به زانو درآمدم و دست خود را به سوی یهوه، خدای خویش برافراشتم و گفتم: «ای خدای من، خجالت دارم و از بلند کردن روی خود به سوی تو، ای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سر ما زیاده شده و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است!...»

عزرا در نمایش، گناهان گلنشته بنی اسرائیل، رحمت‌های خداوندی و گناهان مجدد ایشان را که باعث هراس از عقوبیتی قطعی گردید، بادآوری می‌نماید. وی چنین نتیجه می‌گیرد:

«ای یهوه، خدای اسرائیل، تو عادل هستی، چون که بقیتی از ما مثل امروز ناجی شده‌اند. اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها در حضور تو تواند ایستاد!...»

قوم با شگفتی تمام، گرد عزرا جمع می‌آیند. یکی از سروران پیشنهاد می‌کند که در اسرع وقت دست به اصلاحاتی اساسی زده شود. مجمعی رسمی در روز بیستم از ماه نهم تشکیل می‌شود و طی آن تصمیمی مبنی بر راندن همسران بیگانه اتخاذ می‌گردد. از ماه بعد، شورایی، مأمور رسیدگی به امر خانواده‌های بنی اسرائیل که مشمول این تصمیم شده‌اند، می‌گردد (عزرا باب ۱۰). عزرا پس از اتمام مأموریتش به بابل بازگشت می‌نماید. وی به یهودیت قانون نهایی اش را که همان شریعت باشد، بخشید. اقدام او، طی قرون بعدی ثمراتی به بار آورده، سهم به سزاگی در چهره خاص بخشیدن به یهودیت خواهد داشت.

### ۳- نحمیا، بنا کننده و سازمان دهنده.

در حدود اواسط قرن پنجم، تحت تأثیر عواملی که از آن بخیرم، روح ملی یهودیان بیدار شده، در پی بازسازی دیوارهای اورشلایم برآمدند. سامریان، اقدام یهودیان را در دریار شوش افشا کردند. بنا به دستور مقامات دولتی، حصارهای نیمه تمام، حتی بیش از سابق ویران گشته، دروازه‌ها به آتش کشیده شدند.

### مأموریت نحمیا

نحمیا که یکی از یهودیان تبعیدی به شمار می‌رفت، در دریار اردشیر اول، به سمت ساقی کاخ شاهنشاهی منصوب گردید. آغاز ماجراهایی که در خاطرات وی آمده است، مقارن با سال ۴۶۵ ق.م. می‌باشد.

### ۲-۱ - نحمیا ۲۹۵

#### [چکیده‌ای از خاطرات نحمیا]

در ماه کسلو، در سال بیستم، در دارالسلطنه شوش بودم، واقع شد که حنانی یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند. از ایشان دریاره یهودیانی که از اسیری باقی مانده بودند و دریاره اورشلیم سؤال نمودم. ایشان مرا چنین جواب دادند: «آنانی که آنجا در بلوك از اسیری باقی مانده اند، در مصیبت سخت و افتضاح می‌باشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده است.» چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمان‌ها روزه گرفته، دعا نمودم.

سپس نحیا با اعتراف به گناهان قوم و تمنای رحمت و بخشایش الهی، دعايش را این چنین به انتها می‌رساند:

«ای خداوند! گوش تو به سوی دعای بند است و دعای بندگانت که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می‌باشند متوجه بشود. بند خود را امروز کامیاب فرما و او را به حضور [پادشاه] مرحمت عطا کن!» در آن وقت من ساقی پادشاه بودم. در ماه نیسان، در سال بیستم اردشیر پادشاه، شراب آورده شد و من شراب را گرفته به پادشاه دادم. در حضور وی ملول بودم. پادشاه مرا گفت: «روی تو چرا ملول است، با آن که بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل چیزی نیست!» من بی نهاي ترسان شدم و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند! رویم چگونه ملول نباشد، حال آن که شهری که موضع قبرهای پدرانم

باشد، خراب است و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده؟» پادشاه مرا گفت: «چه چیزی می‌طلبی؟» آنگاه نزد خدای آسمان‌ها دعا نمودم و به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده‌ات در حضورت التفات یابد، مرا به یهودا و شهر مقبره‌های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم!» پادشاه مرا گفت: «طول سفرت چقدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم. به پادشاه عرض کردم: «اگر پادشاه مصلحت بیند، مکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند، و مکتوبی نیز به آساف که ناظر درخستان‌های پادشاه است تا چوب برای سقف دروازه‌های قصر که متعلق به معبد است به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه‌ای که من در آن ساکن شوم.» پس پادشاه بر حسب دست مهریان خدایم که بر من بود اینها را به من عطا فرمود. پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. چون سنبلط حرونی و طوبیای غلام عمومنی، این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنی اسرائیل آمده است. پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم. شبانگاه به اتفاق چند نفری که همراه من بودند برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم. چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود. پس شبانگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمۀ اژدها تا دروازه خاکرویه بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه‌هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم. از دروازه چشمۀ نزد برکۀ پادشاه گذشتم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود. در آن شب به کنار نهر برآمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته از دروازه وادی داخل شده مراجعت نمودم.

سروران ندانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم زیرا به یهودیان، به کاهنان، به شرفاء، به سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول می‌بودند هنوز خبر نداده بودم. پس به ایشان گفتم: «شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه‌هایش به آتش سوخته شده است می‌بینید. بیایید و حصار اورشلیم را تعمیر نماییم تا دیگر رسوا نباشیم!» ایشان را از دست خدای خود که بر من مهریان می‌بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نماییم!» پس دست‌های خود را برای کار خوب قوی ساختند.

اما چون سنبلط حرونی و طوبیای غلام عمومنی و جشم عربی این را شنیدند ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده گفتند: «این چه کار است که شما می‌کنید؟ آیا بر پادشاه فتنه می‌انگیزید؟» من

ایشان را جواب داده گفتم: «خدای آسمان‌ها ما را کامیاب خواهد ساخت، پس ما که بندگان او هستیم، برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می‌باشد.»

سنبلط که نامی با بلی برب خود دارد، والی سامره است. طوبیا از تبار بردگان بوده، محتملاً جد سلسله‌ای از شیوخ است که سه قرن بعد از آن تاریخ نیز در خطه عمون، بقایای ایشان به چشم می‌خورد. دشمنی ایشان قابل درک است از این جهت که اورشلیم به فیض مأموریت نحمیا، از سلطه سامریان که از سال ۵۸۶ ق.م. آنرا اداره می‌کردند، خارج خواهد شد.

## تجدد بنا و تقدیس حصارها

نحمیا به تقسیم کار که بزرودی تحت تطارت کاهنان آغاز خواهد شد، می‌پردازد.

۲۹۶-۲۷: ۳۳-۳۸: ۱۲-۲۷ - نحمیا

هنگامی که سنبلط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزا نمود. در حضور برادرانش و لشکر سامره، متکلم شده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا به آنها اجازه داده خواهد شد که کار خود را از پیش برنند؟... آیا امروز حرف ایشان پیش خواهد رفت؟ آیا سنگ‌ها از توده‌های خاکروبه زنده خواهند ساخت، حال آن که سوخته شده است؟» طوبیای عموئی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می‌کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را منهدم خواهد ساخت!»

ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده‌ایم و ملامت ایشان را به سر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری به تاراج تسلیم کن. عصیان ایشان را مستور منما و گناه ایشان را از حضور خود محو مساز!... پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلندی اش به هم پیوست، زیرا که دل قوم در کار بود... (۳: ۳۸-۳۳) یا این که رجوع شود به باب (۴: ۱-۶)

دشمنان یهود توطنه می‌چینند تا به ناگاه برب شهر فرود آیند. نحمیا پس از آگاهی از توطنه، نگهبانانی را در نقاط بی‌دفاع می‌گسارد. سرانجام مردانش را به دو گروه تقسیم می‌کنند: نیمی از ایشان به کار مرمت بنا مشغول می‌شوند و نیم دیگر مسلح شده به لگهبانی می‌پردازند. سنبلط و همدستانش عده‌ای اخلاق‌گر را اجیر می‌کنند تا نحمیا را وادار به اتخاذ تصمیمات نسنجدیده نمایند: اما نحمیا نقاب از چهره ایشان بر می‌دارد. کار حصار پس از پنجاه و دو روز به اتمام می‌رسد. از آن به بعد، دروازه‌ها هر شب بسته شده و یهودیان در نهایت اینستی در شهر مقدس خوش سکنی می‌گیرند. (نحمیا: ۱: ۶ تا ۳: ۷). در این هنگام است که تقدیس حصارها به طرز با شکوهی برگزار می‌شود.

هنگام تبریک غودن حصار اورشلیم، لاویان را از همه مکان‌های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرور، با دف و بربط و عود آن را تبریک نمایند. لاویانی که مغنى بودند از دهات اطراف اورشلیم جمع شدند... کاهنان و لاویان خویشت را تطهیر نمودند و قوم و دروازه‌ها و حصار را نیز تطهیر کردند. من رؤسای یهودا را بر سر حصار آوردم و دو فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم... (هر یک از دو فرقه قبل از آن که به یکدیگر برسند، نیمی از راه گردآگرد شهر را می‌پیمایند.) پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند. من نیز با نصف سروران و [کاهنان] با کرناها ایستادیم... مغنىان به ریاست یزرهای وکیل به آواز بلند سراییدند. در آن روز قربانیهای عظیم گذرانیده، شادی نمودند زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود. زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جای‌های دور مسموع شد... (۱۲: ۲۷-۴۳)

نحمیا کار خود را با اقداماتی در زمینه عدالت اجتماعی، ازدیاد جمیعت و سازماندهی مدنی و مذهبی به کمال می‌رساند (نحمیا ۵، ۷، ۱۱) و سپس به دربار شوش مراجعت می‌نماید.

اورشلیم بار دیگر شهری مستحکم می‌گردد. شادی یهودیان تنها به لحاظ سیاسی نبوده، بلکه برای ایشان، اورشلیم، شهر مقدس، اقامتگاه یهوه و سرانجام مرکز جهان در دوره‌های مسیحایی می‌باشد. لذا، در مزمایر صهیون، نحوه تجلیل شهرشان، مستقیماً انعکاسی است از وعده‌های نبوی: امید اسرائیل با قوت تمام در آن طنین می‌افکند.

### مزاییر صهیون

۴۶ - مزمور ۲۹۷

خدا ملجا و قوت ماست، مددکاری که در تنگی‌ها فوراً یافت می‌شود.  
 پس نخواهیم ترسید اگر چه جهان مبدل گردد و کوه‌ها در قعر دریا به لرزش آید.  
 اگر چه آب‌هایش آشوب کنند و به جوش آیند و کوه‌ها از سرکشی آن متزلزل گرددند...  
 یهوه صبایوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما!  
 نهری است که شعبه‌هایش شهر خدا را فرحنانک می‌سازد.  
 خدا در وسط اوست، پس جنبش نخواهد خورد، خدا او را در طلوع صبح، اعانت خواهد

کرد.

امت‌ها نعره می‌زنند و مملکت‌ها متحرک می‌گردند؛ او آواز خود را می‌دهد، پس جهان  
گداخته می‌گردد...

یهوه صبایویت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما!  
بیایید کارهای خداوند را نظاره کنید؛ او جنگ‌ها را تا اقصای جهان تسکین می‌دهد.  
کمان را می‌شکند و نیزه را قطع می‌کند. عرباه‌ها را به آتش می‌سوزاند.  
«باز ایستید! بدانید که من خدا هستم. بر امت‌ها متعال و در جهان متعال هستم...»  
یهوه صبایویت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما!

مأخذ: آیده ۱: مکافنه اشعاری نبی (۲۸۷). بند ۲: حزقيال نبی (۲۰۶، ۲۰۵) و تهاجم سناخرب (۱۳۶). بند ۳: آرامش اخروی (۱۳۳). در پس اورشلیمی که یهودیان آن را می‌سرایند، اورشلیم نوین که ما نیز بدان تعلق داریم، خودنمایی می‌کند. در آن است که طرح الهی به انجام خود می‌رسد (مکافنه ۲۲: ۱).

## ۴۸ - مزمور ۲۹۸

مزمور دیگری که تار و پود آن را همان قبیل اشارات به کتاب مقدس تشکیل داده است، به طرز شکفت آوری یادآور عمل نحمیا در کار بازسازی اورشلیم می‌باشد:

شهر خدای ما بزرگ و بی نهایت مجید است،  
کوه مقدس، جمیل در بلندیش و شادی تمامی سرزمین است،  
کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم.  
یهوه، در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است.  
زیرا اینک پادشاهان جمع شدند و با هم در گذشتند.  
ایشان چون دیدند متعجب گردیدند و در حیرت افتاده، فرار کردند.  
لرزه برایشان در آنجا مستولی گردید و درد شدید مثل زنی که می‌زاید،  
مثل باد شرقی که کشتی‌های ترشیش را درهم می‌شکند...  
ای یهوه، در رحمت تو تفکر کرده‌ایم، در اندرون معبد تو.  
چنان که نام توست، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین!

دست راست تو از عدالت پر است. کوه صهیون شادی کند،  
شهرک‌های یهودا به وجود آیند، به سبب داوری‌های تو!  
صهیون را طوفان کنید و برجهای وی را بشمارید!  
دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تأمل کنید،  
تا نسل آینده را اطلاع دهید: «بله! اینست یهود، خدای ما تا ابدالاً باد،  
اوست که ما را هدایت خواهد نمود ...»

«منتھی الیہ شمالی» یکی از عنوانین کوه مقدس است که از دیدگاه سامیان، مأوای خداوند بود (بر.ك ۲۱۶). کوه معبد نیز از آن جهت که خداوند آن را مسکن خویش قرار داده است، همان کوه مقدس انگاشته شده است.

## آخرین اصلاحات

### ۱۳ - نحمیا ۲۹۹

چند سال بعد، نحمیا به اورشلیم باز می‌گردد. سوء استفاده‌ها و اعمال نادرست بار دیگر به داخل شهر و حتی در معبد رسوخ می‌کنند. طوبیای عمونی به موجب دوستی اش با کاهن عظم، حجره‌ای را در صحن خانه خدا به خود اختصاص می‌دهد. ده یاک‌ها پرداخت نشده و لاوریان خدمت معبد را ترک گفته‌اند. روز سبت نیز به کرات بی‌حرمت می‌شود. در چنین شرایطی است که نحمیا، ناراستی‌ها را اصلاح می‌کند. وی در خاطر اش، پس از تعریف فعالیت‌های اصلاح طلبانه، چنین نتیجه گیری می‌کند:

«ای خدای من، مرا به یاد آور و به‌خاطر این امور، تمامی اعمال پرشوری را که برای خانه خدا و خدمت وی انجام داده‌ام زدوده نشود! ای خدای من، این را نیز برای من به یاد آور و بر حسب کثرت رحمت خود بر من ترحم فرما! ...»

آخرین مسأله‌ای که می‌بایست حل می‌شد، مسأله همسران بیگانه بود.

در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم که زنان از آشدو دیان (فلسطینی) و عمونیان و موآبیان گرفته بودند. نصف کلام پسران ایشان در زبان اشدو می‌بود و به زبان یهود غنی‌توانستند به خوبی تکلم غایند، بلکه بزبان این قوم و آن قوم. بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم. بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «دختران خود را به پسران آنها

مدھيد و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید! آيا سليمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نورزید؟... آيا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»

یکی از پسران یهودیادع بن الیاشیب، رئیس کاهنان داماد سنباط حورونی بود، پس او را از نزد خود راندم.

ای خدای من ایشان را به یادآور زیرا که کهانت و عهد کهانت و لاویان را بی عصمت کرده‌اند!...

به این ترتیب نحمیا، اصول دقیق تنشیه را به نقطه‌ای حساس منتهی می‌سازد. کاهنان و رؤسا، با مهور کردن تعهد نامه مكتوب، چهراهی پرشکوه و قطعی به این تصمیمات می‌بخشد (نحمیا ۱۰). تاریخ این وقایع، حوالي سال ۵۲۵ می‌باشد. کتاب نحمیا، آن گونه که وقایع نگار آن را تدوین نموده است، با روایت اتفاقات فوق به انتهای می‌رسد. در نتیجه محتمل است که اثر عزرا متعلق به یک ربع قرن بعد باشد (بر.ك. ۲۹۴-۲۹۲).

عزرا و نحمیا یهودیت را بر پایه‌های قطعی خود استوار نمودند: از این تاریخ به بعد است که آین شریعت و انتظار زمان‌های مسیحایی، بدان حیات می‌بخشد. خصوصت در حال کمون میان یهودیان و سامریان که تحت فشار حکومت پارس، برای مدتی مسکوت مانده بود، در انتظار فرصت مناسب برای شعله‌ور شدن بسر می‌برد. این فرصت به احتمال زیاد در عهد اسکندر (حدود سال ۳۳۰ ق.م.) پدید می‌آید. با آن‌که برای سامریان، شریعت موسی که از سوی عزرا معین شده بود، کتاب مقدس محسوب می‌شد، با این حال، ایشان، معبد ویژه‌ای بر روی کوه جزیم در نزدیکی زیارتگاه قلبیمی شکیم (بر.ك. ۵۶) برای خود بنا کردند.

\* \* \*

## فصل نوزدهم

# روح مذهبی اسرائیل

بعد از اصلاحات عزرا و نحومیا، تاریخ یهودیت به تاریکی فرو می‌رود. در این زمان است که موضوع اساسی همانا «زنگنه درونی» وی می‌باشد. همچین بد نیست که در این دوره، روح مذهبی اسرائیل را آن گزنه که در دعای الشام یافته در مزمیر جلوه‌گر می‌شود، یادآوری نماییم. درست است که این مزمیر از تمامی دوره‌ها نشأت گرفته‌اند، اما منشاء آنها هر چه باشد، غذای روحانی یهودیان را تشکیل می‌دهد که با خواندن آنها به طور خستگی ناپذیر، ایمان خویش را بیان می‌دارند.

### ۱ - خدای اسرائیل

دست آورد موسی، انبیاء و حکما، تماماً در مزمیری که بنی اسرائیل توسط آنها خدای خود را می‌سازند، یافت می‌شود.

### جلال آفریدگار

۳۰۰ - مزمور ۱۹:۲-۵

آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلك از عمل دست‌هایش خبر می‌دهد.  
روز سخن می‌راند تا روز، و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب:  
سخن نیست و کلامی نی، و آواز آنها شنیده نمی‌شود،  
قانون آنها تمامی جهان را می‌پیماید و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون...

ستارگان به مثابه «دستخط خداوند در آسمان» هستند (بر.ب. تورنی). برای سنجش دامنه این مزمور، باید خاطر نشان کرد که در

مناهب شرق باستان، ستارگان به منزله رب النوع هایی بودند.

### ۳۰۱ - مزמור ۳۳:۱-۲

ای صالحان در یهوه شادی نمایید! زیرا که تسبیح خواندن راستان را می‌شاید...  
کلام یهوه مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است.  
عدالت و انصاف را دوست می‌دارد، جهان از رحمت خداوند پر است.  
به کلام خداوند، آسمان‌ها ساخته شد و کل لشکر آنها به نفخه دهان او.  
آب‌های دریا را مثل توده جمع می‌کند و لجه‌ها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید...  
او گفت و شد؛ او امر فرمود و قایم گردید.  
او مشورت امته را باطل می‌کند و تدبیرهای قبایل را نیست می‌گرداند؛  
لیکن مشورت خداوند قایم است تا ابدالاباد و تدبیر قلب او تا دهر الدهور.  
خوشابه حال امتنی که یهوه خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود  
برگزیده است!...

استناد صریحی که به باب اول کتاب پیدایش (۱۸۴) می‌شود، قابل توجه است. از طرفی، دو اندیشه منذهبی اساسی نیز در آن به چشم می‌خورد: یکی اثر خلاق کلام خداوند و دیگری استحکام مشیت وی (خداوند سرور طبیعت و تاریخ می‌باشد).

### ۳۰۲ - مزמור ۱۰:۵-۲۴:۳

ای جان من، یهوه را مبارک بخوان! ای یهوه، خدای من، تو بی نهایت عظیم هستی!  
به عزت و جلال ملبس هستی، خویشن را به نور مثل ردا پوشانیده‌ای.  
آسمان‌ها را مثل خیمه پهن ساخته‌ای و مسکن خود را بر آب‌ها بنا کرده‌ای.  
ابرها را مرکب خود نموده و بر بال‌های باد می‌خرامی؛  
بادها را پیغام رسانان خود گردانده‌ای و خادمان خود را آتش مشتعل.  
زمین را بر اساسیش استوار کرده‌ای تا جنبش نخورد تا ابدالاباد...

سپس، این مزמור، به طرزی شاعرانه، آفرینش را خاطرنشان ساخته، نظم امور را که توسط آفریدگار در حکمتش خواسته شده است،

برجسته می‌نمایاند.

ای یهوه، اعمال تو چه بسیار است! زمین از مخلوقات تو پر است...  
جمعیت اینها از تو انتظار می‌کشند تا خوراک آنها را در وقتی برسانی.  
آنچه را که به آنها می‌دهی فرا می‌گیرند. روی خود را می‌پوشانی پس مضطرب  
می‌گردند.

روح آنها را قبض می‌کنی پس می‌میرند و به خاک خود بر می‌گردند.  
چون روح خود را می‌فرستی، آفریده می‌شوند و روی زمین را تازه می‌گردانی.  
جلال خداوند تا ابدالاباد است! یهوه از اعمال خود راضی خواهد بود!  
که به زمین نگاه می‌کند و آن می‌لرzed، کوه‌ها را لمس می‌کند، پس آتش فشان  
می‌شوند.

یهوه را خواهم سرایید تا زنده می‌باشم، برای خدای خود تسبیح خواهم خواند، تا وجود  
دارم...

این مزصرور مربوط به آفرینش و مشیت الهی است که با ظهور یهوه آغاز می‌گردد: مخلوقات که در خدمت خداوند هستند،  
نشانه‌های مقدس حضور وی می‌باشند. عناصر توصیف کننده جهان، گاه از شعر و گاه از کیهان‌شناسی قدماً گرفته شده است.

## سرور تاریخ

روح یهود، در مسیر تجربیات سختش، از یادآوری کارهای بزرگ خداوند در تاریخ، احساس آرامش می‌کند خداوند اداره کننده همه  
چیز است، اکنون همچون دیروز، او سرور و مالک زمان می‌باشد.

## ۳۰-۳ مزمور ۷۷

آواز من به سوی خداست و فریاد می‌کنم!... در روز تنگی خود خداوند را طلب می‌کنم.  
در شب دست من دراز شده، باز کشیده فنی شود، جان من تسلی فنی پذیرد...  
... پس درباره ایام قدیم تفکر می‌کنم، درباره سال‌های زمان سلف؛  
در طول شب، در دل خود می‌اندیشم، تفکر می‌کنم و روح من تفتیش می‌غاید:  
«آیا یهوه ما را تا به ابد ترک کرده است؟ دیگر هرگز راضی نخواهد شد؟  
آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ قول او باطل گردیده است تا ابدالاباد؟

آيا خدا رأفت را فراموش کرده؟ رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟  
پس گفتم: «آنچه که مرا به درد می آورد اینست که دست راست حضرت اعلى تغيير  
کرده است.»

زيرا که کارهای يهود را به ياد می آورم و کار عجیب او را که از قدیم است، در خاطرم  
زنده می شود؛

در جمیع کارهای او تأمل می کنم و در صنعت های او تفکر می فایم.  
ای خدا، طریق تو در قدوسیت است! کیست خدای بزرگ مثل يهود؟  
تو خدایی هستی که کارهای عجیب می کنی؛ قوت خود را بر قومها معروف  
گردانیده ای.

قوم خود را به بازوی خویش رهانیده ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را.  
آب ها تو را دید ای خدا، آب ها تو را دیده متزلزل شد؛ لجه ها نیز سخت مضطرب گردید.  
ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد و تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.  
صدای رعد تو در گرددبار بود و برق ها ربع مسکون را روشن کرد، پس زمین مرتعش و  
متزلزل گردید.  
طریق تو در دریاست، و راه های تو در آب های فراوان و آثار تو را نتوان دانست.  
قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون ...

۱- فرنگ لغات بکار رفته در معرفی وقایع تاریخی که سلطه خداوند را بر روی اتفاقات مشخص می کند، تقابل توجه است:  
كلمات واحدی عمل آفریننده او را نشان می دهنده که شامل است بر اعمال برجسته و درخشان، عجایب، شکفتی ها و قس علیهنا. هر آنچه که  
«عمل خداوند» است، تحسین آدمی را برمی انگیزد، خواه در مورد آفرینش دنیا باشد، خواه معجزات خارق العاده را سبب شود و یا آشکار  
كننده دست وی در وقایع باشد (نظیر خروج از مصر).

۲- این یادآوری خروج از مصر را با آنچه که از مد نظر گذراندیم مقایسه کنید (۳۰، ۳۱، ۱۸۷): آیا در اینجا ویزگی حمسی  
وقایع/خیر با تأکید بیشتری معرفی نشده است؟

## آدمی در برابر خداوند

آدمی آفریده خداوند است و مجد و عظمتی که وی را سزاست از اینجا نشأت می گیرد.

## ۳۰-۴ مزمور ۸

ای یهوه، خداوند ما! چه مجید است نام تو در تمامی زمین!...  
چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشت‌های توست و به ماه و ستارگانی که تو  
آفریده‌ای:

پس انسان چیست که او را به یادآوری و بنی آدم که از او تفقد نمایی?  
او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختنی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی؛  
او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی و همه چیز را زیر پای وی نهادی،  
گوسفندان  
و گاوان جمیعاً و بهایم صhra نیز،  
مرغان هوا و ماهیان دریا را که بر راه‌های آب‌ها سیر می‌کند...  
ای یهوه، خداوند ما! چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

این مزمور را با روایات کتاب مقدس در مورد آفرینش مقایسه کنید (۳ تا ۶ و ۱۸۴). در اینجا شاعر، کدام جنبه از شرایط انسانی

را برجسته تر وصف می‌کند؟

## ۳۰-۵ مزمور ۹۰-۱:۱۲

در مزمور ۹۰، جو متفاوتی حاکم است:

ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای در جمیع نسل‌ها! قبیل از آن که کوه‌ها به وجود آید،  
و زمین و ربع مسکون را بیافرینی، از ازل تا به ابد تو خدا هستی!  
انسان را به غبار برمی‌گردانی و می‌گویی: «ای بنی آدم رجوع نمایید!»  
زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب:  
مانند خوابی که می‌گذرد و آنها را می‌بری، مثل گیاهی هستند که می‌روید:  
بامدادان می‌شکند و می‌روید، شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود.  
به این ترتیب در غصب تو کاهیده می‌شویم و در خشم تو پریشان می‌گردیم.  
چون که گناهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نور خویش،

تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی به سر  
برده‌ایم... لیکن فخر آنها محنت و بطالت است زیرا بزودی تمام شده پرواز می‌کنیم.  
کیست که شدت خشم تو را می‌داند و غصب تو را چنان که از تو می‌باید ترسید؟  
ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم، تا دل خردمندی را حاصل ناییم!...

محل تلاقي این مزמור را با متنون شماره ۳، ۲۶، ۲۵۳، ۲۵۹ بباید. نقیض این گفتار با گفتار پیشین، آیا دو روی اندیشه کتاب  
قدس را درباره آدمی آشکار نمی‌سازد؟  
همچنین این مزמור را می‌توان با ملاحظات شعراء (از قبیل رونسار و لامارتین در فرانسه) درباره نشان گذر عمر مقابله نمود: تفاوت  
آنها در چیست؟

### ۱۳۹ - مزמור ۳۰

ای یهوه، مرا آزموده و شناخته‌ای.  
تو نشستن و برخاستن مرا می‌دانی، و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای.  
راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق‌های مرا دانسته‌ای.  
زیرا که سخن بر زبان من نیست، جز این که تو ای یهوه آن را تمامًا دانسته‌ای!  
از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خوبش را بر من نهاده‌ای.  
این گونه معرفت برایم زیاده عجیب است و بلند است که بدان نمی‌توانم رسید!  
از روح تو کجا بروم و از حضور تو کجا بگریزم؟  
اگر به آسمان صعود کنم تو آنجا هستی و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا  
هستی!  
اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم، در آنجا نیز دست تو مرا  
رهبری خواهد نمود.  
اگر بگویم: «یقیناً تاریکی مرا خواهد پوشاند و شب به روی من خود را خواهد بست.»  
لیکن برای تو تاریکی نیز تاریک نیست و شب مثل روز روشن است.  
زیرا که تو بر دل من مالک هستی، مرا در رحم مادرم نقش بستی.  
تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام، کارهای تو

عجب است.

جان مرا از خیلی قبل می‌شناستی، اعماق وجودم از تو پنهان نبود.  
وقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقش‌بندی می‌گشتم،  
چشمان تو روزهای مرا می‌دید: در دفتر تو همه آنها نوشته شده بود.  
فکرهای تو نزد من چقدر مشکل است! ای خدا، جمله آنها چه عظیم است!  
اگر آنها را بشمارم از ریگ زیاده است...  
ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیآزما و فکرهای مرا بدان!  
بین که آیا در من راه فساد است و مرا به طریق جاودانی هدایت فرماء!

با شماره‌های ۱۸، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹ مقابله شود. خدای مکائنة کتاب مقدسی، تنها یک پندار مجرد و انتزاعی نبوده، بلکه شخص زنده‌ای است که در هر لحظه برای هر یک از مخلوق‌های خود حی و حاضر می‌باشد.

## خدای رحمت

اگر شکوه و هیبت حضور خداوندی در دلها بیسمی مذهبی ایجاد می‌کند، این بیم به لحاظ اندیشه بخشناسی الهی تعديل می‌شود:

۱۰۷-۱۰۳-۱۸ مزمور

ای جان من یهود را متبارک بخوان! تمام وجود من نام قدوس او را متبارک خواند!  
ای جان من، یهود را متبارک بخوان و جمیع احسان‌های او را فراموش مکن!  
تمام گناهانت را می‌آمرزد و همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد:  
حیات تو را از هاویه فدیه می‌دهد و تاج رحمت و رأفت را بر سر تو می‌نهد.  
جان تو را به چیزهای نیکو سیر می‌کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.  
یهود عدالت را به جا می‌آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان.  
طريق‌های خویش را به موسی تعلیم داد و عمل‌های خود را به بنی اسرائیل.  
یهود رحمن و کریم است، دیر غضب و بسیار رحیم.  
تا به ابد محکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.  
با ما موافق گناهان ما عمل ننموده و به ما به حسب خطایی ما جزا نداده است.

آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسنده‌گانش عظیم است.

به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است.

چنان که پدر بر فرزندان خود رئوف است، همچنان خداوند بر ترسنده‌گان خود رأفت می‌نماید.

زیرا که می‌داند که از چه سرشته شده‌ایم و یادمی آورد که ما خاک هستیم.

و اما انسان ! ایام او مثل گیاه است، مثل گل صحراء همچنان می‌شکفده.

زیرا که باد بر آن می‌وزد و نابود می‌گردد و مکانش دیگر آنرا نمی‌شناسد.

لیکن رحمت خداوند بر ترسنده‌گانش از ازل تا ابدالاً باد است،

و عدالت او بر فرزندان فرزندان، بر آنانی که عهد او را حفظ می‌کنند

و فرایض او را یاد می‌دارند تا آنها را بجا آورند ...

مقایسه شود با شماره‌های ۳۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۰ تا ۱۴۸، ۱۶۲، ۲۲۴، ۱۶۱، ۱۵۰ این متون، ناظر بر انکشاف تدریجی خدای

رحمت می‌باشیم که بعدها، تعالیم عیسی مرجح تجلیل آن خواهد شد.

## اعتماد بر خداوند

با تکیه بر تعالی و رحمت الهی، انسان ایمان‌دار، در اطمینان کامل ساکن می‌شود:

### ۱۲۱ - مزمور ۳۰۸

چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمی‌افرازم، اعانت من از کجا می‌آید؟

اعانت من از جانب خداوند است که آسمان و زمین را آفرید.

- او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد، او که حافظ توست نخواهد خوابید!

- او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود.

یهوه حافظ تو می‌باشد، یهوه به دست راستت سایه تو است.

آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب.

## ۹۱ - مزמור ۳۰

یهوه تو را از هر بدی نگاه می دارد، او جان تو را حفظ خواهد کرد،  
او خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابدالabad.

تو که در ستر حضرت اعلی نشسته‌ای، زیر سایه قادر مطلق ساکن هستی،  
درباره یهوه بگو: «ملجا و قلعه من است، خدایی که بر او توکل دارم!»  
زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید و از حفره محظوم.  
به پرهای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بال هایش پناه خواهی گرفت.  
از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می پرد،  
نه از ویابی که در تاریکی می خرامد و نه از طاعون که وقت ظهر فساد می کند.  
هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو،  
لیکن به تو آسیبی نخواهد رسید: راستی او تو را مجذ و سپر است...  
هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید،  
زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهد فرمود تا در تمامی راه های تو را حفظ  
نماید.

تو را بر دست های خود برخواهند داشت، مبادا پای خود را به سنگ بزنی.  
بر شیر و افعی پای خواهی نهاد، شیر بچه و اژدها را پایمال خواهی کرد...

این مزמור، مضمونی را می پرورد که قبل از آن در کتاب امثال سلیمان، به چشم می خورد (۲۵۲). می توان آن را با شماره ۸۴ نیز مقابله نمود. به کاربرد آن در انجیل متی ۶:۶ توجه نمایید. کلیسا این مزמור را در آخرین بخش مراسم نیایش شامگاهی، هنگامی که ایمان داران، آن شب را به خداوند تقدیم می کنند، وارد کرده است.

## ۲۳ - مزמור ۳۱

مزמור ۲۳، جان ایمان دار را با مضمون یهوه، شبان بنی اسرائیل می آمیزد.

یهوه شبان من است، محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع های سبز مرا می خواباند.  
نzd آب های راحت مرا رهبری می کند، جان مرا برمی گرداند.

به خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایتم می‌نماید.  
 چون در وادی سایه موت نیز راه روم: از بدی نخواهم ترسید،  
 عصا و چوبیدستی تو مرا تسلی خواهد داد.  
 سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی.  
 سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای. کاسه‌ام لبریز شده است.  
 هر آینه نیکوکری و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود!  
 در خانه یهوه، روزهای درازی ساکن خواهم بود!

این مزمور، به ویژه به وحی‌های مسیحیانی انبیاء استنادهای متعددی می‌کند (۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۰، ۱۰۹). اعتماد سراسری مزمور بر وعده‌های خداوند است (بر. ۲۸۱). او آنها را از جنبه اخروی (پایان زمان) به زندگی روحانی منتقل می‌کند: نیکوکری‌های موعود برای «زمان‌های آخر» از هم اکنون در اختیار روح‌هایی است که با خداوند به سر می‌برند.

به نظر می‌رسد که مزمور ۲۷ نیز از چنین منابعی الهام یافته است:

### ۳۱۱ - مزمور ۲۷: ۶-۱

يهوه نور من و نجات من است: از که بترسم؟  
 يهوه ملجای جان من است: از که هراسان شوم؟  
 چون شریران بر من نزدیک می‌شوند تا گوشت مرا بخورند،  
 خصمان و دشمنانم هستند که می‌لغزند و می‌افتنند.  
 اگر لشکری بر من فرود آید، دلم نخواهد ترسید.  
 اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت.  
 یک چیز از خداوند می‌خواهم و آن را خواهم طلبید:  
 جلال یهوه را مشاهده کنم و در معبد او تفکر غایم.  
 زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته:  
 در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت،  
 و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت...

آیا نمی‌توان اندیشید که سراسر مزمور، باب‌های ۹ و ۳۷ کتاب اشعياء نبی را به یاد می‌آورد (۱۳۶، ۱۳۵، ۱۲۶)؛ منع شادی

او در چه نهفته است؟ آیا موضوع تنها برخورداری بی دغدغه از نیکویی های این جهان است (ر.ا. ۱۵۲)؟ آیا وی از هم اکنون تصویری از شادی تمام‌آ روحانی که در جان مذهبی در اثر روابطش با خداوند پیدی می‌آید، دارا نمی‌باشد؟

### ۳۱۲ - مزمور ۱۳۱

و اینک مزموری درباره کودکی روحانی:

ای یهود دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته.  
خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم و نه به کارهایی که از عقل من بعيد است.  
بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه از شیر بازداشته شده نزد مادر  
خود ...

مقایسه شود با شماره ۲۸۵. این همان روحیه کودکی روحانی است که عیسی بر آن تأکید دارد (متی ۱۱: ۲۷؛ ۱۸: ۳؛ مرقس ۱۰: ۱۵).

### ۲ - مسئله خوشبختی

## سرنوشت عادلان و بدکاران

گاه اندیشه سرایندگان مژامییر درباره مسئله خوشبختی، روشن وی پیرایه است: ایشان صرفاً به تکرار مبانی ایمان مدرج در کتاب  
نشیه و امثال سلیمان، اکتفا می‌کنند:

### ۳۱۳ - مزمور ۳۷

به سبب شریران، خویشتن را مشوش مساز! بر فتنه انگیزان حسد میر:  
زیرا که مثل علف به زودی بریده می‌شوند و مثل علف سبز پژمرده خواهد شد (۲۶۰).  
بر یهود توکل نما و نیکویی بکن: در زمین ساکن خواهی شد و در امنیت پروردۀ خواهی  
شد،  
در یهود تمتع بیر، پس مسئلت دل تو را به تو خواهد داد. (۱۵۲، ۲۰۲).

طریق خود را به یهود بسپار و بر وی توکل کن که آن را انجام خواهد داد.

عدالت خود را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهر (۲۸۴). همان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود، در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود. اما فروتنان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی آرامش متلذذ خواهند گردید. (۲۶۳، ۲۸۵، ۲۸۶).

شریر بر مرد عادل شوری می کند و دندان های خود را بر او می افسردد. خداوند بر او خواهد خنده دید زیرا که می بیند که روز او می آید. (۱۷۲، ۲۵۱، ۳۳۰). شریران شمشیر می کشند تا راست روان را مقتول سازند: شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمان های ایشان شکسته خواهد شد. (۲۴۷).

نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است از اندوخته های کثیر شریران؛ زیرا که بازو های شریران شکسته خواهد شد، اما صالحان را یهوه تأیید می کند. (۲۴۷)

من جوان بودم و الان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک نمیده ام؛ صالحان وارث زمین خواهند بود، اما نسل شریر منقطع خواهد شد. (۱۵۲، ۲۵۷). دهان صالح حکمت را بیان می کند و زبان او انصاف را ذکر می غاید. شریعت یهوه در دل اوست، پس قدم هایش نخواهد لغزید. (۱۴۸، ۱۸۱، ۲۲۱). شریر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل صنوبر لبنان برافراشته بود؛ اما گذشت و اینک نیست گردید، او را جستجو کردم و یافت نشد. (۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۳).

نجات صالحان از یهوه است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود. یهوه ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد، ایشان را خلاصی می بخشد زیرا که بر او توکل دارند. (۸۱، ۲۵۲).

- ۱ - در اینجا نباید در بی اندیشه ای باشیم که به طرز منطقی پیش می رود، بلکه یک سلسله جملاتی هستند که به سیک کتاب امثال سلیمان آورده شده است. سرانده از تکرار مطالب ابایی نداشته، در اطراف موضوع غور می کند و آن را به هرگونه ای وامود می سازد.
- ۲ - میانی ایمان مندرج در مزمور اندکی کم دامنه به نظر می رسد. در حقیقت، حکیم در صدد مهار کردن ناشکیبا ای شاگردان جوان خوش است، همان ناشکیبا ای که در کتاب ایوب آمده است: وی آنان را به ایمانی چشم بسته به عدالت خداوندی فرامی خواند. شماره هایی

که به عنوان مرجع در کنار آیات آمده است، نمایانگر خصلت سنتی مبانی ایمان سراینده می‌باشد.

### شادی قلب ایمان دار

مزمر ۱۱۹ در مدح شریعت است. این مزمر در نهایت سعادتمندی، بیان گر شادی قلب ایمان دار است که تمامی لذتش را در کلام خداوند و به جا آوردن شریعت می‌یابد:

### ۱۱۹ - مزمر ۳۱۴

خوشایه حال کاملان طریق که به شریعت یهوه سالکند!  
خواش با حال آنانی که شهادت او را حفظ می‌کنند و به تمامی دل او را می‌طلبند!...  
کاش که راه‌های من مستحکم شود تا فرایض تو را حفظ کنم!  
آنگاه خجل نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مد نظر خود دارم.  
تو را به راستی دل حمد خواهم گفت، چون داوری‌های عدالت تو را آموخته شدم...  
با تمامی دل تو را می‌جویم: مگذار که به دور از اوامر تو گمراه شوم!  
بر دل خود، احکام تو را می‌شارم تا به ضد تو گناه نکنم...  
در شریعت تو، شادی خود را می‌بایم: کلام تو را فراموش نمی‌کنم...  
چشمان مرا بگشنا تا شگفتی‌های شریعت تو را در نظر بیاورم!

بر روی زمین غریبم: اوامر خود را از من مخفی مدار!...  
ای یهوه، طریق موافق احکامت را بن بیاموز: در عوض آن را دنبال خواهم کرد.  
به من ادراك عطا کن، تا شریعت تو را نگاه داشته، با تمامی دل آن را بجا آورم!  
مرا در طریق احکامت هدایت نما، زیرا که خوشی من در آن است.  
قلب مرا به تعالیمت متمایل ساز، و نه به سوی سود.  
چشمان مرا از منظر بطالت بگردان: با کلامت حیات را به من ببخش!...

جنین است تسلی من در درماندگی ام: حکم تو حیات را به من می‌بخشد،

متکبران مرا استهzaء می کنند: اما من از شريعت تو منحرف نمی شوم...  
 فرایض تو موضوع سرودهای من است، در مكان غربت خود.  
 حتی در شب، نام تو را به یاد می آورم و هنگام بیداری شريعت تو را...  
 نیمه شب برمی خیزم تا تو را حمد گویم، به خاطر احکامت...  
 پیش از آنکه مصیبت را بشناسم، گمراه می شدم: اما اکنون، فرایض تو را بجا  
 می آورم...

ای یهوه، دانسته ام که داوری های تو عدل است و بر حق مرا مصیبت داده ای.  
 پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو با بندۀ خویش!  
 رحمت های تو به من رسد تا زنده شوم، زیرا که شريعت تو تلذذ من است!...  
 جان من برای نجات تو کاهیده می شود، لیکن به کلام تو امیدوار هستم...  
 به حسب رحمت خود، مرا زنده ساز، آنگاه تعالیم دهان تو را نگاه خواهم داشت...

شريعت تو را چقدر دوست می دارم! تمامی روز تفکر من است.  
 فرامین تو مرا از دشمنانم حکیم تر ساخته است، زیرا که همیشه نزد من می باشد.  
 از جمیع معلمان خود فهیم تر شدم، زیرا که شهادات تو تفکر من است.  
 از مشایخ خردمند تر شدم، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم...  
 کلام تو به مذاق من چه شیرین است، و به دهانم از عسل شیرین تر!...  
 کلام تو برای پای های من چراغ و برای راه های من نور است...  
 ای یهوه، هدایای تبرعی دهان مرا منظور فرما و داوری های خود را به من بیاموز!

چشمان من به دنبال نجات تو و وعده عدالت تو کاهیده می شوند!...  
 به من نظر کن و بر من رحم فرما چنان که انصاف است که با دوست داران نامت چنین  
 کنی!...

چشمانم از اشک لبریز است زیرا که شريعت تو را به جا نمی آورند...

غیرت خانه تو مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنانت کلام تو را فراموش کرده‌اند...  
 هر چند کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم...  
 بر طلوغ فجر سبقت جسته، استغاثه کردم و کلام تو را انتظار کشیدم.  
 چشمانم بر پاس‌های شب سبقت جست تا در کلام تو تفکر بنمایم.  
 به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو؛ در عدالت خود مرا زنده ساز!...

بر مذلت من نظر کن و مرا خلاصی ده، زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده‌ام...  
 آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند آرامش عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش  
 ایشان نخواهد شد.  
 به نجات تو مایلم و شریعت تو موجب تلذذ منست.  
 جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوری‌های تو معاون من باشد!  
 مثل گوسفند گم شده آواره گشتم، بنده خود را طلب نما زیرا که اوامر تو را فراموش  
 نکردم.

- ۱- این مزمور بر حسب حروف الفباء (حروف ابجد در کتاب مقدس ترجمه فارسی) منظم گردیده است: هر آیه از هشت بخش با یکی از ۲۲ حرف الفباء عربی آغاز می‌شود. چنین سبکی قطعاً تصنیعی است. در اینجا، توالی موضوعات بدون پیوند منطقی به چشم می‌خورد که غالباً آنها از روایت‌های کتاب مقدس به ویژه از کتاب تثنیه، وعده‌های نبوی و کتاب امثال سلیمان گرفته شده‌اند. این مزمور صرفاً برای خواندن سروده نشده، بلکه برای تعمق و تفکر تنظیم گردیده است. از طرفی، حیات درونی که از آن استنباط می‌شود بر اساس ترسی بی‌چون و چرانبوده، بلکه ناشی از عشق خداوندی است. جانی که بدین سطح ارتقاء یافته باشد مستعد دریافت انجیل است. همچنین این مزمور بی‌آن‌که نیاز به دخل و تصرف در آن باشد می‌تواند به عنوان دعا مورد استفاده فرد مسیحی قرار گیرد.
- ۲- علی‌رغم این‌که در این مزمور، هنوز کوچکترین اشاره‌ای به سعادت آسمانی نشده است، لیکن سراینده آن از هم اکنون شادی را در همین جهان به جهت زندگی‌اش با خداوند یافته است. آیا حیات ایدی و ملکوت خداوندی که انجیل درباره آنها سخن به میان می‌آورد، دقیقاً همانا واقعیتی حی و حاضر و تجربه‌ای درونی نمی‌باشد؟ (متی ۱:۱-۵؛ مرقس ۱۰:۲۸-۳۰؛ یوحنا ۱۶:۱۲-۲۴). بدین ترتیب بجزیه ملموس شادی درونی، نزد یهودیان، مقدم بر شناخت پاداش اخروی بوده است. از این طریق است که مسئله طرح شده در کتاب ایوب روشن می‌گردد.

## پرتوی بر روی مسئله پاداش

مزمور ۷۳ از همان مضمون کتاب ایوب سود جسته، سپس بر روی مسئله شر، نوری ساعت شده از کتاب مقدس را می تاباند.

### ۷۳ - مزمور ۳۱۵

هر آينه خدا برای انسان منصف نیکوست، برای کسی که پاک دل باشد.  
 اما، من نزدیک بود که پای هایم از راه در رود و نزدیک بود که قدم هایم بلغزد،  
 زیرا بر متکبران حسد بردم، چون سلامتی شیرران را دیدم.  
 عذابی برای ایشان نیست و بدن هایشان سالم و قوی است.  
 مثل مردم در زحمت نیستند و مثل دیگران مبتلا نی باشند.  
 بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می پوشاند...  
 استهزاء می کنند و حرف های بد می زنند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلند می گویند.  
 دهان خود را بر آسمان ها گذارده اند و زبان ایشان در جهان گردش می کنند...  
 ایشان می گویند: «خدا چگونه بداند؟ آیا حضرت اعلی علم دارد؟  
 اینک اینان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتمندی افروده می شوند!  
 یقیناً من دل خود را عبث طاهر ساخته و دست های خود را به پاکی شسته ام،  
 تمامی روز مبتلا می شوم و تأدیب من هر بامداد حاضر است!»  
 اگر می گفتم: «چنین سخن گویم». هر آینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می کردم.  
 چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد،  
 تا به قدس های خدا داخل شدم، آنگاه در آخرت ایشان تأمل کردم.  
 هر آینه ایشان را در جای های لغزنده گذارده ای، ایشان را به خرابی ها خواهی انداخت.  
 چگونه بفتتاً به هلاکت رسیده اند، تباہ شده از ترس های هولناک نیست گردیده اند...  
 ولی من دائماً با تو هستم، تو دست راست مرا تأیید کرده ای.  
 موافق رأی خود مرا هدایت خواهی کرد و بعد از این مرا به جلال خواهی رساند.  
 کیست برای من در آسمان، غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم.  
 جسد و دل من زایل می گردد، لیکن حصة من یهوه است تا ابدالا باد!

آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد و آنانی را که به تو خیانت می‌کنند نابود خواهی ساخت.

اما مرا نیکوست که به خدا تقرب جویم؛ بر خداوند توکل کرده‌ام.

۱ - در بخش نخستین این مزمور، خاطرات نهفته در کتاب ایوب را بیایید (۲۶۴). منظور از «قدس خداوندی» که سراینده مزمور به درون آن نفوذ می‌کند، همانا نوشته‌های کتاب مقدس و حکمت الهی است (ربا. ۲۵۴). توصیف سرنوشت شریان، گفته‌های امثال سلیمان را به یاد می‌آورد.

۲ - برخلاف شریان که به هاویه سپرده می‌شوند، به نظر می‌رسد که مزمور نگار سخن از امید شکفت به سر بردن همیشگی با خداوند را به میان می‌آورد، یا چون ایلیای نبی، در جلال خداوندی برگرفته شدن (۹۵). نخستین بار است که امید زندگانی ابدی رسته از خلمات هاریه، با مذاومت شادی که خداوند در همین جهان به خادمانش عطا می‌کند، ابراز می‌شود. نحوه بیان این امید بسیار سریسته باقی می‌ماند، حال آن که مزمور دیگری ظاهراً آن را به خوبی تأیید می‌کند.

## ۳۱۶ - مزمور ۱۶

ای خدا مرا محافظت فرما زیرا به تو پناه می‌آورم.

یهوه را گفتم: «تو خداوند من هستی، نیکویی من نیست غیر از تو» ...

یهوه نصیب قسمت و کاسه من است، تو قرعه مرا نگاه می‌داری.

خطه‌های من به جای‌های خوش افتاد، میراث بهی به من رسیده است.

یهوه را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم، شبانگاه نیز قلم مرا تنبیه می‌کند.

یهوه را همیشه پیش روی خود می‌دارم، چون که به دست راست من است، جنبش خواهم خورد.

از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجود می‌آید: جسد نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.

زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد؛ نخواهی گذاشت کسی که تو را دوست می‌دارد فساد را ببیند.

طريق حیات را به من خواهی آموخت؛ به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالیاد.

«اگر ايمان دار آزرو دارد که از موت و آنجه که به تعاقب آن می آيد برهد، از اين روست که نمی خواهد از خداوند جدا شود... آزروي وی هر چند مفهم، مقدمه‌ای است بر ايمان به رستاخيز (رب. ۳۸۲، ۳۷۶). انطباق نجات مسيحابي که مورد قبول آين يهود است، در مورد مسيح برخاسته از مردگان به تحقق می رسد (اعمال رسولان ۲: ۲۷؛ ۲۵: ۱۳)» (رب. پ. تورني).

### ۳- پرستش خداوند

قوانين تشنبيه، وحدت عبادتگاه را توصيه می کرد (۱۴۲). اين قوانين که بعد از دوران تبعيد به طور دقیق به مورد اجرا در آمدند، اورشلیم را تبدیل به تنها مكانی کرد که يهوديان می توanstند قربانی های خود را در آن بگذرانند. در این وقت، عبادت و زيارت در شهر مقدس، در زندگی مذهبی ايشان اهمیت بسرايی بافت. مذهب يهود ، مطابق تعالیم انبیاء سعی دارد که مذهب «روح و راستی» (پوچنا ۴: ۲۳) باشد و نه صرفاً فشری مسلکی عبادی.

### شهر مقدس و معبد

غم هجران معبد از زيان يك لاوي تبعيدی:

### ۳۱۷- ۴۲ و ۴۳- مزمور ۱: ۶-۴

چنان که آهو برای نهرهای آب اشتیاق دارد ،  
همچنان ای يهود، جان من اشتیاق شدید برای تو دارد!  
جان من تشنئه يهود است، تشنئه خدای زنده .  
که کی بیايم و بحضور خدا حاضر شوم؟  
اشک هایم روز و شب نان من می بود ،  
چون تمامی روز مرا می گفتند: «خدای تو کجاست؟»  
چون اين را ببیاد می آورم جان خود را برخود می ریزم ،  
چگونه با جماعت می رفتم و ايشان را به خانه خدا پیشروی می کردم ،  
به آواز ترنم و تسبيح در گروه عيد کنندگان .

ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا در من پریشان گشته‌ای؟  
 بر یهوه امیددار! زیرا که او را باز هم حمد خواهم گفت،  
 او که نجات روی من و خدای من است!  
 ای یهوه مرا داوری کن و دعوای مرا با قوم بی‌رحم فیصل فرما!  
 از مردان حیله‌گر و ظالم مرا خلاصی ده!  
 تو خدای قوت من هستی، چرا مرا دور انداختی?  
 چرا به سبب ستم دشمن، ماتم کنان تردد بکنم؟  
 نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند  
 و مرا به کوه مقدس تو و مسکن‌های تو رسانند!  
 آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، به سوی خدایی که سور و خرمی من است،  
 ای خدا، خدای من، تو را با بربط تسبیح خواهم خواند!  
 ای جان من چرا منحنی شده‌ای و چرا در من پریشان گشته‌ای؟  
 امید بر یهوه دار! زیرا که او را باز حمد خواهم گفت،  
 او که نجات روی من و خدای من است.

تعلق خاطر سراییندۀ مزمور به معبد، مذبح و مراسم مقدس از چه روت؟ چرا این مزمور به عنوان مقدمه‌ای بر مراسم عشاء ریانی در مراسم لاتینی، به کار می‌رود؟

## ۳۱۸ - مزمور ۱۲۲

شادی زیارت:

شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند: «به خانه خداوند برویم!»  
 پای‌های ما خواهد ایستاد به اندرون دروازه‌های تو، ای اورشلیم.  
 ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که اتحاد ما در آن پیوسته می‌شود،  
 در آنجا اسباط بالا می‌رond، اسباط یهوه.  
 این قانونی است برای اسرائیل تا یهوه را در این مکان تسبیح بخوانند،  
 زیرا که در آنجا کرسی‌های داوری خاندان داود برپا شده است.

برای آرامش اورشلیم مسئلت کنید: «آرامش در خیمه‌های تو برقرار باشد!  
آرامش بر دیوارهای تو حاکم باشد و رفاهیت در قصرهای تو!»  
به خاطر برادران و باران خویش می‌گوییم: «آرامش بر تو باد!»  
به خاطر خانه یهوه، سعادت تو را خواهم طلبید!

از دید یهودیان، اورشلیم در عین حال که محل سکونت خداوند در بین آدمیان است، غایانگر اتحاد قوم خداوند نیز می‌باشد، از سوی دیگر پایتخت ایشان هم به شمار می‌رود (بر.ك. ۲۹۸، ۲۹۷). از دید مسیحیان، این کلیساست که چنین نقش دوگانه‌ای را بازی می‌کند و «اورشلیم نوین» محسوب می‌شود. همچنین این مزمور بر روی لبان مسیحیان، به طرز اعلایی محبت ایشان را نسبت به کلیسا بیان می‌دارد.

### ۳۱۹ - مزمور ۸۴

مزمور ذیل طنین مشابهی دارد، لیکن منظور نظر آن به طور اخص، معبد است:  
ای یهوه صبایوت، چه دلپذیر است مسکن های تو!  
جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحن های یهوه؛  
دل و جسدم برای خدای زنده به وجود می‌آیند.  
گنجشگ نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانه‌ای،  
تا بچه‌های خود را کنار مذیح های تو بگذراند، تو ای پادشاه من و خدای من.  
خوشابه حال آنانی که در خانه تو ساکنند، و می‌توانند دائمًا تو را تسبيح بخوانند...  
آری! یک روز در صحن های تو بهتر از هزار سال در خانه خودم می‌باشد،  
ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه اشرار.  
یهوه صبایوت! خوشابه حال کسی که بر تو توکل دارد!...

سراینده مزمور، با فکر حضور خداوندی، شادی مشابه آن شادی که تأمل در کلام خداوند می‌آورد، به وی دست می‌دهد (بر.ك.).

.۳۱۴

## آین پرستش در روح و راستی

اعتراضات انبیاء علیه قشری گرایی مذهبی شنیده شدند. مزمور ۵۰ پژواکی از آن است:

۳۲۰ - مزمور ۵۰:۱-۴-۷-۱۵

یهوه تکلم می کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش می خواند،  
از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است.  
آتش پیش روی او می بلعد و طوفان شدید گرداند وی خواهد بود.  
آسمان را از بالا می خواند و زمین را تا قوم خود را داوری کند:  
«ای قوم من بشنو تا سخن گویم! و ای اسرائیل تا برایت شهادت دهم!...»  
درباره قربانی هایت تو را توبیخ فی کنم و قربانی های سوختنی تو داشتماً در نظر من است.  
گوسله ای از خانه تو فی گیرم و نه بزی از آغل تو،  
زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن من است و هزاران بهایم بر کوه ها.  
همه پرندگان آسمان را می شناسم و وحش صحراء نزد من حاضرند.  
اگر گرسنه می بودم تو را خبر فی دادم، زیرا ربع مسکون و پری آن از آن من است.  
آیا گوشت گاویان را بخورم و خون بزها را بنوش؟  
برای خدا قربانی تشکر بگذران و نذر های خویش را به حضرت اعلا وفا نما.  
پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی...»

مراجع/انبیایی: ۵، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۸۶، ۲۸۱ (۵۱) نیز شاهد همین روحیه است.

۳۲۱ - مزمور ۴۰:۲-۴

در واقع بپردازی، بعد از دوران تبعید می کوشند تا مذهبی شخصی تر و درونی تر داشته باشند:

تمامی امید خود را بر یهوه نهادم، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید.  
مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل جن.  
پای هایم را بر صخره گذاشته، قدم هایم را مستحکم گردانید.

سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را:  
 بسیاری چون این را بینند، ترسان شده، بر خداوند توکل خواهند کرد!...  
 چه بسیار است کارهایی که با ما کرده‌ای، از حد شمار زیاده است!  
 کارهای عجیب تو و تدبیرهایی که برای ما نموده‌ای، می‌خواهم آنها را تقریر و بیان  
 کنم.

ای یهوه، خدای من، کسی نیست که بتوان او را با تو مقایسه کرد!  
 در قربانی و هدیه رغبت نداشتی: آن را به من فهماندی.  
 قربانی سوختنی و قربانی گناه را نخواستی. آنگاه گفت: «اینک می‌آیم!»  
 در طومار کتاب، برای من نوشته شده است تا اراده تو را بجا آورم.  
 ای خدای من، به شریعت تو که در اندرون دل منست رغبت دارم!  
 در جماعت بزرگ به عدالت و اعانت تو بشارت دادم؛  
 اینک لب‌های خود را باز نخواهم داشت: یهوه، تو این را می‌دانی!  
 عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته‌ام،  
 رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام.  
 تو ای یهوه، لطف خود را از من باز مدار!  
 رحمت و راستی تو دائمًا مرا محافظت کند!...

مبانی ایمان که در مزمور قبلی آمده بود، در اینجا به مرحله اجرا درمی‌آید. در این مورد باید شیوه مزمور ۱۱۹ (شماره ۳۱۴) را به خاطر آورد. این مزمور در رساله به عبرانیان (۱۰:۵) به مسیح اطلاق گردیده است: آبا عیسی، سرمشقی برای زندگانی درونی نمی‌باشد؟

## هلویاه

«هلویاه» اصطلاحی عبرانی است به معنی: «یهوه را ستایش کنید». حمد الهی، هدف نخستین آیین مذهبی است. همچنین بسیاری از مزامیر در جهت حمد و ستایش سراییده شده‌اند.

۳۲۲ - مزمور ۱۴۷: ۶

یهوه را حمد کنید زیرا که او نیکوست! خدایمان را تسبیح بخوانید، زیرا که او دلپذیر

است!

یهوه اورشلیم را بنا می‌کند و پراکنده‌گان اسرائیل را جمع می‌نماید.  
شکسته‌دلان را شفا می‌دهد، جراحت‌های ایشان را می‌بندد.  
عدد ستارگان را می‌شمارد و جمیع آنها را به نام می‌خواند.  
خداآوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیر متناهی.  
یهوه مسکینان را برمی‌افرازد و شریران را به زمین می‌اندازد...

### ۳۲۳ - مزمور ۱۴۷: ۲۰ - ۲۱

ای اورشلیم یهوه را تسبیح بخوان! ای صهیون، خدای خود را حمد بکو!  
زیرا که پشت بندهای دروازه‌هایت را مستحکم کرده و فرزندانت را در اندرونت مبارک  
فرموده است.  
حدود تو را آرامش می‌دهد و تو را از مغز گندم سیر می‌گرداند.  
کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او بهزودی هر چه تمامتر می‌دود.  
برف را مثل پشم می‌باراند و زاله را مثل خاکستر می‌پاشد،  
تگرگ خود را در قطعه‌ها می‌اندازد، آب‌ها در برابر سرمای او می‌ایستند.  
کلام خود را می‌فرستد و آنها را می‌گذارد، باد خویش را می‌وزاند پس آب‌ها جاری  
می‌شود.  
کلام خود را به یعقوب بیان کرده، فرایض و داوری‌های خویش را به اسرائیل.  
با هیچ امتنی چنین نکرده است و داوری‌های او را ندانسته‌اند!

### ۳۲۴ - مزمور ۱۵۰

یهوه را در قدس او تسبیح بخوانید!  
در فلك قوت او، او را تسبیح بخوانید!  
او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید!  
او را به سبب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید!

او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید!  
او را با بربط و عود تسبیح بخوانید!  
او را با دف و رقص تسبیح بخوانید!  
او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید!  
او را با سنج های بلند آواز تسبیح بخوانید!  
هر که روح دارد خداوند را تسبیح بخواند!

علل ستایش را در این مزامیر بر شمارید ((البته با مقابله با مزامیری که در بخش های قبلی آمده است). - به طنین جهان شمولی این نیایش توجه کنید: آدمی در آین نیایش خود، تسبیح کل آفرینش را نسبت به خداوند ابراز می دارد.

#### ۴- امید اخروی

متون انسیاپی نادری، ارزش و تداوم و عده هایی که خداوند به قوم خود داده بود، بادآوری می کند، اما جامعه یهود به سرودن امید خود در غزل های مربوط به آین پرستشی، ادامه می دهد. این متون را می توان به گرد سه مضمون اساسی گروه بندی نمود: سلطنت خداوند، مسیح شاهوار و اورشلیم نوین.

#### سلطنت خداوند

##### ۳۲۵- زکریای نبی ۱۴:۶-۲۱

در آن روز، واقع خواهد شد که نه سرما و نه یخندهان خواهد بود. روزی یگانه خواهد بود - معروف یهوه! - نه روز خواهد بود و نه شب: در وقت شب، روشنایی خواهد بود. در آن روز آب های زنده از اورشلیم جاری خواهد شد، نصف آنها به سوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها به سوی دریای غربی خواهد رفت. در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد. و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز، یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد...

واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال برخواهند آمد تا یهوه صبایوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه ها را نگاه دارند. هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صبایوت پادشاه برنیایند برایشان رحمی نخواهد شد... در آن روز بر

زنگ‌های اسبابن: «مقدس یهوه» منقوش خواهد شد. در خانه یهوه، دیگ‌ها مثل کاسه‌های پیش مذبح خواهد بود...؛ و در آن روز در خانه یهوه، تاجری نخواهد بود.

این متن به ویژه از شماره‌های ۱۳۳، ۲۸۷، ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۶۳ الهام‌گرفته شده است. - قسمت پایانی متن که به نظر غریب می‌رسد، دربردازندۀ اندیشه‌ای عمیق می‌باشد: در وضعیت نهایی بشریت دیگر امر غیر قدوسی به چشم نخواهد خورد: همه چیز قدوس بوده، چهراً ای آینی به خود می‌گیرد. در اینجا «مفهومی از تقدس» وجود دارد که باید آنرا با واقعه کاسبان رانده شده از معبد که در انجیل آمده است (یوحنا ۳: ۱۶-۱۳) مقایسه کرد.

### آیین پرستش یهوه-پادشاه

آیین پرستش یهود به استقبال این حقایق اخروی رفته، از پیش سلطنت یهوه را جشن می‌گیرد:

### ۳۲۶- مزمور ۹۳

یهوه پادشاه است! به جلال آراسته شده است! کمر خود را به قوت بسته است!  
ربع مسکون را پایدار کرده‌ای: جنبش نخواهد خورد. تخت تو از ازل پایدار شده است:  
تو از قدیم هستی!  
ای یهوه، سیلا布‌ها برافراشته‌اند، سیلا布‌ها آواز خود را برافراشته‌اند، سیلا布‌ها خوش خود را برافراشته‌اند!  
فوق آواز آب‌های بسیار، فوق امواج زور آور، یهوه در اعلی علیین زور آورتر است!  
شهادات تو بی‌نهایت امین است، ای یهوه، قدوسیت خانه تو را می‌زید تا ابدالاً باد!

سلطنت خداوند از یک سو توسط قوانین ثابت آفرینش و از سوی دیگر توسط شریعتی که به اسرائیل عطا کرده است آشکار می‌شود.  
این امر تنها واقعه‌ای آتشی نبوده بلکه از هم اکنون برقرار است. چنان‌که هدف آین پرستشی، برجسته‌نمودن و برگزاری آن است.

### ۳۲۷- مزمور ۹۷

این سلطنت در تظاهر اخروی خود چنین است:

يهوه پادشاه است! پس زمين شادي کند! جزيره هاي بسيار مسرور گردند!  
 ظلمت غلطيظ گرداگرد اوست؛ عدل و انصاف قاعده تخت اوست.  
 آتش پيش روی می رود، و دشمنان او را به اظرف شم می سوزاند.  
 برق هايش جهان را روشن می سازد، زمين اين را بدید و بلرزيد.  
 کوه ها از حضور خداوند تمامي جهان مثل موم گداخته می شود.  
 آسمان ها عدالت او را اعلام می کنند و جميع قوم ها جلال او را می بینند.  
 همه پرستندگان بت ها خجل شوند که به بت ها فخر می نمایند! جميع خدايان او را  
 می پرستند!  
 صهيون شنيد و شادمان شد و شهرک هاي يهودا مسرور گردیدند، اى يهوه به سبب  
 داوری هاي تو!  
 زيرا که تو بر تمامي روی زمين متعال هستي، بر جميع خدايان بسيار اعلى هستي!  
 يهوه کسانی را که از بدی نفرت دارند، دوست می دارد، او حافظ جان هاي قدوسان خود  
 است،  
 ايشان را از دست شريران می رهاند.  
 نور برای عادلان بالا می آيد و شادمانی برای راست دلان.  
 اى عادلان در يهوه شادمان باشيد و ذکر قدوسیت او را حمد بگويد!

تجلى خداوند در رعد و طوفان (بر. ۱۱ و جز آن). - يادآوري هاي متعدد از پسام تسلی (۲۱۵ تا ۳۲۸). - تصویر نور به منزله  
 شادي اخري (۲۶۱ و غيره). - عظمت يهوه - پادشاه در مقابل بطلات بت ها درخشیده، خود را در عدالتی که در اين جهان برقرار  
 می سازد، ظاهر می کند.

## مسیح شاهوار

مسیح شاهوار در وحی های متاخرتر نیز ظاهر می شود اما با چهره ای که اندکی تغییر یافته است.

۳۲۸ - زکریای نبی ۹:۹ - ۱۰

ای دختر صهيون بسيار وجد بنما و اى دختر اورشليم آواز شادمانی بده!

اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و  
صاحب نجات است، حليم بوده، بر الاغ و بر  
کره بچه الاغ سوار است.  
او عربه را از افرايم و اسب را از اورشليم  
منقطع خواهد ساخت!  
کمان جنگی شکسته خواهد شد و آرامش را  
برای امت‌ها اعلام خواهد کرد.  
سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا  
اقصای زمین خواهد بود...



۱- این چهره مسیح- شاهوار را با چهره‌ای که وحی‌های قدیمی بدست  
می‌دهند مقایسه کنید (۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۰، ۲۰۲). تشابهات و تضادها در خود  
نوجه است. در اینجا صفت مشخصه مسیح «فروتن» بودن است که عبارتی است مختص «نفراتی یهوه». منظور از «نهر» همان رود فرات  
است.

۲- خداوند ما عیسی، برای نشان دادن این که در کدامین مفهوم می‌پنیرفت که به عنوان مسیح- شاهوار شناخته شود، عمدهاً ورود  
خود را به اورشليم در «روز شاخه‌ها» به این متن منسوب می‌دارد. این حرکت سمبولیک توسط مردمی که او را می‌خوانند درک شده (متنی  
۲۱-۴: ۵)، نمایانگر اینست که عیسی پادشاهی فروتن و صلح طلب می‌باشد.

## مزامیر مسیح شاهوار

مزامیر ۱۱۰ و ۱۳۲ (شماره‌های ۷۵، ۷۰) را می‌توان با دورنمایی صرفاً اخروی بازخوانی نمود. منابع دو مزمور ذیل نامعلوم است،  
همینقدر روشن است که در دوره پارسیان، به عنوان مزامیر مسیح- شاهوار تلقی گشته و از این دیدگاه است که تمامی ارزش خود را منعکس  
می‌سازند.

۷۲ - ۳۲۹ - مزمور

ای خدا! انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه!  
تا قوم تو را به عدالت داوری فاید و مساکین تو را به انصاف!

تا کوه ها برای قوم آرامش باز آورند و تل ها نیز عدالت!  
مساکین قوم را دادرسی کنند! و فرزندان فقیر را نجات دهند!  
و ظلمان را زیون سازند!

تا مداوم باشد همچون خورشید و ماه، نسل به نسل!  
مانند باران که بر علف زارفروд می آید، مثل بارش هایی که زمین را سیراب می کند،  
در تمامی روزهای خود عدالت شکفته می شود و فور آرامش خواهد بود، مادامی که  
ماه نیست نگردد.

او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان!  
خصمان به حضور وی گردن خم خواهند کرد، و دشمنان او خاک را خواهند لیسید!  
پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد،  
پادشاهان شبا و سبا ارمغانها خواهند رسانید.

جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت ها او را بندگی خواهند نمود.  
زیرا چون مسکین استغاثه کند او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده ای ندارد؛  
بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید.  
جان های ایشان را از ظلم و ستم فدیه خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد  
بود.

او زنده ماند و طلای شبا به او داده شود!  
دائماً برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.  
فراوانی غله در زمین بر قله کوه ها خواهد بود!...  
جو شکفته شده مثل علف زمین نشو و نما خواهد کرد (?).  
نام او تا ابدالاباد متبارک باد! تا پیش آفتتاب دوام داشته باشد!  
تمامی قبایل زمین در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را  
خوشحال خواهند خواند!...

۱ - به نظر می رسد که این مزمور در ابتدا «نیایش برای پادشاه بهنگام جلوس بر تخت سلطنت و یا به مناسبت سالروز تولد او» بوده است (پودشارد). در این حالت برخی آیه ها بر اساس کتاب اشعياء نبی ۴۵:۸ (شماره ۲۲۰)، ۱۱:۴ (شماره ۱۲۷) و ۶۰:۵-۱۷ (شماره ۲۶۱) به متن اولیه افزوده شده اند: این امر گویای تعبیر مسیحی این مزمور بعد از دوران تبعید می باشد.

۲- این آرمان «شاه عادل» متعلق به زمان های مسیحیان نزد اشعبا (۱۲۷)، ارمیاء (۱۸۰) و حزقیال (۲۰۲) بوده، موافق کهن ترین مقتضیات شربعت که عبارت است از «مسیح-پادشاه عدالت» می باشد!

### ۳۳۰- مزمور ۲

واین است مبارزات مسیح:

چرا امت ها شورش نموده اند و طوایف در باطل تفکر می کنند؟  
پادشاهان زمین بر می خیزند و سروران با هم مشورت نموده اند، برضد یهوه و به ضد مسیح او:  
«بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم!»  
او که بر آسمان ها نشسته است می خنده؛ یهوه بر ایشان استهzae می کند.  
روزی در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.  
حال آن که من به عنوان پادشاه از سوی او نصب شده ام بر کوه مقدس او صهیون.  
فرمان یهوه را اعلام خواهد کرد.  
او به من گفته است: «تو پسر من هستی؛ امروز تو را تولید کرده ام.  
از من درخواست کن و امت ها را به میراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.  
ایشان را به عصای آهین خواهی شکست، مثل کوزه کوزه گر آنها را خود خواهی نمود.»  
و الان، ای پادشاهان تعقل فاید! ای داوران جهان متنبه گردید!  
یهوه را با ترس عبادت کنید و با لرز پای های او را ببوسید،  
مبادا غضبک شود و از طریق هلاک شوید، زیرا که غضب او به اندکی افروخته می شود...

۱- برخی از مفسرین را عقیده بر این است که این شعر که قبل از دوران تبعید سروده شده است، جلوس پادشاهی از یهودا را در مد نظر دارد. این فرضیه به هر صورت هم که بوده باشد، پس از دوران تبعید، در وصف مسیح که در آینده خواهد آمد، تعییر گردیده است.- در مورد عصیان امت ها علیه قوم خداوند به شماره های ۲۰۶ و ۲۸۷ مراجعه شود. وصفی که از مسیح در اینجا شده است یادآور

شماره های ۷۰، ۷۱ و ۷۴ می باشد.

۲- مسيح با مخالفت قدرت هاي اين جهان مواجه شده است (بر.ك. اعمال رسولان ۴: ۲۵-۲۸). اين مخالفت، با نزديک تر شدن زمان هاي آخر، شدت و مدارمت بيشتر خواهد يافت (دوم تسالونيكيان ۲: ۱۱-۱۲؛ مکافه ۱۹: ۱۱-۲۱). همچين سلطنت خداوند که در اين جهان با ظهور مسيح مجسم شده است، با مبارزه اي آغاز مي شود که منجر به غلبه او بر دشمنانش خواهد گردید.

## اورشليم نوين

جلال آنی وعده داده شده به اورشليم اميد را در قلبها بيدار می کند:

### ۳۳۱- باروخ ۴: ۳۰ تا ۹:

قوى دل باش اي اورشليم! آن که به توانامي داده است، تو را تسلی خواهد بخشید.  
و اي به حال کسانی که با تو بدرفتاري نموده، از سقوط تو شادمان شده اند!  
اورشليم، لباس انده و ذلت را از تن بدر آور،  
و برای همیشه به زیبایي جلال خداوند ملبس شو؛  
ردای عدالت خداوند را بردار،  
تاج جلال يهوه را بر سر بنه،  
زيرا که خداوند می خواهد درخشش  
تورا در زیر آسمان نشان دهد؛  
زيرا که نام قطعی تو از سوی خداوند  
چنین خواهد بود:  
«آرامش عدالت و جلال رحمت».  
اورشليم، به پا خيز و بر روی بلندی  
بايست و به سوی مشرق بنگر:  
فرزندانت را نگاه کن که از غرب تا  
شرق، به فرمان قدوس جمع آمده اند،  
به وجد آمده اند زيرا که خداوند به ياد



آورده است.

زیرا که ایشان با پای پیاده، تحت نظارت دشمنان، تو را ترک کرده بودند،  
اما خداوند آنها را به سوی تو باز می‌گرداند، و مانند شاهزادگان، با تکریم ایشان را  
می‌آورد.

زیرا که خداوند تصمیم گرفته است که هر کوه بلند و تلهای ابدی را پایین آورد و  
دره‌ها را پر سازد تا زمین مسطح گردد،  
تا اسرائیل در امنیت تحت جلال خداوند بخراهد...  
چرا که خداوند اسرائیل را در شادمانی هدایت خواهد کرد، در نور جلال خوش،  
و رحمت و عدالت را به عنوان همراه به ایشان خواهد داد.

پادآوری‌های بسیار متعددی که از کتب اشعیاء ۵۵-۴۰ و ۶۶-۲۱۵ تا ۲۱۵؛ ۲۴۱-۲۴۰؛ ۲۳۱: ۲۲۴ تا ۲۸۵-۲۸۶) به چشم می‌خورد، مورد توجه قرار دهید: این فصول نبوی یکی از منابع اصلی تقوای یهود را تشکیل می‌دهد. در مورد مفهوم مسیحی اورشلیم به توضیح مربوط به شماره ۳۱۸ رجوع نمایید.

### غزل طوبیت دارای همان لحن می‌باشد:

۳۳۲ - طوبیت ۱۳: ۹-۱۷

اورشلیم، ای شهر مقدس! خدا تو را به خاطر اعمال دستانت زد،  
اما او باز هم به پسران عادلان ترحم خواهد فرمود...  
نوری شدید، تمامی مناطق زمین را روشن خواهد نمود.  
امت‌های بسیار از دوردست‌ها خواهند آمد، از اقصای زمین،  
تا در نزدیکی قدوسیت خداوند مقیم شوند، با دست‌هایی پر از هدایا برای پادشاه آسمان.  
نسل‌ها در تو شادی خود را غایبان خواهند کرد،  
و نام شخص برگریده تا نسل‌های بعد دوام خواهد داشت.  
خوشابه حال آنانی که تو را دوست می‌دارند! خوشابه حال کسانی که در صلح تو  
شادی می‌غایند!

خوشابه حال کسانی که از عقوبات های تو مورد دلجویی قرار خواهند گرفت،  
زیرا که در تو شادی خواهند فود و تمامی سعادت آتی را خواهند دید.  
جان من خداوند را متبارک می خواند، شاه بزرگ را،  
زیرا که اورشلیم از نوبنا خواهد شد و خانه او تا ابدالاباد!  
چه سعادتی اگر کسی از ذرتیت من باقی باند تا جلال تو را ببیند و خداوند آسمان را  
حمد گوید!

دروازه های اورشلیم با یاقوت کبود و زمرد بنا خواهند شد،  
برج های اورشلیم از طلا خواهند بود و حصارهایشان از زر خالص؛  
کوچه های اورشلیم با یاقوت و سنگ های اوپیر سنگفرش خواهند شد،  
دروازه های اورشلیم از غزل های شادمانی طنین انداز خواهند شد،  
و تمامی خانه هایش خواهند گفت: «هلویا! خدای اسرائیل متبارک باد!»  
در تو، نام قدوس را متبارک خواهند خواند، تا ابدالاباد!

استنادهای نبیوی مشهود است: شماره های ۱۳۳، ۲۴۱، ۲۸۵، ۳۲۱، ۳۲۵، ۲۸۶. تحبس اورشلیم «زمان های آخر» در عین حال تصویری از «کلیسا» را دربر دارد (زیرا که کلیسا برای مسیحیان همان است که اورشلیم برای یهودیان بود؛ یعنی جایی که خداوند را یافته و عبادت می کنند؛ ر.ا. ۳۱۸) و از سوی دیگر تصویری است از آسمان (ر.ا. مکافته ۲۱: ۹-۷).

## ۵- در انتظار نجات

در اصل، اشعار غزل غزل های سلیمان، حقیقتاً محبتی انسانی را می سرایندند، چنان که مکافته کلام خداوند آن را بر ما آشکار می سازد، محبتی است بر طبق رضای خداوند و طالب وفاداری. محبتی که موانع بسیاری بر سر راه دارد اما به سوی شادی متمایل است (ر.ا. ۴، ۳۴۶، ۳۴۷). با وجود این، استفاده از سمبول ازدواج از سوی انسیا برای تحبس عهد میان یهود و قومش (۱۱۱، ۱۵۷، ۱۹۲، ۲۲۶، ۲۴۱)، تفسیر دوباره و استعاره گونه این متون را نه تنها توسط کاهنان قدیمی یهود بلکه مطمئناً به محض تدوین نهایی کتاب، ضروری ساخته است. بی آن که معنی اصلی آن از مد نظر دور شود، بجاست که اشارات به نوشته های مقدس را جستجو نماییم و به دنبال آن در پی مفاهیم باشیم که مؤلفین ملتهم در پرتو متون نبیوی از وراء تصویرهای آن کشف می کردند. توضیحات اضافه شده بر متون، هدفی جز هدایت مطلوب این تحقیق مشکل و ظرفی را ندارد. (این توضیحات از راهنمایی های کتاب مقدس اورشلیم استفاده جسته است).

### تجربه همسر

#### ۳۳۳ - کتاب غزل های سلیمان ۱:۵-۷

ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم؛  
مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان.  
بر من نگاه نکنید چون که سیه فام هستم؛ زیرا که آفتاب مرا سوزانده است.  
پسران مادرم بر من خشم نموده،  
مرا نگهبان تاکستان ها ساختند.  
اما تاکستان خود را دیده بانی ننمودم.  
ای حبیب جان من مرا خبر ده که کجا می چرانی،  
و در وقت ظهر گله را کجا می خوابانی،  
زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم؟...

چهره سیه فام، ممکن است سمبایی از تجربه تبعید باشد. با وجود این، خداوند برای همسر مورد تجربه خوش، جمالی را که بدان دلسته بود، باقی گذاشته است (ربا. ۱۹۲). اورشلیم که به دست برادران خود، بابلیان مغلوب شده بود، طعم سخت کارهای شاقه را چشیده بود.

فلسطین، تاک بنی اسرائیل است: ۱۱۹، ۱۵۲، ۱۵۷.

بیوه، شیان قوم خود می باشد: ۱۰۹ و غیره.

نور، سمبیل زمان های مسیحیانی است: ۱۲۶، ۲۴۱. تا فرا رسیدن این زمانها، بنی اسرائیل پراکنده شده، بر روی زمین سرگردان است: «تجربه همسر» بدین گونه خواهد بود.

### گفتگوی همسران

#### ۳۳۴ - غزل غزل ها ۱:۱۱۵ تا ۲:۳

-اینک تو زیبا هستی ای محبویه من، اینک تو زیبا هستی! چشمانت مثل چشمان کبوتر است.

-اینك تو زيبا و شيرين هستى اى محبوب من! تخت ما هم سizer است.  
 -تيرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.  
 -من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم.  
 -چنان که سوسن در ميان خارها همچنان محبوبه من در ميان دختران است.  
 -چنان که سيب در ميان درختان جنگل، همچنان محبوب من در ميان پسران است.

در مورد زيبايی «همسر» رجوع شود به شماره ۱۹۲

مراد از بستر سرپر اشاره به سرزمين فلسطين است که مكان «پيوند» بين يهود و قوم اوست.  
 معبد خانه يهود است (رباک). ۷۷

انتخاب متقابل زوجين: ۱۱۱، ۱۴۱، ۱۵۰ تا ۱۵۶، ۱۶۱، ۲۲۶.

## اميدهای زودگذر و شادیهای کاذب

### ۳۳۵- غزل غزلها ۲:۸-۱۷

آواز محبوب خود را می‌شنود: اينك بر کوهها جستان و بر تلها خيزان می‌آيد.  
 محبوب من مانند غزال يا بچه آهونست...  
 محبوب من مرا خطاب کرده، گفت:  
 «اي محبوبه من و اي زيبايي من بريخيز و بيا!  
 زيرا اينك زستان گذشته و باران تمام شده و رفته است.  
 گلها بر زمين ظاهر شده و زمان الحان رسیده است،  
 و آواز فاخته در ولايت ما شنيده می‌شود.  
 درخت انجیر میوه خود را می‌رساند و تاكها گل آورده رايحة خوش می‌دهد.  
 اي محبوبه من و اي زيبايي من بريخيز و بيا!  
 اي كبوتر من که در شكافهای صخره و در ستر سنگهای خارا هستی،  
 چهره خود را به من بنما و آوازت را به من بشنوان،  
 زيرا که آواز تو لذیذ و چهره ات خوشنماست»...

پیش از آنکه نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد،  
برگرد! مانند غزال یا بچه آهو بر روی کوه عهد باش!...

بهوه می‌آید: روز وی نزدیک است: چنین است اطمینان و ایمانی که انتظار مسیحیانی بنی اسرائیل بر آن بنیان نهاده شده است (۲۱۵، ۲۲۳، ۲۴۱). «روز بهوه» برای اسرائیل، بهار پس از زمستان مشقت و انتظار است: ساعت تجدید حیات و شادمانی فرا رسیده است.

اسرائیل در پایان دوران تبعید گمان برد که آن ساعت آمده، وندای بهوه به طور قطعی طین افکنده است (۲۳۶، ۲۳۵). اما پاسها سرسیله و صدای محبوب دور شده...  
اکنون این اسرائیل است که با فریادهای بلند بازگشت وی را تمنا می‌کند تا فرا رسیدن زمان‌های مسیحیانی را تسریع کرده، «عهد جدید» بر روی کوه معبد بهجا آورده شود (۱۳۳، ۱۸۱، ۲۸۷).

## همان مضمون

### ۳۳۶ - غزل غزل‌ها ۵-۲-۸

من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می‌کوید:  
«از برای من باز کن ای خواهر من، ای محبوبه من و کبوترم وای کامله من!  
زیرا که سر من از شبتم و زلف‌هایم از ترشحات شب پر است»...  
من برخاستم تا در راه به جهت محبوب خود باز کنم  
و از دستانم مُّر و از انگشت‌هایم مر صافی بر دسته قفل چکید،  
به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود.  
گریز او جان را از من بهدر کرد.  
او را جستجو کردم و نیافتم، او را خواندم و جوابم نداد...  
ای دختران اورشلیم شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا بیابید، وی را گویید که  
-من مريض عشق هستم...»

خواب: سمبول دیگری است از تجربه تبعید و پراکنده‌گی.

شادی کاذب: در بازگشت از تبعید، اسرائیل گمان برد که زمان‌های مسیحیانی قریب الوقوع هستند (شبتم و باران تند لرزش سمبولیک

دارند: (۳۲۹).

وصف تغزلى بازگشت از تبعيد سرشار از اميد است: زوجه خود را آماده استقبال از همسر مى نماید اما همسر ناپذيد مى شود و نجات

دور مى گردد (۲۸۴).

بقيقه بنى اسرائيل، متشكل از ايمان دارانى که در طلب يهوه بودند، از ناکامى محبت خود و فرا نرسيدن زمانها در زنج بسر مى برند.

## پيوند اخروی

### ۳۳۷ - غزل غرل‌های ۷-۶:۱۳-۱۱:۸

- من از آن محبوب خود هستم و اشتياق وي بر من است.

بيا اي محبوب من به صحراء بيرون رويم،

در دهات ساكن شويم و صبح زود به تاڪستانها برويم.

خواهيم دید که آيا انگور گل کرده و گل‌هايش گشوده و انارها گل داده است.

در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد...

- مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگين بر بازویت بگذار.

زيرا که محبت مثل موت زورآور است و غيرت مثل هاویه ستم کيش مى باشد.

شعله هايش، شعله هاي آتش و لهيب يهوه است.

آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیل‌ها آن را نتواند فرو نشانید...

«همسر» در اینجا همان معنایي را به خود مى گيرد که كتاب پيدايش (۶) به وسیله آن محبت انساني را توصيف مى کند: آبا

این سمبلي از محبت خداوند به انسانها نمي باشد؟

پيوند اخروی به غایت خود رسیده است، بهار از پي زمستان آمده و شادی جايگزین آزمایش مى گردد. يهوه و قوم او برای ابد يكى

مى شوند.

شهر (يهوه) طلي پاسخ خود، به حمد و ستايش عشق مى پردازد که بادآور معنویت كتاب تثنیه مى باشد (۱۴۸) تا ۱۵۰.

ترتیب است که اعتقاد مسيحي در باب محبت شکل مى گيرد (روميان ۳۵:۸؛ اول یوحنا ۱۶:۴-۱۹).

روابط ميان خدا و انسانها بر اساس محبت پي ريزى شده است: اين آخرین کلام مکافحة الهى است. خداوند اسرائيل

را محبت داشت (۱۴۸): خداوند تمامی اقوامی را که در کلیسا گرد آورده است محبت مى نماید. از این روست که محبت میان

زن و مرد در امر ازدواج دارای مفهومی مقدس است که از یکسو سمبول محبت مسیح نسبت به کلیسا خود می‌باشد (افسیان ۶: ۲۱-۳۲؛ ر.ک. به مکافته ۲۱: ۲۵-۱: ۲۵) و از سوی دیگر بیان‌گر محبتی است که کلیسا و هر یک از اعضای آن می‌باید در مقابل، نسبت به مسیح، شوهر خود ابراز دارند.

بدین ترتیب است که غزل‌ها توانست به صورت کتاب محبت عرفانی درآید: واقعیات طبیعی، آن‌گونه که خواست خداوند بوده است، در پشت واقعیت عظیم ماوراء الطبیعی که به صورت سمبولیک آورده شده است، پنهان می‌گردد. در مقابل محبت انسانی در اینجا امری بسیار قدوس جلوه می‌کند: بی‌حرمت نمودن هر آنچه که بدان مربوط می‌شود، اهانت به مقدسات محسوب می‌شود (ر.ک. قرنتیان ۶: ۲۰-۱۲). در چنین دورنمایی، بکارت تخصیص یافته به خداوند، معنای پرشکوه و والا بی به خود می‌گیرد و نمایان‌گر آنست که «پیوند روحانی» میان خدا و انسان‌ها، تنها تصویری زیبا نبوده، بلکه از هنگامی که «جان‌ها» خود را نشار مسیح به عنوان تنها همسر خود می‌نمایند، بدل به یک واقعیت می‌گردد (متی ۱۹: ۱۰-۱۲).

\* \* \*

بخش چهارم

يهوديت

در دوران تمدن یونان

[www.irancatholic.com](http://www.irancatholic.com)

## فصل بیستم

# فراز و نشیب زندگانی

در باب معماه خوشبختی و مسأله و پاداش، اندیشه حکمت به دو جریان فکری تقسیم می‌شود: یکی جریان سنتی و خوشبینانه که غایب‌نده آن کتاب امثال سلیمان است و دیگر، جریان بدینانه و انتقادی که لحن مؤثر آن در کتاب ایوب نمایان است. در دوران تمدن یونان، این دو جریان در ادبیات الهامی، از یک سو در کتاب جامعه و از سوی دیگر در کتاب طویلت منعکس می‌شوند.

### ۱ - کتاب جامعه

کتاب جامعه، مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و احکامی است که قالب منتشر و نامنظم آن با درخشش کتاب ایوب یا صلاحت ادبی کتاب امثال سلیمان، فاصله دارد.

### زندگانی فربیی بیش نیست

#### ۲-۱ - جامعه ۳۳۸



کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود.  
باطل اباطیل! جامعه می گوید. باطل اباطیل، همه  
چیز باطل است! انسان را ازتمامی مشقتش که زیر آسمان  
می کشد چه منفعت است؟...

من که جامعه هستم، بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم.  
دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده  
می شود با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت  
است که خدا به بنی آدم داده است. تمامی کارهایی را که

زیر آسمان کرده می شود دیدم که اینک همه آنها بطلات و در پی باد زحمت کشیدن است!  
در دل خود تفکر نموده، گفت: اینک من حکمت را بغايت افزودم بيشتر از همگانی که قبل از من بر  
اورشليم بودند؛ دل من حکمت و معرفت را بسيار درياافت نمود. دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن  
حماقت و جهالت مشغول ساختم، پس فهميدم که اين نيز اتلاف وقت است.  
زيرا که در كثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بيفزايد حزن را می افزايد!  
من در دل خود گفت: الان خود را به عيش و عشرت بيازمايم، پس سعادتمندي را ملاحظه فا:  
اینك آن نيز بطلات بود. درباره خنده گفت که مجnoon است! و درباره شادمانی که چه می کند؟  
خواستم که بدن خود را به شراب بپرورم با آن که دل من مرا به حکمت ارشاد نماید؛ خواستم که  
حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکوست که آن را زیر آسمان در تمامی عمر خود  
به عمل آورند. کارهای عظیم برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تاکستان ها به جهت خود غرس  
نمودم. باغ ها و فردوس ها به جهت خود ساختم... غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان و گله ها بیش از  
همه کسانی که قبل از من در اورشليم بودند، کسب کردم. برای خود نقره و طلا جمع کردم... مغنان و  
معنیاه و لذات بنی آدم به جهت خود گرفتم... هر چه چشمانم آرزو می کرد از آنها دریغ نداشت و دل  
خود را از هیچ خوشی بازنشاشتم... پس به تمامی کارهایی که دست هایم کرده بود و به مشقتی که در  
عمل نمودن کشیده بودم نگریستم: اینک تمامی آن بطلات بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود!  
پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم... دیدم که برتری حکمت بر حماقت  
مثل برتری نور بر ظلمت است: چشمان مرد حکیم در سر وی است اما احمق در تاریکی راه می رود. با  
وجود آن دریافت کردم که بهر دوی ایشان یک واقعه خواهد رسید. پس در دل خود تفکر کردم که چون  
آنچه به احمق واقع می شود به من نیز واقع خواهد گردید پس من چرا بسیار حکیم بشوم و در دل خود  
گفت: که این نيز بطلات است.

هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود، چون که در ایام آینده هر دو فراموش  
خواهند شد. مرد حکیم چگونه می میرد، آیا نه مثل احمق؟ لهذا من از حیات نفرت دارم زیرا اعمالی که  
زیر آفتاب کرده می شود در نظر من ناپسند آمد، چون که تماماً بطلات و در پی باد زحمت کشیدن است.  
برای انسان نیکو نیست مگر آن که بخورد و بنشود و جان خود را از مشقت خوش سازد. این را  
نیز من دیدم که از جانب خداست. زیرا که فراوانی و تنگی از جانب خدا می آید: زیرا به کسی که در نظر  
او نیکوست، حکمت و معرفت و خوشی را می بخشد اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را

می دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پستدیده است بدهد!...

۱- نگارنده، به طرزی تخیلی، سلیمان را به روی صحنه می آورد. تأیید بطلات زندگی محدود به ابعاد زندگانی زمینی، به طور بارز نایاب است (ر.ك ۷۶ تا ۸۰).

۲- احساسات «جامعه» را با خاطرات ایوب مقایسه کنید (۲۰۶). نگارنده کتاب جامعه، در دید انتقادی خود نسبت به زندگی خیلی فراتر از ایوب پیش می رود زیرا، آنچه که در نظر ایوب خوشبختی به حساب می رفت، در نظر وی چیزی جز بطلات نیست. مع الوصف او فردی معتقد به خدا باقی می ماند زیرا اگرچه «ایام سعادت» نیز در نظرش فربی جلوه می کند، با وجود این می داند که گناه به بدینه منتهی می شود و این پذیرین حالت است!

۳- این صفحه را با مثل ثروتمند نادان (الوقا ۱۶: ۲۱-۲۱) مقابله کنید. وجود تشابه و تفاوت نهفته در دو متن در کجاست؟ در چه امری، بازشناسی بطلات مواهی زمین از سوی جامعه، روح پیهود را برای موعظة انجیلی مهیا می سازد؟ جامعه چه کم دارد تا بتواند بسان انجیل، خود را از احساس بیهودگی عالمگیر برهاند؟ (ر.ك. به کتاب: «پیروی از مسیح»، کتاب اول، فصل اول، بند اول).

۴- این مبحث یادآور برخی اندیشه های «پاسکال» در مورد بطلات زندگی، غم و اندوه و ترسیل به سرگرمی برای رهایی از کسالت می باشد (به عنوان مثال: چاپ لافوما، شماره های ۳۶، ۷۸، ۱۳۶، ۴۱۶، ۴۰۳، ۶۲۰). پاسکال از این مبدأ حرکت می کند تا انسان را به سوی عیسی مسیح که تنها اوست که مفهومی به زندگانی می بخشد، هدایت نماید. خداشناسی متجدد، بر عکس پاسکال، از آن رو که خدا و مسیح را نمی پنیرد، از همین نوع ملاحظات حرکت می کند تا به ناامیدی منتهی شود.

## اجتماع

۳۳۹ - جامعه ۴: ۹-۱۱؛ ۱۶-۱۱: ۵-۷

پس من برگشتی، تمامی ظلمی را که زیر آفتاب کرده می شود ملاحظه کردم: اینک اشک های مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده ای نبود و زور به طرف جفا کنندگان ایشان بود، اما برای ایشان تسلی دهنده ای نبود! پس من مردگانی را که قبل از آن مرد بودند بیشتر از زندگانی که تا به حال زنده اند آفرین گفتم. و کسی را که تا به حال بوجود نیامده است از هر دو ایشان بهتر دانستم چون که عمل بد را که زیر آفتاب کرده می شود ندیده است! و تمامی محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می باشد. آن نیز بطلات و در پی باد زحمت کشیدن است. برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای

عالمان نیست زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاقی واقع می‌شود...  
و نیز این حکمت را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود. شهری کوچک بود که مردان در آن  
قلیل‌العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آنرا محاصره نموده و سنگرهای عظیم بر پا کرد. و در آن  
شهر مردی فقیر حکیم یافت شد که شهر را به حکمت خود رهانید، اما کسی آن مرد فقیر را به یاد  
نیاورد. آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هر چند حکمت این فقیر را خوار شمردند و  
سخنانش را نشنیدند.

بدی هست که زیر آفتاب دیده‌ام مثل سه‌وی که از جانب سلطان صادر شود: جهالت بر مکان‌های  
بلند برافراشته می‌شود و دولتمندان در مکان اسفل می‌نشینند: غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل  
غلامان بر زمین روان.

این اندیشه‌ها را با قوانین کتاب امثال، در رابطه با زندگی اجتماعی مقایسه کنید (۲۴۶). به تمثیل آورده شده از سوی جامعه توجه  
نمایید: چنین سیک ادبی مختص انجیل نمی‌باشد (بر.ا. ۱۱۹، ۷۲، ۶۱ و ۱۹۲).

## پول

### ۳۴۰ - جامعه ۵:۹-۱۶

آن که نقره را دوست دارد، از نقره سیر فی‌شود و هر که توانگری را دوست دارد، از دخل سیر  
فی‌شود!- این نیز بطلت است. چون نعمت زیاده شود، طفیلی‌ها نیز زیاد می‌شوند! به جهت مالکش چه  
منفعت است؟ تنها این که آنرا به چشم خود می‌بیند.  
خواب عمله شیرین است. خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولتمند او را نمی‌گذارد که  
بخوابد.

بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم: دولتی که صاحبیش آن را برای ضرر خود نگاه داشته  
بود. آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد، اما چیزی در دست خود نداشت. چنان که از رحم  
مادرش بیرون آمد، همچنان برنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت  
که بدهست خود ببرد. این نیز بلای سخت است که از هر جهت چنان که آمد همچنین خواهد رفت و او را چه  
منفعت خواهد بود از این که در پی باد زحمت کشیده است؟ و تمامی ایام خود را در تاریکی می‌خورد و  
با بیماری و خشم بسیار محزون می‌شود.

متن فوق را با قوانین کتاب امثال در مورد ثروت مقایسه کنید (۲۴۷، ۲۴۶).

## پاداش

۳۴۱ - جامعه ۱۵:۷ - ۱۰:۸ - ۱۴

این همه را در روزهای بطالت خود دیدم، مرد عادل هست که در عدالت‌ش هلاک می‌شود و مرد شریر هست که در شارتش عمر دراز دارد...

همچنین دیدم که شریران دفن شدن و آمدن و از مکان مقدس رفتند به شهری که در آن چنین عمل نمودند! این نیز بطالت است! چگونه فتوا بر عمل بد بهزودی مجرماً شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بد کرداری جازم می‌شود: گناهکار صد مرتبه شرارت می‌ورزد و عمر دراز می‌کند. معهذا می‌دانم که: «برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادتمندی خواهد بود»؛ اما «برای شریر سعادتمندی نخواهد بود و مثل سایه عمر دراز نخواهد کرد، چون که از خدا فی ترسد». بطالتی هست که بر روی زمین کرده می‌شود یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شریران واقع می‌شود و شریران اند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می‌شود، پس گفتم که این نیز بطالت است!

این متن را با مبانی ایمانی موجود در امثال (۲۵۰) و در برخی مزامیر (۳۱۳) مقایسه کنید: جامعه همچون ایوب، در کار انتقام‌داد است (۲۶۴، ۲۶۵)، اما آیا لحن هر دو کتاب یکی است؟

## درباره مرگ

۳۴۲ - جامعه ۱۱:۷ - ۱۰:۷ - ۱۱:۹ - ۸

همه چیز برای همه کس مساوی است، برای عادلان و شریران یک واقعه است، برای خوبیان و طاهران و نجسان، برای آن که خود را وقف می‌کند و برای آن که خود را وقف نمی‌کند؛ چنان که نیکانند همچنان گناهکارانند و آن که قسم می‌خورد و آن که از قسم خوردن می‌ترسد مساوی اند. در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می‌شود؛ و این که دل بنی آدم از شرارت پر است و مادامی که زنده هستند دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می‌پیوندند. زیرا برای آن که با تمامی زندگان می‌پیوندند امید هست و «سگ زنده از شیر مرد بهتر است! زانرو که

زندگان می دانند که باید بپرند اما مردگان هیچ نمی دانند؛ برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش می شود. هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان حال نابود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هر آنچه زیر آفتاب کرده می شود نصیبی نخواهد بود...

البته روشنایی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو است. هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یادآورد چون که بسیار خواهد بود؛ پس هر چه واقع می شود بطالت است.

ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانیت دلت تو را خوش سازد؛ در راههای قلب و بر وفق رؤیت چشمانست سلوک غا، لیکن بدان که سبب این همه، خدا تو را به محکمه خواهد آورد. پس غم را از دل خود بپرون کن و بدی را از جسد خویش دور غا، زیرا که جوانی و شباب بطاطل است!

پس آفریننده خود را در روزهای جوانیت ببیاد آور، قبل از آن که روزهای بلا برسد و سالهایی که بگویی: «مرا از اینها خوشی نیست!»؛ قبل از آن که آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگرد؛... قبل از آن که مفتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبو نزد چشم خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد؛ و خاک بزمین برگرد به طوری که بود و روح نزد خدا که آنرا بخشیده بود رجوع نماید.

باطل اباظلیل، جامعه می گوید، همه چیز بطالت است!

۱- این حس تلخی که در برابر مرگ به جامعه دست می دهد ناشی از چیست؟ آیا ایمان وی برای این که مفهوم زندگی و مرگ را درک کند، فاقد اصلی ترین باورها نمی باشد؟ کدام باورها؟ چنین حالتی را با وضعیت رفتاری ایوب (۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲) و مزمور نگاران مقایسه کنید (۳۰۵-۳۱۳ تا ۳۱۶).

۲- آیا موقعیت اخلاقی «جامعه» در سطح موقعیت اخلاقی مزمور نگاران می باشد (۳۱۴)؛ اگر شادی ناشی از محبت به خداوند را در نمی باید، آیا جزو شکاکیون، خدانشناسان و یا دهربی منهبان است؟ آیا وی، شریعت را نمی می کند؟ آیا رفتار او در سطح انجیل هست؟ چرا؟ (مقایسه کنید با لوقا ۱۲: ۱۹).

## ۲- کتاب طوبیت<sup>۱</sup>

کتاب طوبیت، روایت بنا کننده ای است (هاگادا) که به طرز ماهرانه ای تنظیم گردیده است. هدف مؤلف آن آموزش تاریخ نبوده، بلکه قصدهش این است که در قالبی ملموس و با نگارشی منطقی، درس هایی از اخلاق و منذهب را ارائه دهد.

۱- نخستین ترجمة فارسی

## عادل تحت آزمایش

طوبیت یکی از افراد بنی اسرائیل است که پس از ویرانی سامرہ به سرزمین آشور تبعید می‌شود. وی در تبعید نیز نسبت به خداوند و شریعت او وفادار باقی می‌ماند. او که در دوران سلطنت سناخربن تحت تعقیب و آزار بود، بهنگام سلطنت اسرحدون از لطف پادشاهی برخوردار می‌گردد. اما آزمایشات نوینی در انتظارش بود. از آنجا که قانون اجرای مراسم سوگواری را در مورد یهودیان منع کرده بود، طوبیت به مقابله با آن می‌پردازد. وی چنین سخن می‌گوید:

۱۲-۱: ۳۴۳ - طوبیت

به هنگام عید پنطیکاست ما، شام نیکویی مهیا شده بود. در جای خود نشستم و خوانی پر از خوراکی‌ها برایم گستردۀ شد. پس به پسرم طوبیاس گفتم: «فرزنندم، به جستجوی فقیری از بین برادران تبعیدی‌مان در نینوا برو، فقیری که دلی ایمان دار باشد تا غذا را با من صرف کند. فرزندم، در انتظار بازگشت تو هستم.» پس طوبیاس به جستجوی فقیری از بین برادرانم، بیرون رفت، اما بازگشت و گفت: «پدر!» پاسخ دادم: «بله فرزندم؟» او گفت: «پدر، شخصی از قوم ما در اینجاست که کشته شده است، او را خفه کرده‌اند و در میدان بازار اندخته اند و هنوز هم در همانجاست.» غذایم را دست نخوردۀ باقی گذاشت، از جا گستم. مرد را از میدان بلند کرده، در اتاقی نهادم تا به‌هنگام غروب آفتاب او را دفن کنم...»

وقت غروب آفتاب رفتم و حفره‌ای کنده، مرده را دفن کردم. همسایگانم با خنده می‌گفتند: «اینک او دیگر نمی‌ترسد!» باید خاطر نشان ساخت که برای همین موضوع، جایزه‌ای برای سر من تعیین شده بود. پس چنین می‌گفتند: «بار اول فرار کرد و حال بار دیگر به دفن مردگان می‌پردازد!» آن شب حمام گرفته، به حیاط رفتم و کنار دیوار حیاط دراز کشیدم. از آنجا که هوا گرم بود صورتم را نپوشانده بودم و نمی‌دانستم که بالای سرم، گچشگ‌ها در دیوار لانه کرده بودند. فضله گرم به چشمانم ریخت و لکه‌های سفیدی ظاهر شد، لذا مجبور شدم که برای معالجه نزد طبیبان بروم. هر چه بیشتر مرهم بر چشمانم می‌نهادند، لکه‌ها بیشتر آزارم می‌دادند تا اینکه سرانجام دچار نابینایی کامل شدم. مدت چهار سال از بینایی محروم گشتم...

در اين هنگام، زنم «حنا» کار روزمزد گرفته بود. پشم مى ريسيد و سفارش برای پارچه بافي دریافت مى کرد. بر حسب سفارشات، وجه لازم به او پرداخت مى شد...

۱- رفتار طوبیت را با آرمان نبوی (۲۸۴)، رفتار ایوب (۲۶۷) و تعالیم انجیلی (متی ۲۵: ۳۴-۳۶) مقایسه نماید.

۲- تجربه طوبیت را با تجربه ایوب (۲۵۵) و با اندیشه های کتاب جامعه (۳۴۱) مقایسه کنید. کتاب طوبیت نیز در مورد رنج عادلان تأمل خواهد نمود اما آن را به عنوان به بوته آزمایش نهادن صبر و وفاداری ایشان نسبت به شریعت تلقی خواهد کرد (ار.ک. ۱۵).

## نياشي دوگانه

«حنا» به ازاء دستمزد کارش، علاوه بر پول، بزرگالهای نیز دریافت می دارد. طوبیت از روی احتیاط از زنش درخواست نمود که بزرگاله را پس بدهد مباداً که مال دزدی باشد. «حنا» وی را به درشتی پاسخ می دهد:

## ۳۴۴ - طوبیت ۳

حنا پاسخ داد: «فقیر نوازی های تو کجا هستند؟ کارهای نیک تو کجا هستند؟ همه می دانند که چه ثمری نصیب تو گشته است!» جانم ملول گشته، آه کشیدم و گریستم و این دعای شکوه آمیز را آغاز کردم:

«ای خداوند، تو عادل هستی و تمامی اعمالت منصفانه هستند.

تمامی طریق های تو رحمت و راستی است و تو داور جهان هستی.

و اکنون، ای خداوند، مرا به یادآور و بر من نظر بیفکن!

مرا به خاطر گناهانم و غفلت هایم تنبیه منما و نه به خاطر غفلت های پدرانم!

زیرا که همه در برابر تو گناه کرده، از حکامت سریپچی فوده ایم...

و اکنون، تمامی داوری های تو حقیقت دارند،

وقتی که با من مطابق خطاهایم و خطاهای پدرانم سلوک می غایی.

زیرا که از دستورات تو پیروی نکرده و به حضور تو در راستی راه نرفته ایم.

و اکنون با من مطابق میل خود رفتار کن، مرا از هستی ساقط گردان!

می خواهم که از جهان رها شده، به خاک بپیوندم،

زیرا که موت برای من از زندگی بهتر است.

مرا بی جهت سرزنش کرده اند و درد جانکاهی از آن به من دست داده است.

خداوندا، منتظرم تا تصمیم تو مرا از این آزمایش برهاند.

بگذارد که به جهان باقی بروم، ای خداوند، روی خود را از من مگردان!

زیرا که مردن برای من بهتر است از این که زندگی خود را در برابر دردی جانگرا سپری

سازم،

از طرفی از شنیدن توهین، به ستوه آمده ام...»

از این قسمت به بعد، در قالبی غیر شخصی ادامه می یابد:

همان روز، واقع شد که سارا دختر رعوئیل، ساکن اکباتان در کشور ماد، ناسزا های کنیز پدرش را خطاب به خود شنید. باید دانست که سارا هفت بار شوهر کرده و هر بار «ازموداوس» شریرترین دیوها، شوهران وی را یکی پس از دیگری بکشت... آن روز وی غصه دار شده، بگرسیت و به اتاق پدرش رفت و چنین دعا نمود:

«متبارک باد خدای رحمت! نام تو تا ابدالا باد متبارک باد!

و اعمال تو تو را در جهان ابدی حمد گویند!

و اکنون چهره خود را بلند کرده و چشمانم را به سوی تو برمی گردانم...

تو می دانی ای خداوند که من ظاهر باقی مانده ام.

هرگز در لهو لعب سفیهانه شرکت نمیستم، با مردان سبکسر معاشرت نداشته ام. اگر راضی شدم که شوهری بگیریم، نه از روی شهوت بلکه از بیم تو بوده است. در این حالت یا من سزاوار آنها نبوده ام یا این که شاید آنها لایق من نبودند. از طرفی هم ممکن است که مرا برای شوهر دیگری در نظر گرفته ای؟...»

هفت شوهر را از دست داده ام، پس چرا باید باز هم زندگی کنم؟

تمنا دارم که جان مرا بگیری، بر من رحم فرما!

دیگر فی خواهم که ناسزا بشنوم.»

این بار، دعا های هر دوی آنها در حضور جلال خداوندی مستجاب گردید و رفائل برای دلجویی هر دو آنها فرستاده شد.

برخی از قسمت هایی که به این متن اضافه گردیده است تنها در ترجمه لاتین کتاب موجود است. در اینجا سه مضمون اساسی کتاب

را می باییم:

- ۱- مضمون دعای مستجاب شده: دعای طوبیت دعای توبه است (ر.ا. ۲۹۲، ۲۹۵). حال آن که دعای سارا دعای حمد و ستایش است (ر.ا. ۳۲۲ تا ۳۲۴). عبارات مربوط به آینین نیایش بعنوان چارچوبی برای دعای شخصی آنها بدکار رفته است.
- ۲- مضمون ازدواج بر حسب شریعت خداوند، به طرزی پرهیزگارانه درک شده است. سارا سرانجام شوهری را که خداوند برای او اراده نرموده است، می‌یابد.
- ۳- مضمون فرشته و دیو، حضور و فعلیت آنها، همچنین نزاع ایشان، تشکیل دهنده پشت صحنه رازگونه زندگانی آدمی است. نامهایی که بدیشان اطلاق شده است جنبه سمبولیک دارد: رفائل به معنی «خدا شفا می‌دهد» و از موداوس، شاید به معنی «آن که هالک می‌کند» باشد (مقایسه کنید با ۱۸، ۲۵۵).

## توصیه‌های پدرانه

### ۳۴۵- طوبیت ۴

در آن روز طوبیت به فکر پولی افتاد که به جبیل در کشور ماد سپرده بود و با خود گفت: «اکنون که مرگ را طلبیده‌ام، بهتر است که طوبیاس را خوانده، قبل از مرگ، وی را از این وجه آگاه گردانم.» او طوبیاس را نزد خود خواند و چنین گفت:

«هر آینه مُردم، کفن و دفنی مناسب برایم ترتیب ده. به مادرت احترام بگذار و هیچ روزی از زندگی‌ات او را رها مکن. آنچه را که خواهایند اوست انجام بده و خاطر وی را به هیچ وجه مکدر مساز. ببیاد داشته باش فرزندم که هنگامی که در رحمش بودی، از برای تو خطرات بسیاری را متحمل شده است. هرگاه درگذشت، وی را در همان قبر نزد من دفن نما.

«فرزنند، هر روز خداوند را به یاد داشته باش. به گرد گناه مگرد و از فرمان‌های خداوند سرپیچی منما. هر روز از زندگی‌ات اعمال نیکو بجا آور و در طریق‌های بی‌انصافی گام مگذار. زیرا که اگر امین باشی در تمامی کارهایت موفق خواهی بود مانند تمام کسانی که عدالت را بجا می‌آورند.

از دارایی‌ات به فقرا بده. هرگز روی خود را از هیچ فقیری مگردان و خداوند نیز چهره خود را از تو نخواهد گردانید. بر حسب آنچه داری صدقه بده: اگر زیاد داری، بیشتر بده؛ اگر کم داری، کمتر بده، اما در دادن صدقه تردید منما. بدین ترتیب است که گنج نیکوبی برای روز احتیاج خواهی اندوخت. زیرا که صدقه از موت رهایی می‌بخشد و مانع از رفتن به ظلمات می‌شود.

«فرزنند، از هرگونه انحراف بپرهیز. زنی از صلب پدرانت بگزین. زنی بیگانه، خارج از قبیله

پدرت مگیر زیرا که ما فرزندان انبیا هستیم...

«مزد کسانی را که برای تو کار می‌کنند به فردا واگذار مکن، بلکه فوراً آن را بپرداز. اگر خداوند را خدمت کنی پاداش آن را خواهی یافت... آنچه را که نمی‌پسندی که در حق تو بکنند در حق هیچکس روا مدار. تا سرحد مستی شراب منوش و بی‌بند و باری رفیق طریق تو نباشد.

«به کسانی که گرسنه‌اند از نان خود بده و به کسانی که برنهاند از لباس‌هایت ببخش... و هرگاه که صدقه می‌دهی، تأسف در چشمانت دیده نشود...

«از مشورت هر فرد حکیمی سود بجو و هیچ رأی مفید را خوار مدار. در هرگونه شرایط، خداوند را متبارک خوان و از او بخواه که طریق‌های تو را هدایت نماید تا راه‌هایت و برنامه‌هایت به سرانجامی نیکو منتهی شوند. زیرا که حکمت به هر قومی داده نشده است: این خداوند است که هر نعمتی را عطا می‌کند. به دخواه خود، بلند می‌کند و یا تا عمق اقامتگاه مردگان پست می‌گرداند. و حال ای فرزندم این توصیه‌ها را به خاطر بسپار و مگذار که از لوح قلبت پاک شوند...»

به سهولت می‌توان دریافت که این پندهای اخلاقی، درس‌هایی است که از سرگذشت پدرسالاران (۱۱)، شریعت موسی (۳۷) تا امثال (۲۶۶ تا ۲۵۲)، ایوب (۲۶۷)، بربخی نویشته‌های نبوی (۲۸۶) و مزمیز (۳۱۳) گرفته شده است و تأکید وینه ای بر روی شفقت و نیکوکاری دارد.

این در واقع مقدمه‌ای است بر اصول اخلاقی انجیل (متی: ۵: ۲۵؛ ۳۵-۳۶؛ لویسا: ۱۰: ۳۰-۳۷) و اصول اخلاقی پولس قدیس (رومیان ۱۳-۱۲؛ دوم قرنیان ۸؛ افسسیان ۴: ۲۵ تا ۲۰؛ کولسیان ۳: ۱ تا ۴؛ عبرانیان ۱۳) که از بسیاری لحاظ مکمل آنها خواهد بود (آن جوانب کدامند؟).

## فرشته نگهبان

طوبیت، پرسش را نزد جینیل به ری در کشور ماد می‌فرستد. طوبیاس که در صدد یافتن راهنمایی بود، به رفانیل فرشته برمی‌خورد که خود را تحت نام عزاریا به وی معرفی می‌نماید. پدر نیز وی را به عنوان رفیق راه پرسش می‌پنیرد.

## ٣٤٦- طوبیت ۵- ۶

فرشته وارد خانه شد و ابتدا طوبیت وی را سلام گفت و فرشته، با آرزوهای خوشبختی پاسخ او را داد. طوبیت گفت: «آیا بار دیگر روی خوشبختی را خواهم دید؟ من کور هستم و دیگر درخشش آسمان را نمی بینم، در تاریکی غوطه ور شده ام، مانند مردگانی که با نور بیگانه شده اند. مثل زنده بگوری هستم که صدای افراد را می شنود اما نمی تواند آنها را ببیند.» فرشته به وی گفت: «اعتماد داشته باش! چیزی نخواهد گذشت که خداوند تو را شفا خواهد داد. اعتماد داشته باش!»

ترتیب کارها داده شد و طوبیاس به پدر و مادر خود پدرود گفته، به همراه عزاریا روانه سفر گردید. در کنار رود دجله با زحمتی زیاد ماهی بزرگی را می گیرد که چیزی نماند بود که پای وی را ببلعد.

طوبیاس از عهده ماهی برآمد، آنرا به کنار رود کشید. فرشته به وی گفت: «شکم ماهی را باز کن و کيسه صfra، قلب و جگر آن را ببرون بکش و به کناری بگذار. سپس اندرونش را بدوز بیانداز، زیرا که کيسه صfra، قلب و جگر درمانهای مفیدی هستند»... طوبیاس پرسید: «برادر عزاریا، در صfra و دل و جگر ماهی چه درمانی نهفته است؟» وی پاسخ داد: «دل و جگر ماهی را که بسوزانند، دود آن در مورد مرد یا زنی که دیو یا روح پلیدی آنها را آزار می دهد بکار می رود؛ بدین ترتیب هرگونه ناراحتی ریشه کن می شود، بی آن که اثری از خود به جای گذارد. اما در مورد کيسه صfra، به عنوان مرهم برای چشمانی که لکه های سفید بر روی آنهاست، مورد استفاده قرار می گیرد...»

## ازدواج طوبیاس

همین که به نزدیک اکباتان در کشور ماد می رستند، عزاریا با همراه جوان خود درباره رعوئیل، خویشاوند آنها و سارا دخترش صحبت می کند: «دختری است عاقل، شجاع، بسیار مهربان و عزیز پدر». عزاریا به طوبیاس توصیه می کند که آن دختر را به همسری ببرگزیند؛ اما او داستان تلخ هفت شهر سابق آن دختر را به دوستش یادآور می شود: اگر او نیز به همان طریق درگذرد، چه کسی کفن و دفن پدر و مادرش را انجام خواهد داد؟

## ٣٤٧- طوبیت ۶- ۸

«گوش فرا ده تا تو را نشان دهم که چه کسانی مقهور دیو می شوند؛ آنانی که به هنگام ازدواج،

خداوند را از ضمیر خود دور کرده، خود را به غراییز خویش می‌سپارند طوری که عقل و منطق ایشان به حد عقل اسب و قاطر نزول می‌کند، در این حالت دیو قوی تر از ایشان است. اما تو، وقتی که ازدواج کردی... دختر جوان را در بیم خداوند بگیر؛ چراغ راه تو، عشق به فرزندان باشد تا غریزه، تا بتوان بدین ترتیب، برکت مخصوص خاندان ابراهیم را از برای فرزندات بهدست آوری (این قسمت تکملهٔ سنتی محفوظ در ترجمهٔ لاتین کتاب مقدس می‌باشد).

پس ای برادرم به من گوش فرا ده. از این دیو مهراس و آن دختر را بگیر. تضمین می‌کنم که همین امشب او را به زنی به تو خواهند داد. فقط هنگامی که وارد اتاق شدی، دل و جگر ماهی را بگیر و اندکی از آن را بر روی اخگرهای بخور بگذار. وقتی که بوی آن بلند شد، دیو آن را استشهام کرده، خواهد گریخت و دیگر خطر این نخواهد بود که او را در اطراف دختر جوان بیابند. سپس، به هنگام وصلت، هر دوی شما برای نیایش برخیزید. از خداوند آسمان بخواهید که فیض و حمایت خویش را به شما عطا کند. ترس به خود راه مده. او از ابتدا نصیب تو بوده است. او از تو پیروی کرده و شرط می‌بندم که برایت فرزندانی به دنیا خواهد آورد که برایت همانند برادر خواهند بود. تردید به خود راه مده! وقتی که طوبیاس سخنان رفائل را بشنید و دانست که سارا، خواهر وی و خویشاوند خانواده پدر وی است، نسبت به او چنان علاقمند شد که دیگر نتوانست دل از او برگیرد.

کلمهٔ خواهر که در این متن به سارا اطلاق شده است، معنای اصطلاح انگلیسی، نظیر برادران عیسی (مرقس ۳: ۳۵-۳۱: ۶-۱) -

۳: بیوختا ۷-۲: ۱۰-۱۰) را آشکار می‌سازد.

استقبالی که از طوبیاس در منزل رعویل به عمل امد و درخواست ازدواج، صحنه‌های دلپذیری سرشار از احساسات خانوادگی و هیجان نهفته، می‌باشند. طوبیاس، نگرانی‌های پدر دختر را آرامی می‌بخشد و عقد ازدواج جاری می‌گردد. تمامی خانواده به شادمان می‌پردازند و بعد از آن، والدین، زوج جوان را به اتاق زفاف راهنمایی می‌کنند.

در این وقت والدین از اتاق خارج شده، در را بستند. طوبیاس از تخت برخاست و به سارا گفت: «برخیز خواهرم؛ باید که هر دو دعا کنیم و از خداوندان بخواهیم که فیض و رحمت خویش را بهما عطا کند.» سارا برخاست و هر دو دست به دعا برداشت تا تحت حمایت قرار گیرند. طوبیاس چنین آغاز کرد:

«تو مبارک هستی، ای خدای پدران ما، نام تو مبارک است تا ابدالاً باد!

باشد که آسمان‌ها و تمامی مخلوقات تو را حمد گویند، تا ابدالا باد!  
تو ادم را آفریدی و حوا را آفریدی تا برای او کمک و تکیه‌گاهی باشد، - نسل انسانی  
از این دو بوجود آمد.

این تو بودی که گفتی: خوب نیست که آدم تنها بماند، پس برای او کمکی شبیه به خود  
او بیافرینیم! و اکنون، هدف از گرفتن خواهرم، لذت جویی نبوده بلکه با قلبی خالص  
این کار را انجام می‌دهم.  
به او و به من رحم نما و ما را با هم به پیری رسان! «  
و هر دو ایشان گفتند: «آمین! آمین!»

طوبیاس به مدد ماهی، مراسم بیرون کردن دیو را به انجام رسانید و رفائل «از موداوس» را به بند کشید (شیوه‌ای تجسسی برای  
نشان دادن شکست دیو). اما رعوئیل همچنان نگران بود: وی شبانه و در خفا، گوری کند تا اگر مرد جوان به مانند همسر قبلی  
درگذرد، وی را به کار آید... بامدادان کنیزی را فرستاد تا از حال ایشان خبر آورد. کنیز دید که طوبیاس و سارا به خوابی عمیق فرو رفته  
اند. رعوئیل شکر خدای را به جا آورده، گور را داد تا پیر کنند. او طوبیاس را خبر داد که تا چهارده روز میزانش می‌باشد: و این مدت  
زمان از برای جشن عروسی بود. در این روایت میانی این مربوط به ازدواج را تجزیه و تحلیل نمایید: هدف و ویژگی هایش (اظهار  
انحال ناپذیری، وفاداری، باروری)؛ مناسک اساسی آن (عقدی مطابق احکام)؛ روحیه‌ای که زیننده آن است و مناسب ویژگی مظهر و مقدس  
آن می‌باشد؛ منشاء الهی آن؛ نقش دعا در زندگی زناشویی؛ ارزش طاهر کننده آن در صورتی که با شیوه‌ای مظلوم پذیرفته و بجا آورده  
شود.

مقایسه کنید با شماره‌های ۴، ۱۸۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۷۳۳. و در عهد جدید: متی ۵: ۳۳-۳۱؛ ۱۹: ۹-۴؛ اول قرنیان ۷: افسسیان ۶-۲۱.

مع الوصف، قابل توجه است که در کتاب طوبیت، ازدواج هنوز جزو رازهای مقدس نبوده و بر حسب آداب زمان، این بر عهده پدر  
است که دخترش را شوهر بدهد. (آیا در زمان فعلی، کلیسا به مراتب سخت‌گیرتر نمی‌باشد؟).

## بازگشت

در حالی که رفیق راه طوبیاس، نزد جینیل می‌رود، والدین مرد جوان از غبیت طولانی وی نگران می‌شوند. سرانجام مسافران راه

بازگشت را در پیش می‌گیرند و از کاروان کوچکی که سارا را با خود به همراه می‌آورد، جلو می‌افتد.  
**۳۴۸ - طوبیت ۱۱-۱۲**

هنا نشسته بود و جاده را زیر نظر داشت تا ببیند که پسرش از کدام سو خواهد آمد. از پیش دانست که هم اوست و به پدر گفت: «پسرت به اتفاق رفیقش هم اینک می‌رسد.» مادر به استقبال پسر شتافت و خود را به گردن او آویخت و گفت: «اکنون مرگ را پذیرا هستم زیرا که تو را دوباره دیدم!» و شروع به گریستن نمود. طوبیت برخاست؛ با وجود این که نمی‌توانست تعادل خود را حفظ کند، موفق شد از در حیاط بگذرد. طوبیاس به استقبال او شتافت. در حالی که پدر را محکم گرفته بود، در چشمان وی دمید و گفت: «پدر، اعتقاد داشته باش!» سپس مرهم را بر روی چشمانش نهاد و مدتی آن را گذاشت تا باند و سرانجام، با هر یک از دو دست، قطعه کوچکی از پوست را از گوشۀ چشمانش برداشت. در این وقت پدر به گردن پسر آویخت و گریست و با صدای بلند گفت: «تو را می‌بینم، پسرم، نور چشمانم!» و گفت: «متبارك باد خداوند! نام عظیم او متبارك باد! متبارك باد تمامی فرشتگان! نام عظیم او متبارك باد تا ابدالاباد! زیرا که مرا گویید و بر من ترحم نمود و اکنون پسرم طوبیاس را می‌بینم!»

بازگشت، درمان طوبیت و آمدن سارا، این همه، موجبات شادی بسیار عظیمی بود. در پایان روزهای جشن، صحبت بر سر پرداخت حق الزحمة عزرا بیاست.

در این وقت رفائل، هر دوی آنها را به کناری کشید و گفت: «خداوند را حمد گویید و او را در برابر تمامی زندگان تمجید نمایید. حمد گویید و نام او را بسرازید. به همگان، کارهای خداوند را آن گونه که سزاوار است بشناسانید و هیچگاه از سپاسگزاری وی خسته نگردید. پنهان نگاهداشت راز شاه، شایسته است اما اعمال خداوند را باید آشکار کرده، منتشر نمود...»

بدانید، هنگامی که تو و سارا در حالت نیایش بودید، این من بودم که استدعای شما را به حضور جلال خداوندی خواندم. همین طور هنگامی که تو، مردگان را دفن می‌کردی. زمانی که تو بی تردید، خوان غذا را ترک گفتی تا مرده ای را دفن کنی، من فرستاده شدم تا ایمان تو را در بوته آزمایش گذارم؛ و خداوند مرا فرستاد تا تو و عروست سارا را همزمان برکت دهم. من رفائل هستم، یکی از هفت فرشته ای که همواره آماده‌اند تا به درگاه جلال خداوندی داخل شوند.»

هر دوی آنها را ترس فرا گرفت. لذا سجده کرده و بسیار هراسناک شدند. اما رفائل بدیشان گفت: «ابدًا نترسید، آرامش با شما باد! خداوند را برای همیشه حمد گویید. اما من، هنگامی که با شما بودم،

حضور من از من نبوده بلکه اين از خواست خداوند بود: اين اوست که باید در تمام طول روزها او را حمد گویید... من به سوی آن که مرا فرستاد می‌روم...» و او صعود کرد. هنگامی که سر برافراشتند، رفائيل دیگر رؤیت نشد. پس خداوند را با سرودها حمد گفت، به خاطر پدید آوردن چنین شکفتی‌هایی از وی سپاسگزاری نمودند: آیا فرشته خداوند بر ایشان ظاهر نگشته بود؟

- ۱- شفای طوبیت به عنوان امری معجزه آسا توصیف نشده است: چرا که پسر او به راز دارویی از طب تجربی دست یافت. با این حال این امر محبتی از سوی پیوردها کار بدشمار می‌رود که پیر مرد را سپاسگزار آفریننده‌اش می‌گرداند (و همیشه این چنین است!).
- ۲- به داده‌های جدید در مورد نقش فرستگان در رابطه با آدمیان توجه نمایید. این متن را می‌توان با متکتاب پیدا کرد: مکاشفه باب ۳:۸-۴ و دعای آیین عشاء ریانی در کلیسا. مقابله نمود. بارگاه الهی شاید در اینجا از روی نمونه درباره‌ای مشرق زمین مجسم گردیده است. باید به خاطر آورده که در شرق کهن، ارقام دارای معانی سمبولیک می‌باشند، به ویژه رقم «هفت» (یا رقم کامل). در مورد جلال خداوندی به شماره ۱۹۳ رجوع شود. منظور از این اصطلاح خود خداوند است. در شماره ۳۳۲، چکیده‌هایی از غزل طوبیت را مشاهده فرمایید.

\* \* \*

## فصل بیست و یکم

### تعلیمات بن سیراخ

بین سال ۲۰۰ الی ۱۸۰ ق.م.، عیسی بن سیراخ<sup>۱</sup> در مجموعه‌ای، حاصل اندیشه‌ها و تجربه خویش را گردآورده است. نام کتابش معمولاً «الکزیاستیک»<sup>۲</sup> یا حکمت بن سیراخ خوانده می‌شود که فهرستی واقعی از حکمت سنتی است که دو جریان احکام تورات و امثال سلیمان در آن درهم می‌آمیزند.

#### ۱- حکیم و حکمت

#### در مدح کاتب

کاتب، مرد حکمت است. همچنین در روزگار بن سیراخ به فردی اطلاق می‌شود که در زمینه متون مقدس مجرب بوده، آن را به دیگران توضیح می‌دهد. تصویری را که بن سیراخ از کتاب ارائه می‌دهد، ما را با کمال مطابق آشنا می‌سازد که خود وی بدون شک، سعی در تحقیق آن داشت. او به طرزی ملموس از این «عالمان شریعت» که در مکاتبی تعلیم یافته‌اند که نقش بزرگی در انجیل ایفا خواهند کرد، سخن می‌راند. فراموش نباید کرد که پولس قدیس، پیش از روی آوردن به مسیحیت، بر جای پای ایشان حرکت می‌کرده است.

#### ۳۴۹ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱۰-۲:۳۹

کاتب اندیشه خود را بر آن می‌دارد که در مورد شریعت خداوند متعال تعمق نماید.  
درباره حکمت قدمًا تحقیق کرده، نبوت‌ها را مطالعه می‌نماید،  
گفتار مردان بزرگ را محفوظ داشته، در ظرافت‌های تمثیل‌ها مشکافی می‌کند،  
معنی پنهان امثال را جستجو کرده، با معماهای کلمات قصار آشنا می‌شود.

۱- نخستین ترجمه به فارسی

Siracide-۲

Ecclesiastique-۳

به سرزمین بیگانه سفر می کند و به تجربه، نیکی و بدی انسانی را درمی یابد.  
سعی در جستجوی آفریننده خود دارد و جان خود را به سوی خدای متعال برمی افرازد...  
اگر خداوند متعال عقیده‌ای نیکو درباره وی داشته باشد، سرشار از روح فطانت  
خواهد شد.

سخنان حکیمانه از وی جاری شده، در دعای خویش حمد و سپاس خداوند را بجا  
می آورد.

رأی و دانش خود را تحت اختیار داشته، بر روی رازهای خداوند تعمق می نماید.  
تعلیمی حکیمانه ارائه می دهد و فخر خود را در شریعت خداوند می نهد.  
بسیاری، فطانت وی را خواهند ستود و نام وی هرگز فراموش نخواهد شد.  
خاطره وی محو نخواهد شد و شهرت او نسل به نسل زنده خواهد ماند.  
اجتماع، حکمت او را نقل خواهد کرد و مجامع، حمد او را با شکوه تمام خواهند  
سراييد...

لعن و نفرین عیسی نسبت به «کاتبان» و «عالمان شریعت» نشان می دهد که در زمان او، روح برجخی از این افراد سخت شده،  
معطوف به موازین تصاویر می گردد تا موازین حکمتی، این امر، همان انحراف شغلی است که نزد افرادی که عادت به بررسی متون را  
داشتند، پدید می آید. البته فراموش نباید کرد که کاتبان، راهنمایان روحانی بودند که یهودیت را در وفاداری به مکافثة الهی نگاه  
می داشتند، و در زمرة آنان، کسانی هم بودند که زندگی شان کاملاً منطبق با تصویری بود که بن سیراخ ار آنها به دست داده است.

## حکمت و ترس از خدا

۳۵۰ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱۴: ۲۶-۲۸

آغاز حکمت، بیم خداوند است:

برای ایمان داران، دریطن مادر شکل می گیرد؛

با آدمیان، آشیانه ای جاودانه ساخته،

که در نسل ایشان باقی می ماند.

تمامیت حکمت، بیم خداوند است:

انسان‌ها را از ثمرات خود سیر خواهد گرداند.  
 تمام خانه ایشان را از چیزهای خواستنی انباشته خواهد کرد،  
 و انبارهای شان از محصولات آن پر خواهند گشت.  
 تاج حکمت، بیم خداوند است:  
 که صلح و فراوانی را شکوفان کرده،  
 زیادتی مهارت و نور دانش را جاری می‌سازد،  
 و جلال کسانی را که آن را در اختیار دارند می‌سراید.  
 ریشهٔ حکمت، بیم خداوند است،  
 و شاخه‌های آن، طول عمر است.  
 خواهان حکمتی؟ احکام را بجا آور،  
 و خداوند تو را به آن آراسته خواهد گرداند.  
 زیرا که بیم خداوند همان حکمت و دانش است،  
 آنچه که وی را خوشایند است، وفاداری و ملاطفت می‌باشد،  
 از بیم خداوند روی مگردان،  
 و با قلبی ریاکار به نزد او میا!...

مقایسه کنید با شماره‌های ۲۵۲ و ۲۵۳. حکیم در اینجا، حکم سنتی «بیم خداوند، سرآغاز حکمت است را تشریح کرده، بسط می‌دهد. در میان بنی اسرائیل، سلوک منهی، پایهٔ اخلاقی است.

### حکمت، سرچشمۀ سعادت

۳۵۱ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱۴: ۲۰ تا ۶: ۱۵

خوشابه‌حال کسی که دربارهٔ حکمت تعمق نموده، بر دانش تکیه می‌کند؛  
 در دل خود راه‌هایش را ملاحظه کرده، به طریق‌هایش توجه می‌نماید.  
 کسی که حکمت را مانند یک ناظر دنبال کرده، در کمین مدخل‌هایش می‌نشیند؛

از شکاف پنجه، رازهایش را می‌کاود و در پشت در آن سرپا گوش می‌ایستد؛...  
خیمه‌اش را در نزدیکی آن برپا می‌دارد و مسکنی ملول از مواهب برای خود فراهم  
می‌سازد؛

آشیانه‌اش را در زیر سایبان آن بنا کرده، در میان شاخسارانش پناه می‌گیرد:  
حکمت او را از گزند گرما مصنون می‌دارد و جلالش می‌آساید.  
آن که از خداوند می‌ترسد، چنین عمل می‌نماید؛ کسی که همبسته شریعت شود، آن را  
بدست می‌آورد.

مانند مادری به استقبالش می‌شتابد و او را چون عروس جوانی می‌پذیرد،  
او را با نان دانش تغذیه نموده، از آب حکمت سیراب می‌گرداند.  
بر حکمت تکیه کند و خم نگردد، بر آن بباویزد و خجل نشود.  
حکمت وی را، بالاتر از همگان برخواهد افراشت و در میان مجمع دهان او را خواهد  
گشود.

وی، شادی، تاج سبکبالي و شهرتی جاودانه به ارث خواهد برد.

با شماره‌های ۲۵۳ و ۲۵۴ مقایسه شود. وعده نهایی همانا وعده اخروی است (ر.ك. ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵)؛ سعادتی را که حکیم در  
انتظار آن است با سعادتی که خداوند توسط موسی و انبیاء به قوم خود وعده داده است، تفاوتی ندارد، همان سعادتی که فیض مسیح برای  
ادمیان به ارمغان آورده است.

## تمجید حکمت

همچون مؤلف کتاب امثال، بن سیراخ نیز حکمت مجسم را به روی صحنه می‌آورد:

**۳۵۲ - کتاب حکمت بن سیراخ ۲۴: ۱۶-۱۲**

حکمت مدح کننده خویش است و در میان قوم به جلال آراسته:...  
«ازدهان باریتعالی خارج شدم و تمامی زمین را مانند مهی پوشاندم.  
خیمه خویش را بر بلندی‌ها برافراشتم و تخت خود را بر روی ستون ابر...  
بر امواج دریا و بر تمام زمین، بر هر قوم و بر هر امتی تسلط یافتم.

در میان همه آنها، مکانی برای اقامت جستم: «در کدام قلمرو ساکن خواهم شد؟» پس آفریدگار همه چیز، احکام خود را بن اعلام کرد: آن که مرا آفرید، مکانی برای اقامت به من نشان داد:

«خیمه خود را در یعقوب برافراز؛ در اسرائیل خطه‌ای خواهی داشت!» از آغاز مرا آفرید، قبیل از جهان، و هرگز پایانی نخواهم داشت.  
در خیمه مقدس، در حضورش خدمت کردم و چنین است که در صهیون برقرار شدم.  
در شهر محبوب مرا مستقر ساخت و در اورشلیم، قدرت من نهاده شد.  
در میان قوم جلال یافته که حصه و خطة خداوند است، ریشه دوام...  
مانند درخت بنه، شاخسارانم را گسترانیدم، - و شاخسارانم از جلال و فیض هستند!  
نzd من آیید، شما که خواهان من هستید و از میوه‌هایم سیر شوید!  
زیرا که خاطره من از عسل شیرین تر است و تملک من گواراتر از شانه عسل.  
هر که مرا بخورد، باز گرسنه است و هر که مرا بتوشد باز هم تشننه است.  
هر که سخنان مرا بشنود، خجل نخواهد شد و هر که به کمک من عمل نماید، گناه نخواهد ورزید...»

مراجع کتاب مقدس: کتاب پیدایش باب ۱ (۱۴) و کتاب امثال سلیمان ۹ و ۱۰ (۲۵۳، ۲۵۴). به همکرنی حکمت با کلام هستی بخش (که از دهان خداوند خارج شده است) و با کلام مجسم شده در شریعت (از این روست که تنها در قوم خداوند ساکن است) و شاید نیز با جلال خداوندی (که صهیون، در معبد حاضر است) توجه مخصوص شود. مقایسه شود با یوحنا ۱:۱۳-۱۶.

همچنین به همکرنی حکمت الهی با درخت زندگی توجه نمایید (رک. ۲۵۲). آیا این امر با رجوع به گذشته، روشنگر بیشت زمین غایان شده نمی‌باشد (۳)؟ چرا؟ آیا در این گفتار، مکاشفه‌ای جنبی و سرپوشیده از آنجه که آن را فیض می‌نامیم به چشم نمی‌خورد؟

## ۲ - آدمی در برابر خداوند

### ذلت‌های زندگی

۳۵۳ - کتاب حکمت بن سیراخ ۴۰:۱-۸

دغدغه عظیمی برای هر انسان آفریده شده است،  
یوغی سنگین بر فرزندان «آدم» تحمیل گردیده است،  
از روزی که از بطن مادر خارج می‌شوند،  
تا روزی که به آغوش مام زمین بازگردند،  
همه اش نگرانی است و اضطراب دل،  
ترس از آینده، تا روز موت!  
از آن که بر تختی رفیع تکیه زده است،  
تا آن که خود را در خاک و خاکستر خوار می‌گرداند،  
از آن که ارغوان یتن داشته، تاجی بر سر نهاده است،  
تا آن که خود را با پارچه ای زبر می‌پوشاند،  
همه‌اش خشم و حسادت است و نگرانی و تنفس،  
وحشت از مرگ و کینه و مراجعت.  
در ساعتی که هر کس سر بر بستر می‌نهد،  
خواب شب، افکارش را پریشان می‌سازد؛  
هنوز اندکی نیارامیده  
که رویاهای خاطرش را مکدر می‌سازند؛  
فریب رویاهای دلش را می‌خورد،  
مانند مردی است که از میدان نبرد می‌گریزد؛  
به وقت رهایی، از خواب بیدار می‌شود،  
حیرت زده از این که برای هیچ ترسیده بود.  
و بدین گونه است برای هر مخلوقی، از انسان گرفته تا حیوان؛

لیکن برای گناهکاران، هفت مرتبه بدتر از این واقع می‌شود.

خوشبینی بن سیراخ غافل از تشویش انسانی، نظیر تشویش ایوب (۲۵۸) و تشویش نگارنده کتاب جامعه (۳۳۸) نمی‌باشد.

خوشبینی وی ناشی از خوش باوری نبوده، بلکه ناشی از ایمانی است که بر اضطراب غلبه نموده است.

## مرگ

### ۳۵۴ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱:۴۱

ای مرگ! یاد تو چه تلغ است،

برای آن که در آرامش در میان نعم خود می‌زید،

برای آن که نگرانی خاطر نداشته،

در همه چیز کامیاب است و هنوز می‌تواند طعم لذت را بچشد!

ای مرگ! حکم تو چه دلپذیر است،

برای ناکامی که قوای خویش را از دست داده،

و از هیچ می‌لغزد،

برای کسی که کوییده شده، امید خود را از دست داده است!

از مرگ مهراس، این تقدیر توست:

بیاد آور کسانی را که قبیل از تو این راه را رفته اند و بعد از تو نیز خواهند رفت؛

این حکم خداوند درباره هر مخلوقی است:

برای چه علیه خواست باری تعالی عصیان ورزیم؟

اگر ده، صد یا هزار سال هم زیست کنی،

در هاویه، کسی را پروای طول ایام زندگی نیست...

مقایسه شود با رفتار ایوب (۲۵۶) و رویه «جامعه» (۳۶۲). - نتیجه‌گیری مبتنی بر تسلیم و رضا حاوی یک معنای حقیقی

منهی است: انسان فرمان خداوند را می‌پنیرد. در اینجا مشهود است که ایمان عهد عتیق تا جه اندازه با رؤیاهای شیوه‌نام در مورد حیات

ابدی بیگانه است. - که جبرانی است تخیلی برای مدلات های زندگی این جهان خاکی و «سرود قلبی» که گهواره درمانگی بشری را حرمت

می‌دهد». اما به هر صورت، ایمان به خداوند، واقعیتی غیر قابل گریز است حتی اگر هیچ سعادتی در جهان مأموراء در انتظار نباشد. بسط و

نوسعه مذهبی عهد عتیق، از پیش، نظریه مارکسیستی را درباره اصل و منشاء مذهب، رد می کند.

## گناه و مسئولیت آدمی

۳۵۵ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱۱:۱۵

مگو: «به خاطر خداوند خطأ ورزیدم».  
زیرا، آنچه را که از آن متنفر است، نباید انجام دهی.  
مگو: «این اوست که مرا گمراه نمود»  
او احتیاجی به انسان های گناهکار ندارد.  
خداوند هرگونه پلیدی را منفور می دارد:  
هر که از او می ترسد نباید مرتكب آن شود!  
وقتی که در ابتدا انسان را آفرید  
او را در اختیار وجدانش گذارد:  
اگر بخواهی، می توانی احکام را به جا آوری،  
و حکمت آن است که بر طبق خواسته وی عمل فایی!  
در برابرت آتش و آب را نهاد:  
دست خود را به هر سمتی که می خواهی پیش ببر.  
در برابر آدمی حیات و موت است:  
هر کدام را انتخاب نماید به وی داده خواهد شد.  
زیرا که حکمت خداوند بسیار عظیم است؛  
او قوی و نیرومند است و همه چیز را می بیند؛  
چشمانتش مخلوقات خود را نظاره می کند،  
و بر هر عمل انسانی معرفت دارد.  
به هیچ کس توصیه نمی کند که شریر باشد،  
و بر هیچ کس اجازه گناه ورزیدن را صادر نمی کند.

اندیشه‌ای است در جهت عکس اندیشه‌های پیشین و در عین حال مکمل آنها: انسان در زمینه عملکرد، آزادی و انتخاب دارای مسئولیت/خلاقی است. می‌توان به نایش بهشت (۴) و نایش هر آدمی و حتی خود ما اندیشید: همان نایش است که ادامه دارد.

### داوری خداوند

#### ۳۵۶ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱۵:۲۱

مگو: «خود را از دید خداوند پنهان خواهم داشت،  
و از بالا، کیست که به من بیاندیشد؟

در میان این همه موجودات، کسی متوجه من نخواهد بود،

زیرا که در این آفرینش بیکران، من کیستم؟»

بنگر: «آسمان و آسمان آسمان‌ها، لجه و زمین،

هر گاه که او می‌گذرد، متزلزل می‌شوند؛

کوه‌ها و پایه‌های زمین همگی،

وقتی که او به آنها می‌نگرد، مرتعش می‌شوند.

می‌گوید: «در حقیقت او متوجه من نخواهد شد،

پس چه کسی رفتار مرا زیر نظر خواهد داشت؟

اگر گناه و رزم، هیچ چشمی مرا نخواهد دید؟

و اگر در خفا عمل غایم، چه کسی خواهد دانست؟

اعمال نیکم را چه کسی اعلام خواهد کرد؟

چه امیدی هست؟ داوری، بس دور است!»

چنین می‌اندیشنند آنان که فاقد دانش‌اند:

اینست طرز تفکر تهی مغزان!

مسئولیت انسانی، مسئولیتی است در برابر خداوند. داوری الهی یکی از تقیّن‌های اساسی عهد عتیق است، بهخصوص از زمان انبیا

به این طرف.

### بازگشت ضروری

مگو: «گناه ورزیدم و چه اتفاقی برایم روی داد؟»  
 زیرا که خداوند صبور است.  
 بر بخشایش تکیه مکن،  
 به حدی که گناه بر گناه بیفرازی.  
 مگو: «رحمت خداوند عظیم است!»  
 زیادتی خطاهایم را خواهد بخشدید!»  
 زیرا که در او رحمت و خشم تؤاماً وجود دارد،  
 و خشم او بر شریران فرود می‌آید.  
 برای بازگشت بهسوی خداوند درنگ نما  
 و امروز را به فردا می‌فکن،  
 زیرا که خشم خداوند ناگهان زبانه خواهد کشید،  
 و در روز انتقام هلالک خواهی شد.

مانند مت قبلى به شبيهه استدلال توجه نمایيد: بن سيراخ دلایل بيجهوده دبر باوران زمان خود را رد می‌کند. در اینجا صحبت از پاداش و پاداش بعد از مرگ نيسست ولی آيا استدلال نگارنده مقدس فاقد استحکام است؟ آيا تكميل دورغاها در پرتو انجيل، بى آن که در اساس آن غبييری داده شود، امری مشکل است؟ در نوشته های انبیا و در متن انجيل، جايی را که انديشة بازگشت بهسوی خداوند گرفته است، جستجو نمایيد (به عنوان مثال: ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۶۰، ۱۹۶، ۲۸۱؛ تى ۳: ۴؛ ۱۷: ۳؛ اعمال رسولان ۲: ۳۸).

## رحمت الهی

۳۵۸ - كتاب حكمة بن سيراخ ۱۷: ۱۸ تا ۲۰: ۱۳

بهسوی خداوند بازگشت نما و گناهانت را همانجا بگذار،  
 در حضور او نیایش کن تا از بار خطاب کاهی.  
 نزد باريتعالي بيا و از گناه روی بگردان،  
 قویاً از آنجه که پلید است متنفر شو!...

چه عظیم است رحمت خداوند،  
و شفقت وی نسبت به کسانی که به او روی می‌آورند!  
لیکن نزد انسان چنین نیست،  
اما افکار خداوند همانند افکار فرزندان آدم نمی‌باشد.  
چه چیز از خورشید درخشندۀ تر است؟ با وجود این ناپدید می‌گردد،  
چه رسد به آدمی که از گوشت و خون ساخته شده است.  
خداوند لشکر آسمان‌ها را ملاحظه می‌کند،  
همان‌گونه که به دیدار آدمیان که خاک و خاکستر هستند می‌آید...  
انسان چیست و برای چه نیکوست؟  
نیک و بد او کدامست؟...  
مانند قطره آبی در دریا و همچون دانه شن،  
چنین است سال‌های اندک او در برابر طول ایام ابدی.  
از این روست که خداوند نسبت به ایشان صبور است،  
و رحمت خود را به آنان ارزانی می‌دارد.  
او می‌بیند و می‌داند که پایان ایشان مذلت بار است،  
لذا در بخشایش دست و دل باز است.  
آدمی همنوع خویش را می‌بخشاید  
لیکن رحمت خداوند از آن تمام مخلوقات است...  
او بر کسانی که تعالیمش را می‌پذیرند،  
و در اطاعت از احکامش می‌شتابند، رحم می‌نماید.

اندیشه‌های پیشین درباره شرایط انسانی، مسئولیت، گناه، داوری، روی آوردن به خداوند و بخشایش، در اینجا به وسیله بخشایش خداوندی بهم پیوسته است. مقایسه شود با ۳۷، ۱۵۲، ۳۰، ۳۷ تا ۳۰.

چه تصوری از خداوند. از متن فوق برمی‌خیزد؟ آیا با اندیشه انجیل از خداوند تفاوت بسیار دارد؟ (بر.ک. لوقا ۱۵). آیا حق داریم که «قانون ترس» (عهد عتیق) را در مقابل «قانون محبت» (عهد جدید) بنهیم؟

## خداوند حامی کسی است که از او بیم دارد

۳۵۹ - کتاب حکمت بن سیراخ ۱۷-۱۳:۳۴

روح هر آن کس که از خداوند بیم دارد، زنده خواهد ماند،  
زیرا که امید ایشان به کسی است که آنها را نجات می دهد.  
هر که از خداوند بترسد، دیگر از چیزی نخواهد هراسید؛  
موجبی برای لرزیدن نیست، چرا که خداوند امید وی می باشد.  
خوشابه حال جانی که از خداوند بیم دارد!  
اعتمادش بر کیست و تکیه گاهش کدام است؟  
چشمان خداوند بر روی کسانی است که از وی می ترسند؛  
او حامی زور آور و تکیه گاه محکمی است،  
پناهی است در برابر باد سوزان و آتش ظهر،  
نگاهبانی در برابر قدم های خطأ و مددی در برابر سقوط.  
جان را برمی افرازد و چشمان را روشنایی می بخشد،  
اوست که نعمت، حیات و برکت عطا می کند...

با شماره های ۳۰۸ تا ۳۱۴ مقایسه شود.

این طیز رفتار سراسر اعتماد است که بر روی شناخت دقیق روش های خداوندی در مورد آدمی، پی ریزی شده است. آیا از انجیل  
بسی دور هستیم؟ به متن ۲۵:۶-۳۴ رجوع شود.

## ۳- زندگی اجتماعی

۳۶۰ - درباره ثروت

عشق به سود، بسیاری را به گناه می کشاند:

کسی که در جستجوی ثروت است، چشمان خود را بر روی بسیاری چیزها می‌بندد!...  
در منفذ بین سنگ‌ها، میخ فرو می‌رود،  
و بین خرید و فروش، گناه. [۲-۱:۲۷]  
ثروتمند بی عدالتی می‌ورزد و گستاخ می‌گردد؛  
فقیر بی عدالتی را متتحمل می‌شود و پوزش می‌طلبید. [۳:۱۳]  
قاطران در صحراء‌عممه شیران اند:  
همان گونه که فقیران طعمه ثروتمندانند. [۱۸:۱۳]  
ثروتمندی که می‌افتد، بسیاری به کمکش می‌شتابند،  
اما بینوا که می‌افتد، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌گیرد. [۲۱:۱۳]  
ثروتمند صحبت می‌کند، همه ساکت می‌شوند،  
و سخن وی را ستوده، تمجید می‌کنند.  
لیکن اگر فقیر سخن گوید، خواهند گفت «او کیست؟»  
و اگر بلغزد، افتادنش را خواهند نگریست. [۲۲:۱۳]

حکیم، جهان را آن گونه که هست می‌نگرد و ملاحظات واقع بینانه اش وی را به احتیاط دعوت می‌کند (۲۴۶). چنین واقع بینی  
صرف، به خودی خود کافی نیست، از طرفی بی اعتنایی نسبت بدان، نادانی به شمار می‌رود. لیکن، کمال مطلوب انجیلی از این حد، بسیار  
فراتر خواهد رفت (متی ۳۸-۴۲).

با وجود این، بن سیراخ، ثروتمندی را که کاملاً عاری از «روح تملک» است، می‌ستاید:

خوشابه حال ثروتمندی که خطای در وی دیده نشده، به دنبال ثروت ندویده باشد. از چه روست که  
او را سعادتمند می‌خوانیم؟ از این رو که در میان قوم خود شکفتی ها پدید آورده است. کدامین است که  
در آزمایش، خود را کامل نشان داده است؟ باشد که این امر برایش مایه فخر گردد! می‌توانست شریعت  
را بی‌حرمت سازد، اما این کار را نکرد؛ می‌توانست بدی بجا آورد، لیکن خودداری نمود. دولت وی در  
مکان امن است و جمیع قوم او را عادل می‌شمند. [۱۱-۸:۳۱]

در اینجا، مدحی را که آینه مذهبی کلیسا لاتین به «شاهدانی که در زمرة پاپ‌ها نیستند» اختصاص داده است، باز می‌شناسیم  
(غماز قربانی مقدس). ر.ک. مرقس ۱۰:۲۳-۳۵.

### ۳۶۱ - درباره دوستی

دوستی هست که تنها در اوقات به خصوصی دوست است، زمانی که درمانده‌ای دیگر دوست نیست...

دوستی هست که تنها بر سر سفره دوست است، زمانی که افسرده‌ای دیگر دوست تو نیست.

به هنگام کامرانی ات، به جای تو می نشینند: مثل ارباب به خدمه‌ات دستور می دهد.

به هنگام خواری، به ضد تو برمی خیزد... و خود را از تو پنهان می دارد. [۱۲-۸:۶]

دوست وفادار، مرهم زندگی است: کسی که از خداوند می ترسد، او را می یابد. [۱۶:۶]

دوست قدیمی را رها مکن، زیرا که دوست جدید همطراز وی فی باشد.

دوست تازه، چون شرابی تازه است: بگذار که کهنه شود، آنگاه با لذت آن را خواهی نوشید.

[۱۰:۹]

با شماره‌های ۶۴، ۶۶، ۲۴۸ مقایسه شود. - دوستی حقیقی دارای ارزش انسانی بسیار والایی است، از این رو عظیمه الله بشمار

مسی روود.

### ۳۶۲ - درباره زنان

ترجیح می دهم که با شیر یا اژدهایی زندگی کنم،  
تا با زنی شریر.

شرط چهره زن را دگرگون می سازد؛

او را همچون خرسی سیاه چرده می گرداند!

شوهرش در بین دوستان خود می نشینند،

و بی آن که بخواهد، به تلخی آه می کشد. [۱۷-۱۵:۲۵]

زن بد ذات همچون جفتی گاو رمیده است؛

گرفتن وی مانند گرفتن عقرب است. [۷:۲۶]

آغاز گناه از زن بوده است،

به خاطر اوست که همگی می میریم. [۲۲:۲۵]

چنین اندیشه های منفی نسبت به زن جزو سنت حکماء اسرائیل بوده است [۳۴۴، ۲۵۵، ۲۴۹]. لیکن ستایش زن پرهیزگار تعادل را

برقرار می سازد:

خوشابه حال شوهر زن پرهیزکار!  
شماره روزهایش دو چندان خواهد شد. [۱:۲۶]  
ملاحت یک زن شادمانی شوهر است،  
فطانت وی، استخوانهای او را استوار می دارد.  
زن کم حرف عطیه خداوند است،  
و چیزی قابل قیاس با زنی مؤدب نیست.  
زن با حیا، فیضی است اعلی؛  
هیچ گنجینه ای با زن عفیف برابر نتواند بود. [۱۳:۲۶-۱۵]  
روی خود را از همسری آگاه و پرهیزکار مگردان:  
زیرا که لطف او از طلا با ارزش تر است! [۷:۱۹]

معهذا استاد حکمت، شاگردان خود را از غلیان شهوت، بر حذر می دارد:

از نگاه هرزه پیروی منما،  
و تعجب مکن اگر تو را به گناه کشد. [۲۶:۱۱]  
دائماً با زنی معنی معاشرت منما،  
مبادا که شیفتۀ حرفة اش شوی. [۹:۴]  
چشمانت را از زن دلربا بگردان،  
و بر زیبایی زن بیگانه خیره مشو:  
بسیاری فریب زیبایی زن را خورده اند؛  
و هوس چون آتشی زبانه می کشد.  
با زنی شوهردار بر سر سفره منشین،  
و با وی به عیش و نوش نپرداز،  
مبادا که به سوی او متمایل گردی،  
و غلطیده در خون خود، در حفره نهاده شوی. [۹:۶-۸]

ارزشی را که این متن برای عفت و حیا قائل شده است به طرز بازی در تضاد با ادب و رسوم بی بند و بار بست پرستان آن زمان قرار می‌گیرد؛ ارج نهادن به منزلت زن و خانواده و عشق انسانی از مکاشفه کتاب مقدسی سرچشمه می‌گرفت. این امر در نزد بسیاری از تمدن‌ها بدل به رؤیای دشت نیافتنی گردید در کتاب اودیسه هومر، چهره پنلوپ، همسر اولیس قابل توجه است) (ر.ک. رومیان ۱: ۲۶ - ۳۲). این متن را مقایسه کنید با اخلاق انجلیس (متی ۵: ۲۷ - ۳۰)، پولس قدیس (اول قرنتیان ۶: ۲۰ - ۲۱)؛ رساله اول به تیموتاؤس ۱: ۱۱ - ۱۵؛ رساله به تیطس ۲: ۱ - ۸) و پطرس قدیس (اول پطرس ۳: ۱ - ۶). بدین ترتیب می‌بینیم که درک مسیحی از خانواده، رشته در عهد عتیق دارد.

### ۳۶۳ - درباره تعلیم و تربیت

اسب رام نشده به کاری نمی‌آید؛  
کودک رها شده به حال خویش، خیره سر می‌گردد.  
پسرت را به ناز بپروران؛ باعث هراست خواهد شد؛  
با او بازی کن؛ باعث رنجش تو خواهد گشت.  
با او مخدن، مبادا موجبات غصه تو را فراهم کند،  
طوری که سرانجام دندان‌هایت را به هم خواهی سایید.  
در جوانی، همه نوع آزادی را در اختیارش مگذار،  
و از هوس‌های وی درمگذر،  
مبادا که لجبازی کرده، از تو نافرمانی نماید،  
و اندوهی برای جانت شود. [۳۰: ۸-۱۲]

با اصول تربیتی کتاب امثال سلیمان (۲۴۹) مقایسه شود.

چنین تعلیم و تربیتی در همه جای دنیاگی کهنه و قرون وسطی، سخت و انعطاف ناپذیر است.  
مبانی آن به صورت ضرب المثل وارد ادبیات گردیده است  
تأثیید صریح اقتدار پدری، آیا اصلی ضروری در تعلیم و تربیت نمی‌باشد؟

### احترام به والدین

برای تکمیل تصویر خانواده شرقی، اکنون چند آیه‌ای از گفتار بن سیراخ که به احترام والدین اختصاص یافته است می‌آوریم:

فرزندم، پدرت را در دوران پیری اش یاری کن،  
و در طول حیاتش، خاطر وی را مکدر مساز!  
اگر مشاعرش به سستی می‌گراید، بردباری را پیشه کن،  
و در قدرت جوانی ات، او را خوار مدار!  
زیرا که حسن رفتار نسبت به یک پدر، هیچگاه به فراموشی سپرده نمی‌شود؛  
و به عنوان جبران برای گناهانت، مستحکم باقی خواهد ماند.  
در روز آزمایش تو، به حسابت نهاده خواهد شد،  
و مانند آینه روزهای خوش، گناهانت زدوده خواهد شد.  
کسی که پدر خود را رها کند، مانند یک کفرگوست،  
و کسی که مادر خود را بیازارد، ملعون خداوند است. [۱۶-۱۲:۳]

مقایسه شود با فرمان‌های دهگانه (۳۷)، امثال سلیمان (۲۴۹) و پندهای طوبیت (۳۴۵).

#### ۴ - فضایل حکیم

#### ۳۶۵ - حکیم و نادان

دانش حکیم چون آبی لبریز، رویه فرونوی است،  
و مشورت و چشمۀ حیات است.  
دل نادان. کاسه‌ای ترک خورده است:  
هیچ دانشی در آن نمی‌گجد. [۱۴-۱۳:۲۱]  
برای نادان، آموزش همچون پای بستی است،  
و دست بندی به دست راستش  
برای مرد خردمند، تربیت همچون زیوری از طلاست.  
و بازویندی است بر بازوی راستش. [۲۱-۱۹:۲۱]  
برای مرد، گریه کن زیرا که از نور محروم است؛  
برای نادان، گریه کن زیرا که از فهم محروم است!

برای مرده: هفت روز عزاداری؛

لیکن برای نادان و شریر: تمامی روزهای زندگی اش. [۱۲-۱۱:۲۲]

مقایسه شود با شماره ۲۵۰.

در اینجا مشهور است که کمال مطلوب حکیم (در تضاد با حماقت نادان) در عین حال که حاوی درستی اخلاقی است، شامل تعليمه و تربیت نیکوی اجتماعی نیز می باشد: اصول ایمانی حکمت، معطوف به انسان گرایی تمام عیار است.

### ۳۶۶ - به جا سخن گفتن

دهانت را به سوگند خوردن عادت مده!

و به تلفظ نام قدوس خو مگیر.

زیرا همانند غلامی که غالباً شلاق می خورد،

و مبرا از اثر زخم نیست،

آن کس که قسم خورده، دائمًا نام خداوند را بر زبان می راند،

نمی تواند مبرا از گناه باشد. [۱۰-۹:۲۳]

مقایسه شود با فرامین دهگانه (۳۷) و متى ۵:۳۳-۳۷

دروغ، لکه ننگی است بر روی آدمی:

و در دهان افراد تربیت نشده یافت می شود.

دزد بهتر از کسی است که دائمًا دروغ می گوید:

لیکن نصیب هر دوی آنها ویرانی است. [۲۰:۲۳-۲۴]

آن کس، با خاموشی خود را حکیم جلوه می دهد،

و آن دیگری از فرط پرگویی منفور همگان است.

یکی سکوت می کند زیرا که چیزی برای پاسخ گویی ندارد؛

دیگری سکوت می کند زیرا که لحظه مناسب را برای سخن گفتن می داند. [۵:۲۰-۴]

مقایسه شود با رساله یعقوب ۳:۲-۱۲

## - ۳۶۷ - اعمال رحمت

مقایسه کنید با ۲۸:۳ و ۳۴:۵. مدحه سرایی اعمال رحمت خبر از انجیل می‌دهد (متی ۲۴:۴۶-۳۱:۲۴؛ لوقا ۱۱:۲۵-۳۷)

آب، آتشی را که زبانه می‌کشد خاموش می‌گرداند:  
 همان‌گونه که دستگیری از فقیر گناهان را جبران می‌کند. [۲۸:۳]  
 پسرم، فقیر را از روزی اش محروم مگردان،  
 و چشمان بینوا را افسرده مساز؛  
 جان گرسنه را دردمند مگردان؛  
 بر پریشانی دل بستوه آمده، میفزا،  
 و در کمک به فرد محتاج تردید منما؛  
 تمنای دردمند را رد منما،  
 و روی خود را از فقیر مگردان...  
 زیرا که در تلخی جانش تو را نفرین کند،  
 و آفریدگارش دعای وی را خواهد شنید [۶-۱:۴]  
 ستم دیده را از دست ستمکار رهایی ده،  
 و به وقت برقراری عدالت، زیون مباش.  
 برای یتیمان مثل یک پدر باش،  
 و برای مادر ایشان در حکم شوهر:  
 در این صورت خدا تو را فرزند خود خواهد خواند،  
 تو را دوست داشته، از حفره نجات خواهد بخشید. [۱۰-۹:۴]  
 دستت برای گرفتن دراز نباشد،  
 و جمع شده به وقت دادن! [۳۱:۴]  
 کسانی را که می‌گریند رها مساز؛  
 و همدرد رنج دیدگان شو.  
 از عیادت بیماران کوتاهی منما:  
 با چنین اعمالی است که تو را دوست خواهند داشت. [۳۵-۳۴:۷]

### ۳۶۸ - باید که همنوع را بخشید

کسی که انتقام گیرد، خداوندان او انتقام  
خواهد گرفت؛ و گناهانت را به دقت  
ملاحظه خواهد نمود.

خطای همنوع خود را ببخش؛  
در این صورت گناهان تو نیز به وقت دعا  
بخشوده خواهند شد.

آیا درست است که مردی نسبت به دیگری  
خشمگین شود، و آنگاه شفای خود را از  
خداوند تقاضا کند؟

آیا درست است که کسی نسبت به دیگری  
رحمی نکند، و آنگاه برای خطاهای خود طلب رحمت فاید؟  
او که جسم است، کینه بدل می‌گیرد:

کیست که بخاشایش گناهانش را دریافت کند؟ [۵-۱: ۲۸]



مقایسه شود با متی ۱۸:۵-۲۱:۳۵. این گفتار کاملاً نزدیک به انجیل بوده، دارای همان روحی است که دعای «ای پدر» دارا

می‌باشد.

### ۳۶۹ - فروتنی

حکمت فروتن، سرش را بر خواهد افرشت،  
و او را همنشین بزرگان خواهد ساخت. [۱۱: ۱]  
بدبختی متکبر را درمانی نیست،  
چرا که گیاه شر در وی ریشه دوانده است. [۲۸: ۳]  
آن که خاک و خاکستر است، از چه رو تکبر فروشد؟  
به وقت حیاتش نیز، بدنش طعمه کرم هاست.  
بیماری طولانی، اسباب تمسخر طبیب است:

و پادشاه امروز، فردا مرده است... [۱۰:۹-۱۰]  
 تکبر مرد وقتی آغاز می شود که از خداوند جدا گردد،  
 و وقتی که قلبش از آفریننده اش دور می افتد. [۱۰:۱۲-۱۳]  
 خداوند تخت متفرعنان را برمی اندازد،  
 و نرم خوبیان را به جای ایشان می نشاند.  
 خداوند ریشه مغروران را می کند،  
 و فروتنان را به جای ایشان می نشاند.  
 خداوند سرزمین امت ها را ویران ساخته،  
 ریشه ایشان را تا به صخره نابود می کند. [۱۰:۱۴-۱۶]

مقایسه شود با لعن و نفرین انبیا علیه تکبر انسانی (لوقا ۱:۵۱-۵۲)؛ همچنین با موضوعه انجیلی (لوقا ۱:۳۱-۳۲) و نیز با مبانی ایمانی پولس قدیس (اول قرنتیان ۱:۲۶-۲۷).

### ۳۷۰ - توکل به خداوند

برای حقیقت، تا سر حد مرگ مبارزه کن،  
 و خداوند از بهر تو خواهد جنگید. [۲۸:۴]  
 فرزندم، اگر قصد خدمت به خداوند را داری،  
 جانت را آماده آزمایش نما.

دل خود راست بدار و ثابت قدم باش،  
 و به هنگام سختی، بردباری ات را از دست مده...  
 هر آنچه که برایت اتفاق افتاد، بپذیر،  
 و به وقت تحقیر، صبور باش:

زیرا که طلا، به آتش محک می خورد،  
 و مرد خدا در کوره تحقیر.

اعتماد خود را بر او بنه، که تو را سرافراز خواهد ساخت؛  
 طریق های خود را راست بدار و به او امیدوار باش! [۲:۱-۶]

مقایسه شود با جملات انجیل در مورد ایمان به خدا (لوقا ۱۲:۲۲-۳۴؛ متی ۱۷:۲۰؛ یوحنا ۱۴:۱).

## - ۳۷۱ - مذهب بى ريا

هر آن کس که مال از راه نادرست بدست آمده را به خداوند تقدیم کند، هدیه اش فاقد ارزش است؛

و تقدیمی های بد سگالان مورد قبول واقع نمی شود.

باری تعالیٰ هدایای شریران را نمی پذیرد،

و بر حسب تعداد قربانی نیست که گناهان را می بخشد.

کسی که قربانی از مال فقرا تقدیم کند،

مثل اینست که پسری را مقابل چشمان پدرش ذبح نماید:

برای فقرا، سهم ناشان، حیات ایشان است؛

هر که آنان را از این سهم محروم سازد، مرد خونی است. [۲۱-۱۸:۳۴]

مردی که برای گناهانش روزه می گیرد،

سپس بازگشته، همان کردار را در پیش می گیرد:

دعایش را که خواهد شنید،

و در فروتنی اش چه سودی خواهد برد؟ [۲۶:۳۴]

رعایت شریعت، تزايد هدایاست.

وابستگی به احکام، در حکم ذبح قربانی سلامتی است.

شکرگزاری، به منزله نذری است قلبی.

بجا آوردن رحمت، در حکم ذبح قربانی تسبيح است.

آنچه که خواهایند خداوند است، دوری از بدی است؛

گریز از بی عدالتی موجب دریافت بخایش می شود [۵۱:۳۵]

در اینجا سنت بزرگ نبوی و حکمتی (۱۰۵، ۱۱۰، ۲۵۱، ۳۲۰، ۲۸۶، ۲۶۷، ۲۵۱، ۳۲۱) را که تا این حد به انجیل نزدیک است می باییم

(متی ۹:۹-۱۳؛ ۲۳:۱۳-۳۶)!

\* \* \*

## فصل بیست و دوم

### دلیری ایمان

ایمان یهود در معرض تطهیری جدید قرار می‌گیرد و به دنبال فتوحات اسکندر، ناگهان خود را در برابر تمدن یونان می‌باید. تا زمانی که یهودا تحت سلطه بطالسه مصر است، در مقابل نفوذ فرهنگ و تمدن یونان، بخوبی مقاومت می‌نماید، اما هنگامی که این خطه به تصرف سلوکیان سوریه درمی‌آید، اوضاع دستخوش تغییر می‌گردد. در زمان سلطنت آنتیوخوس اپیفان، یهودیت منحتمل اختناق و شکنجه خشونت باری می‌شود که موجب پدید آمدن مرتدین و نیز شهیدانی می‌شود.

#### ۱- شکنجه و اختناق آنتیوخوس

##### جنبیش ارتداد ۱

اویسای سوم، کاهن اعظم، برای بی شمر ساختن تحریکات شمعون، مستحفظ معبد، به انطاکیه، نزد پادشاه سلوکوس چهارم می‌رود.  
اما در این بین پادشاه درمی‌گذرد:

##### ۳۷۲ - کتاب دوم مکابیان ۲

بعد از درگذشت سلوکوس، آنتیوخوس ملقب به اپیفان، جانشین وی شد. یاسون، برادر اویسا، مقام کهانت اعظم را از طرقی غیر شرعی بدست آورد: طی مذاکره‌ای، وعده پرداخت ۳۶۰ قنطار نقره و ۸۰ قنطار قابل برداشت از درآمدی دیگر را بداد. به علاوه متعهد می‌گشت که در صورت بدست آوردن اجازه برای دایر نودن ورزشگاه و مرکزی برای تربیت بدنی جوانان، تحت اقتدار خاص وی، و نیز تدوین

۱- ترجمه کتاب‌های مکابیان (شماره‌های ۳۷۲ تا ۳۷۶، ۳۸۴ تا ۳۹۱) از کتاب مقدس اورشلیم به عاریت گرفته شده است.

۲- نخستین ترجمه فارسی.

فهرستی از ورزشکاران اورشلیم وابسته به اتحادیه سازمان دهنده مسابقات و جشن‌های ملی به ریاست شخص شاه، ۱۵۰ تالان دیگر نیز پرداخت نماید. شاه موافقت فوده و یاسون به محض به قدرت رسیدن، هموطنان خود را به اعمال شیوه زندگی یونانی ترغیب کرده، باب روش‌های خلاف شریعت را گشود. برای وی، مایه فخر و مباراک بود که ورزشگاهی در پای استحکامات شهر بنیان گذاشته، بهترین جوانان را به ورزش و تمرینات بدنی واداشته است. به دنبال فساد مفرط یاسون، پلید کاهن فا، پیروی از فرهنگ و آداب یونانی چنان شدت گرفت و راه و روش بیگانه به چنان درجه‌ای مورد توجه واقع شد که کاهنان، نه تنها دیگر رغبتی برای خدمت در قربانگاه نشان نمی‌دادند، بلکه از معبد روی گردان شده، از اجرای مراسم قربانی شانه خالی می‌کردند، اما به محض شنیدن زنگ مخصوص، برای شرکت در ورزشگاه تمرینات بدنی که از سوی شریعت منوع شده بود، می‌شتافتند. ایشان مطلقاً در بند شعائر سرزمین خود نبوده، بلکه افتخارات یونانی را برتر از هر چیز می‌شمردند، بنا به همین دلایل بود که سرانجام در شرایط سخت و ناگواری قرار گرفتند. از طرفی، یهودیان در وجود همان کسانی که سعی در تقلید از روش زندگی ایشان می‌کردند و مایل بودند که در همه چیز به ایشان شباهت داشته باشند، دشمنان و دژخیمان را یافتند. بی‌حرمتی نسبت به احکام الهی بدون کیفر باقی نمی‌ماند: این همان چیزی است که دوره بعدی آن را به اثبات می‌رساند.

نویسنده، به روایت دیگر رویدادهایی می‌پردازد که ارتداد آشکار یاسون را به نمایش می‌گذارد: همانند ارسال پول به شهر صور به مناسبت بازی‌های پنج ساله، برای گذراندن قربانی برای «هرکلس» و پندرایی با شکوه از آنتیوخوس در اورشلیم... اما سه سال بعد، یاسون به نوبه خود، توسط میلاس از مسند قدرت بدزیر کشیده شد و به سرزمین عمونیان گریخت. میلاس بر موارد پرداخت وجوده نایحه و بی‌حرمتی نسبت به مقدسات بیفزود و اوئیای سوم را که به سوریه تبعید گشته بود بکشت و خود را با پرداخت پول در مقام کیانت اعظم برقرار ساخت...

۱- خطر تنها در انطباق یهودیان با تمدن یونانی نبوده بلکه پذیرش تمام و کمال طرز تفکر و شیوه‌های بیگانه مطرح است. خلوص رسوم یهود که توسط شریعت محفوظ مانده بود. جای خود را به بی‌بند و باری رسوم مشرکین می‌سپارد. در چنین دورنمای تحجد خواهانه‌ای، عبادت یهود دیگر هیچ گونه مفهوم متعالی دربر نداشته، بلکه تبدیل به یک آینین مذهبی قومی-سنی می‌شود و نه بیشتر.

۲- نگارنده کتاب دوم مکابیان، در پایان متنی که ذکر آن رفت، هدف کتاب خود را روایت تاریخ به منظور بنا و تعلیم خواننده عرضه می‌کند.

## شکنجه و آزار

در سال ۱۶۹ ق.م. آنتیوخوس، علیه مصر لشکر می‌کشد. در بازگشت، خزانه تهی است...

### ۳۷۳ - کتاب اول مکابیان ۱

آنطیوخوس با لشکریانی چند، علیه اسرائیل عازم اورشلیم شد. با گستاخی، پا به مکان مقدس نهاده، قربانگاه زرین، چلچراغ و ضمایم آن، خوان نبیه [که بر روی آن «نان تقدیمی» را هر روز به حضور خداوند می‌آوردند]، ظروف مربوط به افشاندن مایعات، جام‌ها، عطر سوزهای طلایی، سراپرده و تاجها را برداشت، تزئینات زرین و طلاکوبی‌های بر روی نمای معبد را بکند. علاوه بر این، به نقره و طلا و ابزار گران‌بها و گنجینه‌های پنهانی را که می‌یافت دست یازید. سرانجام پس از خونریزی بسیار و بر زبان راندن سخنان بی نهایت شرم آور. این همه را با خود برد، به سرزمین خود رفت.

در سال ۱۶۸ ق.م. شورشی برمی‌خیزد. اپولونسیوس فرمانده سریازان منزد دور تاحیه «میسی» واقع در شمال غربی اسیای صغیر، با خشونت و خونریزی، شورش را فرو می‌نشاند: پس از غارت شهر، در آن مکان قلعه‌ای را بنا می‌کند تا پادگان یونانی بتواند معبد را تحت ظارت گیرد.

سپس پادشاه، در سراسر قلمرو خویش فرمانی مبنی بر لزوم تشکیل یک قوم و انصراف هر کس از آداب و رسوم خاص خود را صادر نمود: همه امت‌ها مطابق فرمان شاهی رفتار نمودند. بسیاری از بنی اسرائیل، آیین مذهبی شاه را با آغوش باز پذیرفتند و برای بت‌ها قربانی گذرانده، روز سبت را بی حرمت ساختند. همچین شاه توسط پیام رسانی، به اورشلیم و شهرهای یهودیه فرامینی فرستاد مبنی بر پذیرفتن رسوم بیگانه، تحريم قربانی‌های سوختنی و هرگونه مراسم قربانی در قدس، بی حرمت نمودن سبت‌ها و جشن‌ها، نخس کردن معبد و مقدسین، برپایی قربانگاه و عبادتگاه برای بت‌ها، ذبح خوک و حیوانات نجس، نامختون باقی گذاشتن پسران، آلودن خود توسط هرگونه نجاست و هرگونه بی حرمتی و سرانجام غفلت از احکام شریعت و رها ساختن هر آنچه که می‌بایست رعایت کرد. هر آن‌کس که مطابق فرمان پادشاه عمل نمی‌کرد محکوم به مرگ می‌شد. شاه به اقتضای این دستورات، به سراسر قلمرو خود مکتوبات نوشت و برای جمیع مردم بازرسانی گماشت و به تمام شهرهای یهودیه دستور اکید مبنی بر گذراندن قربانی در هر یک از شهرها را صادر نمود.

بسیاری از افراد قوم، یعنی هر کس که شریعت را ترک می‌گفت، بدیشان پیوست و بدی را در سرزمین به جا آوردند. ایشان بنی اسرائیل را بر آن داشتند که در پناهگاه‌های خود مخفی شوند. در روز پانزدهم از ماه کسلو، بسال ۱۴۵ (۸ دسامبر ۱۶۷ ق.م.) شاه مکروه‌ترین پلیدی را بر روی قربانگاه به جا آورد، و در شهرهای مجاور اورشلیم قربانگاه‌هایی برپا داشته شد. مقابل درهای خانه‌ها و در میادین بخور می‌سوزانیدند. کتاب‌های توراتی را که بازرسان می‌یافتدند، بعد از پاره کردن به درون آتش افکنده می‌شد. در صورتی که نزد کسی نسخه‌ای از «عهد» و یا هر نوشته دیگری مربوط به شریعت یافت می‌شد، آن شخص طبق تصمیم شاه محکوم به مرگ می‌گردید. بازرسان که در موضع قدرت بودند، هر ماه در شهرها بنی اسرائیل خطکار را تنبیه می‌کردند. روز ۲۵ ماه، بر روی قربانگاهی که به جای قربانگاه قبلی بنا شده بود. قربانی می‌گذرانیدند. برطبق فرمان شاه، زنانی که پسران خود را ختنه کرده بودند، پس از آویختن نوزاد به گردن ایشان، به مرگ سپرده می‌شدند و به همراه ایشان تمام نزدیکان و کسانی که عمل ختنه را انجام داده بودند، کشته می‌شدند...

- ۱- کتاب دوم مکابیان، به این تصویر مملو از شکنجه و آزار خطوط دیگری نیز می‌افزاید از جمله: استقرار فاحشگان مقدس در معبد و شرکت اجباری یهودیان در مراسم عیش و عشرت لکام گسیخته.
- منظور از مکروه‌ترین پلیدی که اصطلاحی است آرامی به معنای رجاست یا بت دهشتگان، مجسمه و قربانگاه «ژئوس المپیاپی» است که آنتیوخوس معبد اورشلیم را به این بت تقدیم کرده بود (معادل آن، رب النوع سوری «בעל شمیم می‌باشد).
- ۲- انگیزه‌هایی که شاه ستم پیشه را وادر به اقدام می‌کند قابل توجه است. هنگامی که وی معبد را غارت می‌کند، برای پر کردن خزانه دولتی است که در اثر لشکرکشی قبلی تهی شده بود (امری بس رایج در تاریخ!). اما بعد از آن، نوبت به ادعاهای خودکامه می‌رسد بدین معنی که یونانی گرایی سوری بدل به مذهب دولتی می‌گردد. زئوس که از دید سوری‌ها همان بعل بود، تجسمی از دولت است که عبادت آن بر هر کس واجب می‌باشد، از طرفی شخص سلطان نیز تجسمی از زئوس بشمار می‌رود. خودکامگی امپراتوری رم که دلیل اساسی شکنجه و آزار مسیحیت نویا بود، چهره‌ای متفاوت نداشت (بر. مکاشفه ۱۳:۱-۱۸) و خودکامگی‌های امروزی نیز در همین ردیف قرار دارند.

## شجاعت شهیدان

۳۷۴ - کتاب اول مکابیان ۲:۲۹-۳۸

تعدادی از افراد که پایبند عادل شمردگی و اجرای عدالت بودند، برای زندگی ، به همراه فرزندان،

زنان و گله‌هایشان راهی صحراء شدند زیرا بدبختی‌ها بر روی ایشان سنگینی می‌کرد... گروه مجهزی از ارتش به تعقیب آنان پرداخته، بدیشان رسید و اردوی خود را درست در مقابل آنها بپا کرده، آماده شد تا در همان روز سبت به این عده حمله‌ور شود. آنها را گفتند: «دیگر کافی است! خارج شوید! از خواسته شاه اطاعت کنید و جانتان نجات خواهد یافت!» لیکن آنها گفتند: «ما خارج نخواهیم شد و از حکمی که شاه برای بی‌حرمت ساختن سبت صادر کرده است پیروی نخواهیم کرد.» آنان بی‌درنگ مورد حمله واقع شدند، لیکن پاسخ حمله را نداده، سنگی پرتاب نکرده و در مغاره‌هایشان سنگر بندی ننمودند، بلکه اعلام کردند: «همگی مرگ را در درستی خویش پذیرا شویم. آسمان و زمین شاهدند که شما ما را به ناحق هلاک می‌کنید.» آن گروه ارتش، در روز سبت برایشان حمله برده، همه را به نابودی کشاندند: مردان، زنان، کودکان و چارپایان. تعداد کشته شدگان قریب به هزار نفر می‌شد.

### ۳۷۵ - کتاب دوم مکابیان ۱۸:۳۱-۳۲

ایلعازر، یکی از نخستین عالمان شریعت، مردی سالخورده با ظاهری بسیار متین بود. او را در حالی که دهانش را به زور می‌گشودند، وادار ساختند تا از گوشت خوک بخورد. لیکن او که مرگی شرافتمندانه را به زندگی ننگین ترجیح می‌داد، پس از قی کردن لقمه‌اش، با طیب خاطر به محل شکنجه روانه شد، درست به مانند تمامی کسانی که به خاطر عشق به حیات، شهامت پس زدن آنچه که خوردن آن منوع است را دارند.

کسانی که بر تهیه این خوارک حرام نظارت داشتند، او را به کناری کشیده، (زیرا که این مرد برای ایشان آشنای دیرینه بشمار می‌رفت) وی را ترغیب کردند تا دستور دهد گوشت‌های مجازی که خود او آنها را تهیه کرده باشد، بیاورند و تنها کافی بود که تظاهر به خوردن گوشت قربانی غاید...

اما او گفت: «در این سن وسال، تظاهر کردن شایسته نیست، مبادا که جوانان نیز، بعد از مقاعد شدن از این که ایلعازر در سن نود سالگی، رسوم بیگانگان را پذیرفته است، به نوبه خود گمراه شوند. خطای من و تظاهر من برای حفظ عمر اندکی که باقی مانده است، مسئول این گمراهی خواهد بود و بدین ترتیب، ننگ و بی‌شرافتی را برای پیری خود خواهم خرید. حتی اگر الساعه از کیفر آدمیان خلاص شوم، چگونه خواهم توانست، مرده یا زنده از دست قادر متعال بگریزم؟ بهمین دلیل است که اگر اکنون زندگی را با شهامت ترک گویم، خود را سزاوار سالخورده‌گی ام نشان خواهم داد و برای جوانان فونه شریفی از مرگی پر افتخار، داوطلبانه و والا در راه احکام قابل احترام و قدوس شریعت برجای خواهم گذاشت.

پس از اين سخنان، مستقیماً به سوي شکنجه گاه رفت... به هنگام مرگ، در حالی که ناله می کرد گفت: «بر خداوند که صاحب دانش مقدس است، پوشیده نیست که می توانستم از مرگ برهم، لیکن زیر ضربه ها، دردهای کشنده را در جسم خویش تحمل می کنم، چون این ضربه ها در روح توأم با شادی است به خاطر ترسی که از خداوند دارم.» بدین ترتیب او زندگی را بدرود گفت و در مرگ خویش، نه تنها برای جوانان بلکه برای اکثریت امت، سرمشقی از رشدات و خاطرهای به یادماندنی از فضیلت را برجای گذاشت.

اعمال شهیدان از همان عهد عتیق آغاز گردید. مع الوصف معرفی این رویدادها که در صحبت آنها شک و تردیدی وجود ندارد، قرابت کمتری با تاریخ انتقام‌آوری دارد تا با شرح حال عبرت انگیز قدیسین، بدین معنی که گفتمار منتبه به شهید در حال مرگ، خطاب به خوانندگان حاوی درس و سرمشقی است که تفسیرهای نگارنده به طرز مؤکدی آن را برجسته می سازند. مقایسه شود با روایت بی پیرایه رنج‌های ارمیای نبی (۱۶۵، ۱۷۸).

## امید حیات ابدی

شرح و بسط روایات شفاهی مربوط به شهیدان به صورت داستان‌هایی عبرت انگیز، امری آسان بود. نویسنده کتاب دوم مکابیان، خود را از چنین سنتی محروم نمی دارد. بدین ترتیب است که با تشریح نکات باریک شکنجه های دهشتناک و با آوردن شخص آتشیوخوس پادشاه به روی صحنه، و با بخشیدن شکلی تماشی به مکالمات، به روایت جزئیات مرگ یک مادر و هفت پسرش می پردازد. لیک، اساس روایت در اندیشه های مذهبی نهفته در گفتمار منتبه به شهیدان، ریشه دارد. برادر دوم پیش از مرگ به شاه چنین می گوید:

## ۳۷۶ - کتاب دوم مکابیان ۷

ای جنایتکار! تو ما را از زندگی فعلی محروم می سازی لیکن پادشاه جهان، ما را برای حیات ابدی دوباره زنده خواهد کرد.

مادر، که از سوی شاه متعهد شده بود که جوان‌ترین پسرش را مقاعد سازد تا برای خدایان قریانی بگذراند، به وی چنین گفت:

«پسرم، بر من رحم نما، من که تو را مدت نه ماه در رحم پروردم و سه سال به تو شیر دادم، سپس تعذیه و تربیت کردم تا به سنی رسی که الان رسیده‌ای. از تو تمنا دارم فرزندم، به آسمان و زمین بنگر و

بر هر آنچه که در آنهاست نظاره کن، و بدان که خداوند همه را از هیچ به وجود آورد، همینطور نسل انسان‌ها به همین شکل پدید آمده است. از این دژخیم مهراس، مرگ را پذیرا شو و خود را لایق برادرانست نشان بده، تا تو را به همراه آنان در زمان رحمت خداوند بیابم. »

و پسر هفتم چنین پاسخ می‌دهد:



اگر برای کیفر و تأدیب ما، خداوند که زنده است، برای لحظه‌ای علیه ما خشمگین شده است، بار دیگر با خادمین خود از سرآشتنی در خواهد آمد. لیکن تو ای شریر و ای پست فطرت‌ترین افراد، بی‌جهت خود را با تکیه بر امیدهای باطل بر می‌فرار و دست خود را بر روی خادمین خداوند دراز مکن، زیرا که هنوز از داوری خداوندی که به هر کاری قادر است و همه چیز را می‌بیند رها نگشته‌ای. اما در مورد برادران ما، آنها پس از تحمل درد و رنجی موقتی، به فیض عهد خداوند از آب حیاتی می‌نوشند که هرگز خشك نخواهد شد. ولی تو، بر حسب داوری خداوند، مجازات به حق تکبرت را متحمل خواهی شد. آنچه که مربوط به من می‌شود اینست که با طیب خاطر جسم و زندگی ام را به خاطر احکام پدرانم ترک می‌کنم و از خداوند ملتمنسانه می‌خواهم تا بهزودی نظر مساعدی نسبت به قوم ما نشان داده و تو را از فراز و نشیب و مصیبت‌هایی عبور دهد تا اعتراف کی که او تنها خداست!...

۱- در اینجا به صراحة، پاداش دنیای بعد از مرگ تأیید می‌شود. تجربه شهید مورد شکنجه و آزار آنتیوخوس، نقش مهمی در آگاهی یافتن براین حقیقت ایفا می‌کند. شهادی یهودیت شادی خود را در اطاعت از احکام شریعت می‌یافتد (۳۱۴) لیکن قساوت سرنوشت زمینی ایشان با اندیشه‌های سنتی مربوط به سعادت عادلان در تضاد قرار می‌گرفت (۳۱۲). لذا خداوند بر ایشان مکشوف ساخت که هنگامی از این خوشبختی بهره‌مند خواهند شد که سلطنت وی در زمانهای آخر، در این جهان خاکی استقرار یابد. در این صورت خداوند آنها را برای شرکت در این سلطنت، دوباره زنده خواهد کرد، در حالیکه دژخیمان ایشان «بدور از روی خداوند» در جهنم ساکن خواهند شد. رستاخیز استعاره‌ای قوم اسرائیل (۲۰۱) و اورشلیم (۲۲۳)، برای درست‌کاران، عیناً تحقق خواهد یافت. بدین ترتیب، مرگ برای ایشان به مثابة گام نهادن به زندگی پایان ناپذیر است، حال آن‌که برای دژخیمان ایشان شکل مجازات را به خود می‌گیرد.

۲- در این مورد، به دونکته مهم باید اشاره شود: ایمان به رستاخیز که در پیوند با باورهای اخروی است، مقدم بر ایمان به جاودانگی سعادت بار جان‌ها بالاچاله بعد از مرگ بوده است. این ایمان به عنوان تفصیل طبیعی مکاشفة الهی جلوه گر شد (ر.ك).

۳۱۵) بی آن که چيزی از نظریات یونانی که اساساً مخالف اندیشه رستاخیز است، به عاریت گرفته باشد (ربا. اعمال رسولان ۳۲: ۱۸). پاداش شجاعت در راه ایمان، نوری است که بر جهان ماوراء می تابد (ربا. ۳۸۳).

## ۲ - كتاب دانيالنبي

كتاب دانيالنبي، تحت شکل فعلی آن، در حکم پیام تسلی بود خطاب به قوم پهود در دوره شکنجه و آزار آتشیوخوس در سال ۱۶۵ ق.م. نگارنده، در بخش روایتی كتاب، مراحلی چند از زندگی قهرمان خود را شرح می دهد که به طور غیر مستقیم مسایل روز را مطرح می سازد. در فصول مکاتفه ای آن، فرا رسیدن سلطنت خداوند را در پایان مصائب و آزمایشات وارد شده بر قوم پرگزیده، اعلام می دارد.

### رؤیای تمثال

دانیال و سه دوستش توسط نبیکدنصر به تبعید آورده می شوند. وی مایل است که ایشان در دربار، مانند پیشگویان کلدانی تربیت شوند، لیکن آنها از خوردن غذاهای ممنوع، امتناع می وزند (ربا. ۳۷۵). خداوند به پاداش این عمل، به ایشان حکمتی مافوق حکمت کلیه پیشگویان بابل اعطای می فرماید. در این بین نبیکدنصر رؤیایی می بیند که وی را سخت مشوش می گرداند. پیشگویانی که احضار می شوند از تعبیر خواب و از درک مفهوم آن عاجز می مانند. لذا دانيال را مورد سؤال قرار می دهند:

## ۳۷۷ - كتاب دانيالنبي ۲

پادشاه دانيال را خطاب کرده، گفت: «آیا تو می توانی خوابی را که دیده ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟» دانيال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: رازی را که پادشاه می طلبند نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می توانند آن را برای پادشاه حل کنند. لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نبیکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است...

تو ای پادشاه می دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشنده آن بی نهايت و منظر آن هولناک بود. پیش روی تو بپی شد. سر این تمثال از طلائی خالص و سینه و بازوهايش از نقره و شکم و رانهايش از برنج بود، و ساقهايش از آهن و پایهايش قدری از آهن و قدری از گل بود. و مشاهده می فودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها

را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود، کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود.

ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمان‌ها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است، و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند، حیوانات صحراء و مرغان هوا را به دست تو تسليم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سه طلا تو هستی.

و بعد از تو سلطنتی دیگر پست تراز تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود، زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنان که آهن همه چیز را نرم می‌کند همچنان آن نیز تمامی زمین را خرد و نرم خواهد ساخت. چنان که پای‌ها و انگشت‌ها را دیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود. همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد...

در ایام این پادشاهان، خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابدالاباد زایل نشود بربا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل خواهد شد. بلکه تمامی آن سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالاباد استوار خواهد ماند: چنان که سنگ را دیدی که بدون دست‌ها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد. همچنین خدای عظیم، پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است. «آنگاه نبوکدنصر پادشاه به روی خود درافتاده، دانیال را سجده نمود و امر فرمود که هدایا و عطیریات برای او بگذرانند. و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما، خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چون که تو قادر بر کشف این راز شده‌ای!»

**۱- درس‌هایی کلی:** تعالی خداوند: خدای یکتا سرجشمه هرگونه حکمتی است و تنها او بر رموز آینده آگاه است. سحر و جادو چیزی جز شیادی نیست. رعایت شریعت، شرط حصول حکمت مأولاً الطبیعه است. -نویسنده، به چه شیوه‌ای این اندیشه‌ها را به فعل در اورده است؟ آیا انجام آن به ویژه در دوران سیطره تمدن یونانی، بجا بوده است؟ آیا در اینجا، دست کم اشاره‌ای به جنبه‌ای خاص از شکنجه و اختناق آنسیوخوس به چشم نمی‌خورد؟ (رب. ۳۷۵).

**۲- سلطنت خداوند و تاریخ پیری:** تاریخ پیری متشكل از امپراتوری‌هایی است که یکی جایگزین دیگری می‌شود. در اینجا می‌توان از برخی از آنها نام برد: بابلیان، مادها، پارسیان و یونانیان که سرانجام در اثر رقابت میان بطالسه (آهن) و سلوکیان (گل) منقسم می‌گردد. در این فشرده تاریخی، نویسنده تنزل تدریجی نوع بشر را چکزنده توضیح می‌دهد؟ اما در افق زمان، نویسنده ملهم، فراسیدن سلطنت دیگری را می‌بیند که آن هم عبارتست از سلطنت خداوندی که به صورت قلمرو

اسرائیل، قوم خداوند تجسم می‌گردد. در زمانی که تمدن یونانی به نظر پیروزمند می‌رسد، امید سنتی قوم اسرائیل قوت می‌گیرد؛ آری این قدرت دنیوی دهشتناک غولی است با پاهای گلین.

<sup>۳</sup>- نویسنده مکافته نگار، در احساس مدام قرا رسیدن سلطنت قریب الوقوع خداوند می‌زید. انبیاء نیز همین گونه احساس می‌کردند؛ به نظر ایشان «زمان‌های آخر» می‌باشد بلافضله بعد از پادشاهی که اعلام می‌کردند یا آزمایش‌های را که قوم بنی اسرائیل سپری می‌ساخت، فرا می‌رسید. نخستین نسل مسیحی نیز در انتظار بازگشت قریب الوقوع مسیح می‌زیست (رساله اول به نسالوئیکیان ۱۳: ۱۸-۲۱؛ رساله دوم به نسالوئیکیان ۱: ۲-۱). این احساس قریب الوقوع بودن، خصوصیت ویژه انتظار نجات در عهد عتیق و امید مسیحی در عهد جدید می‌باشد (بر.ك. مرقس ۳: ۳۷-۳۴؛ ۱۳: ۲۲ و ۲۰).

<sup>۴</sup>- آیا داده‌های منهبي متن فوق، تمامی ارزش خود را محفوظ نداشته‌اند؟ آیا برخی جنبه‌های زندگی نوین این داده‌ها را به صورت مسئله روز در نمی‌آورد؟ کدامیں آنها؟

## جنون نبوکدنصر

نبوکدنصر بار دیگر خوابی می‌بیند که تنها دانیال از عهده تعبیر آن برمی‌آید: خواب در مورد درخت عظیمه که باید قطع گردد، همانا شاه است (بر.ك. ۱۹۹). شاه به صورت حیوانی درمی‌آید و تا زمانی که خداوند را حمد نگوید از جامعه انسان‌ها طرد می‌گردد:

## ۳۷۸ - کتاب دانیال نبی ۴: ۲۶ - ۳۰

بعد از انقضای دوازده ماه، او بالای قصر پادشاهی در بابل می‌خرامید، پادشاه متکلم شده، گفت:  
 «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحراء خواهد بود... تا بدانی که حضرت متعال بر مالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد.» در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد...

در پایان سال هفتم، شاه روی به خداوند آورد و او را پرستش نمود، لذا عقلش به سرجای خود بازگشت.

این امر بدان معنی است که حکمت و قدرت امپراتوری‌های مشترکی که بر روی تکبر بنیان گذاری شده است، به جنون منتهی می‌گردد. تنها حکمت و تنها قدرت پایدار بر روی امیان به خدا استوار می‌شود. این درس عبرتی است برای مورد آنتیوخوس، لیکن ارزش آن تا به امروز محفوظ است (بر.ك. ۱۹۹، ۲۱۶، ۱۳۷).

## پایان بلشصر

بعد از نبیوکدنصر، پسرش بلشصر به تخت شاهی رسید. وی در ضیافتی که ترتیب داده بود، دستور داد تا ظروف قیمتی معبد اورشلیم را که پدرش به عنیمت گرفته بود، بیاورند. به هنگام عیش و نوش، ظاهر شدن دستی را دید که بر روی دیوار بزرگ کلمات مرموز می‌نگاشت. هیچ یک از پیشگویان نتوانست نوشته را خوانده، آن را تعبیر کند. پس دانیال چنین سخن گفت:

### ۳۷۹ - کتاب دانیال نبی ۵: ۲۲-۳۰

«اما تو ای پادشاه! خدای تعالی به پدرت نبیوکدنصر، سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود و به سبب عظمتی که به او داده بود، جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها از او لرزان و ترسان می‌بودند... لیکن چون دلش مغور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود، آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند...

و تو ای پسرش بلشصر، اگر چه این همه را دانستی، لکن دل خود را متواضع ننمودی. خویشت را بر ضد خداوند آسمان‌ها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردن و تو و امرایت و زوجه‌ها و متعه‌هایت از آنها شراب نوشیدند و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که فنی بینند و فنی شنوند و هیچ فنی دانند، تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او و تمامی راه‌هایت از او می‌باشد تمجید ننمودی!

پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید. و این نوشته که مکتوب شده است: «منا، ٿقیل، فرسی!» و تفسیر کلام این است: «منا» (شمرده شده): خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتهای رسانیده است! «ٿقیل» (وزن شده): در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای! «فرس» (تقسیم شده): سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسیان بخشیده شده است! ... در همان شب، بلشصر، پادشاه کلدانیان، کشته شد و داریوش مادی سلطنت را یافت...

۱ - در کنه روایت و پشت بلشصر، چهره آنتیوخوس نمایان است (۲۷۳). نویسنده ملهم، از وراء نبوت خود، مرگ این جبار را که معبد را بی حرمت ساخته است، اعلام می‌دارد. خداوند، کسی را که به ضد او برخاسته بود. داوری نموده است. همین سرنوشت در انتظار دیگر جباران تاریخ می‌باشد.

۲ - توجه نمودیم که نگارنده، مقید به تاریخ مستند نبوده است. تاریخ از جنون نبیوکدنصر بی‌اطلاع است و بلشصر پسر وی نبوده، (حتی اگر هرودت چنین بگوید!) بلکه پسر نبونیدونس است. در ضمن او «شاه بزرگ» بابل به شمار نمی‌رفت بلکه حاکم قلمرویی بود که

وابسته به تخت سلطنت می‌شد. از سوی دیگر این کوروش بود که بابل را فتح کرد و نه داریوش که دومین جانشین او به حساب می‌رفت. همچنین، داریوش چون کوروش پارسی بود و نه مادی. همه این مطالب سبک ادبی حکایت را بر ما روشن می‌سازد: راوی در صدد آن نیست که کار تاریخ نگار را انجام دهد بلکه او به طرزی آزادانه حکایتی بنا کننده تدوین می‌کند تا از وراء لفاظه الفاظ، درس‌هایی مذهبی بدهد...

## خداؤند ایمان داران را حمایت می‌کند

### ۳۸۰ - کتاب دانیال نبی ۶

شکنجه و اختناق آنتیوخوس، یهودیان مؤمن را به دلهره و اضطراب کشاند. مؤلف کتاب دانیال قصد دارد به ایشان خاطر نشان سازد که خداوند ایمان دارانش را به هنگام آزمایش رها نکرده، بلکه سرانجام آنان را ازیدی، رهایی خواهد بخشید. لذا به روایت دو واقعه زیر می‌پردازد:

- نبوکدنصر تمثalli از طلا برآفرشت و به تمامی اتباع خود دستور داد تا در برابر آن سجده نمایند. سه تن از دوستان دانیال که از این کار سرباز زدند به درون کوره سوزان افکنده شدند: لیکن آتش به ایشان ضرری نرسانده، هر سه جان سالم به در می‌برند. (این روایت در کتاب آیین عبادی لاتین، در مراسم شنبه مقدس، به عنوان دوازدهمین نبوت آمده است. همچنین رسالت پنج شنبه هفتة مقدس، حاوی یک بند از «نیایش عزاریا» می‌باشد. از سوی دیگر در همان کتاب، شکرگزاری آیینی با «غزل سه کودک در کوره» آغاز می‌شود).

- داریوش به کلیه اتباع خود دستور داده بود که تنها او را پرستش نمایند. لیکن دانیال همچنان روحی به طرف اورشلیم دعا و نیایش می‌کند. لذا دستگیر شده، به چاه شیران افکنده می‌شود: ولی شیران به وی آسیبی نمی‌رسانند (در رسالت سه شنبه هفتة مقدس، برداشت دیگری از این سنت که در کتاب دانیال باب ۶ محفوظ است، به چشم می‌خورد). این دو حکایت عاری از هرگونه ادعای تاریخی است لیکن دامنه ایمان آنها وسیع است. خداوند ایمان داران خود را در بوته آزمایش می‌نهد: حتی زندگی برای ایشان تبدیل به کوره آتش و چاه شیران شده است، اما خداوند سرانجام آنها را رهایی خواهد بخشید. در صورتی که آزمایش ایشان را بلعیده و مرگ آنان را به کام خود کشد، چه خواهد شد؟ در آن هنگام نیز خداوند آنها را از چنگال مرگ خواهد رهانید. در کنه تفکر مؤلف کتاب دانیال، اعتقاد به رستاخیز وجود دارد (ر.ک. ۳۷۶). با خواندن متن فوق می‌توان به دو اشاره دقیق در مورد ادعاهای کفرآمیز آنتیوخوش اپیفان پی برد (ر.ک. ۳۷۳).

## چهار وحش و پسر انسان

### ۳۸۱ - کتاب دانیال نبی ۷

دانیال به نوبه خود خواهی می بیند که از دریای متلاطم، چهار وحش سر بر می آورند: یک شیر، یک خرس، یک پلنگ و سرانجام عفریتی با ده شاخ...

در این شاخ ها تأمل می نویم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش، سه شاخ از آن شاخ های اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبر آمیز متکلم بود داشت...

تا کرسی ها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود.

لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک.

عرش او شعله های آتش و چرخ های آن، آتش ملتهب بود.

نهروی از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد.

هزاران هزار او را خدمت می کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند.  
دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.

پس نگریستم...

تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده،

به آتش مشتعل تسلیم شد...

و در رؤیای شب نگریستم،

و اینک مثل پسر انسان با ابرهای آسمان آمد،

و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند؛

و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد،

تا جمیع قوم ها و امت ها و زبان ها او را خدمت نمایند.

سلطنت او سلطنت جاودانی و بی زوال است،

و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تفسیر این رؤیا که تجسمی است سمبلیک از تاریخ توسط یکی از حاضرین به دانیال بیان می شود. وحوش برآمده از دریا نمایان گر

امپراتوري هاي است که يكى جايگزين ديگري می شود و از طرفی به منزله رهبران اين امپراتوري ها می باشد از قبيل نبوکدنصر، داريوش مادي، كورش پارسي و اسكندر مقدوني، بر حسب برد/اشت سنتى از تاريخ که خاص نگارنده كتاب دانيال است (رب. ۳۷۷) و اينك امور به طرزى دقيق تر روشن می شوند:

### ... وحش چهارم

- سلطنت چهارمين بر زمين خواهد بود و مخالف همه سلطنت ها خواهد بود؛  
تمامي جهان را خواهد خورد و آن را پايحال نموده، پاره پاره خواهد کرد.

و ده شاخ:

- از اين مملكت ده پادشاه خواهند برخاست و ديگري بعد از ايشان خواهد برخاست؛  
او مخالف اولين خواهد بود و سه پادشاه را به زير خواهد افکند.  
سخنان به ضد حضرت اعلى خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلى را ذليل خواهد ساخت؛  
و قصد تبديل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود؛  
ومقدسان به مدت يك سال، دو سال و نصف يك سال به دست او تسليم خواهند شد.  
پس ديوان بر پا خواهد شد.  
سلطنت او را از او گرفته، آن را به انتها، تباه و تلف خواهند نمود.  
و مملکوت و سلطنت و حشمت مملکتى که زير تمامی آسمان هاست، به قوم مقدسان  
حضرت اعلى داده خواهد شد.  
ملکوت او مملکوت جاوداني است و جميع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود.

۱- صراحتاً اين آنتيوخوس است که در مد نظر می باشد و پايابن اقتدارش با صدای بلند اعلام می گردد. دورنمای آينده توسط سلطنت قوم مقدسین مجسم می شود (۱۸۱، ۱۸۲). پسر انسان (= انسان) که از آسمان آمده است مظہر سلطنت خداوند است که جايگزين امپراتوري هاي انساني می گردد و قوم مقدسین در اين مملکوت جهانی شركت می جويند.

۲- چنین صحنه هاي پر عظمتى که ملواز اشارات به نوشته هاي نبيوي است، در عهد جديد نيز به چشم می خورد (انجيل متى ۲۴: ۳۰-۳۱؛ ۵۴: ۲۶؛ ۱۴: ۵۶؛ ۸: ۱۴؛ ۱۶-۱۶). به اين ترتيب اصطلاحاتي که توسط نويسنده كتاب به کاربرده شده است به منظور توضيح نقش عيسى مسيح در تاريخ بشرى، به ويزه در پايابن اين تاريخ می باشد. در چنین دورنمای نبيوي، آنچه که مربوط به آنتيوخوس می شود، انتساب وي به «نبيوي متعارض» است که به مقابله با سلطنت مسيح می پردازد (دجال) و آنتيوخوس خود نجسم گنده اين نبيو می شود (رساله دوم به تسالونيكيان ۱: ۹-۱۰؛ مکاشفه ۱۳: ۵-۸).

## هفتاد هفته

### ۳۸۲ - کتاب دانیال نبی ۹:۱-۳؛ ۲۱-۲۷

در سال اول سلطنت داریوش... من دانیال، عدد سال‌هایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیاء نبی نازل شده بود، از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خوابی اورشلیم تمام خواهد شد. پس روی خود را به سوی خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و خاکستر مسئلت فایم... چون هنوز در دعا متكلّم می‌بودم، جبرائیل به وقت هدیه شام به من نزدیک شد. وقتی رسید مرا اعلام نمود: «دانیال، الان من بیرون آمدام تا تو را فطانت و فهم بخشم. در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آدمد تا تو را خبر دهم... پس در این کلام تأمل فا و آنچه که از آن مکشوف می‌شود فهم غما.

هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدس مقرر می‌باشد،  
تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انحصار رسد و کفاره به جهت عصیان کرده شود،  
عدالت جاودانی آورده شود و رؤیا و نبوت مختوم گردد و قدس القداس مسح شود.  
پس بدان و بفهم:

از صدور فرمان به جهت تعمیر غوردن و بنا کردن اورشلیم تا ظهور مسیح رئیس: هفت هفته. شصت و دو هفته خواهد بود و اورشلیم با کوچه‌ها و حصار تعمیر و بنا خواهد شد.  
در آخر شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد شد، بی آن که از آن او باشد.  
شهر و قدس به وسیله یک رئیس خراب خواهد شد...  
او با اشخاص بسیار از عهد سرپیچی خواهند کرد، در یک هفته:  
و در وسط هفته، قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد؛  
و طی نصف آن هفته، کنگره رجاسات خواهد بود،  
تا زمانی که ویرانی که مقدر است بر خراب کننده ریخته شود...»

۱- در این متن اشارات تاریخی را بیابید: مسح کاهن اعظم هوشع (۲۳۶، ۲۳۵): قتل کاهن اعظم اولیای سوم (۳۷۲): آزار و شکنجه توسط آنتیوخوس و بی حرمت ساختن معبد به مدت سه سال و نیم (۳۷۳). در افق تاریخ، رؤیا بیننده، رسیده کن شدن گناه و فرا رسیدن عدالت جاودانی (۲۲۰، ۲۲۱)، و تقدیس قدس جدید را می‌نگرد (۲۰۵). چنین امیدی، مایه دلگرمی جان‌ها به هنگام مصائب زمان خواهد بود.

۲ - مبدأً موعظه، تفسيري است به غایت آزاد از منتهی از ارمیاء نبی (۱۷۷). از نظر نگارنده کتاب و معاصرین وی، وحی های انبیاء تا زمانی ارزش خود را محفوظ می دارند که نیمی از کلام تحقیق باقته باشد، لذا در آن به جستجوی نوری به روی حال و آینده هستند. پایان مصائب و تجربه اورشلیم و فرا رسیدن عهد نویسی که توسط ارمیاء اعلام شده بود، هنوز به وقوع نیبوسته است، از این رو، در سال ۱۶۵ ق.م. در انتظار تحقیق کلام خدا می باشند. هفتاد سال (که رقصی است سر راست) تبدیل به هفتاد مرتبه هفت سال گردیده است. که به عبارت دیگر شامل می شود بر دوره ای طولانی و نامعین که در انتهای آن «انجام» فرا خواهد رسید. کتاب دانیال شهادتی است بر انتظار این «انجام».

۳ - متن دانیال نبی، به نوبه خود، در انجیل به کار برده می شود و از سوی خداوند ما (منتهی ۱۵:۲۴) درباره ویرانی اورشلیم (بسال ۷۰ میلادی) و بی حرمت نمودن معبد بیان می گردد. زمینه این نبوت از تصویر «زمان های آخر» ملهم است. غور و بررسی در مفهوم هفتاد هفته برای یافتن پیشگویی دقیق در مورد تاریخ تولد مسیح، بیهوده است: تمام نظام های فکری که برای رسیدن به این هدف. شکل گرفته اند، مجبور به تعیین مبدأ ای قرار داری بوده اند. ارزش کلام نبی دانیال در زمینه ای سوای زمان شناسی تهافت است.

۴ - در متن فوق به نقشی که به فرشته (جبرانیل) داده شده است توجه نموده و مقایسه کنید با شماره های ۱۹۳، ۲۳۲، ۲۰۵، ۳۴۶.

مشکل بتوان سهم اسلوب ادبی و سهم رؤیا به معنی اخص کلمه را در چنین توضیحی از امور، معین کرد. جبرانیل به معنی «مرد خدا» است و نام این فرشته در دیگر مکاشفات و نیز در عهد جدید پدیدار می گردد (انجیل لوقا ۱۹:۲۶، ۲۶).

## رج و رهایی قوم خدا

آخرین رؤیای دانیال، در گفتار فرشته به حضور دانیال به اوج خود می رسد. تصویر بزرگ تاریخی مربوط به «رؤیای تمثال» و «رؤیای چهار وحش» با جزئیات دقیق تری بکار برده می شود. از احادی نامی بده نمی شود اما رویدادها به سهولت قابل شناسایی است. سرانجام، «موجود نفرت انگیزی» به قدرت می رسد که همان آنتیوخوس است. بار دیگر، سخنان کفرآمیز شاه، شکنجه و آزار، شهیدان و بی حرمت نمودن معبد، بیاد آوری می شود:

### ۳۸۳ - کتاب دانیال نبی ۱۰-۱۲

«آن پادشاه موافق اراده خود عمل غوده، خویشت را بر همه خدایان افراسته و بزرگ خواهد نمود؛ و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غصب کامیاب خواهد شد، زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست.» (۱۱:۳۶).

و این است آنچه که در آینده نزدیک بواقع خواهد پیوست. نبی، با عباراتی مبهم، سقوط قریب الوقوع آنتیوخوس را بیان می دارد:

«خیمه‌های ملوکانه خود را میان دریا و کوه مجید مقدس برپا خواهد نمود. لیکن به اجل خود خواهد رسید، و کسی به مدد او نتواند آمد.» (۴۵:۱۱).

جبار سقوط می‌کند و دوران مسیحایی آغاز می‌شوند:

«در آن زمان، میکائیل، امیر اعظم،  
که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست، و چنان زمان تنگی خواهد شد،  
که از حینی که امتنی به وجود آمده است تا امروز نبوده.  
در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود، رستگار خواهد شد.  
بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد،  
اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت  
خجالت و حقارت جاودانی.

حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید،  
و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌غایند  
مانند ستارگان خواهند بود،  
تا ابدالاً باد...» (۱۲:۳-۱).



۱ - امید شکنجه دیدگان تنها بر پاری خداوند است. آنان رهایی معجزه  
آسا را با سقوط ناگهانی جبار، از وی انتظار دارند (مقایسه شود با : ۲۷ تا  
۳۱، ۱۳۶، ۲۰۶، ۲۸۷). از آنجا که آتشیوخوس همانند یک «ضد-خدا»،  
بر برابر خداوند قد علم کرده بود، سقوطش نیز در اثر پاسخ خداوند پدید  
می‌آید؛ اما مبارزة مأوراء الطبيعه ای که توسط میکائیل فرشته، نگاهبان قوم  
قدس خداوند، رهبری می‌شود، دخالت برخی عمل تاریخی را ناممکن نمی  
سازد.

۲ - بدین ترتیب، زمان سلطنت خداوند آغاز می‌شود و عادلان درگذشته نیز در آن شرکت خواهند داشت (در مورد منشاء ایمان به  
رسناخیز به توضیحات شماره ۳۸۳ رجوع شود). همگون شدن برگزیدگان با ستارگان فلک یادآور ایمان مبنی بر الوهی شدن آنان است، یا  
دست کم بازگو کننده ورود ایشان به بارگاه آسمانی، همانند فرشتگان می‌باشد.

برای داشتن تصویری کامل از نحوه‌ای که کتاب دانیال، «زمان‌های آخر» را مجسم می‌کند، می‌توان آیات پراکنده آن را با شماره‌های

۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۷ مقابله نمود. جهت‌گيری کاملاً روحانی این اميد، که زمینه را مستقیماً برای انجيل مهیا می‌سازد، قابل توجه است: رؤیاهای قدیمی مربوط به سلطه دنیوی در آن جایی ندارد. وصف عادلان شکنجه دیده، یادآور رنج و شکنجه خادم یهود می‌باشد (۲۲۸).

\* \* \*

## فصل بیست و سوم

# مبارزه برای استقلال

شجاعت در راه ایمان، یهودیان بسیاری را به شهادت رساند. از این دوره به بعد، دلاوری جنبه نظامی بخود گرفته، موجب برانگیختن جنگی مقدس به منظور استقلال مذهبی بنی اسرائیل می‌گردد. آن دوره از تاریخ به دوره شورش مکابیان معروف است. چنین استقلال مذهبی، عملاً به وسیله کسب استقلال سیاسی ضمانت می‌گردد. جانشینان مکابیان (هاسمونیان)، قدرت‌های سده‌گانه مذهبی، سیاسی و نظامی را در دستان خود متصرف می‌گردانند. لیکن در قرن بعدی، دولت روم مستقیماً در امور یهودیه دخالت کرده، سپس سلطنت را به هرود می‌سپارد.

## ۱- جنگ‌های مکابیان

### شورش متیاس (۱۶۵-۱۶۶ ق.م)

دراوج اختناق آنتیوخوس (۳۷۲)، متیاس، کاهن مودین، مردم را به شورش فرا می‌خواند:

### ۳۸۴ - کتاب اول مکابیان ۲: ۲۸؛ ۴۲؛ ۴۴

افسران شاه که مأمور تحمیل ارتداد بودند، برای نظارت در امر گذراندن قربانی، به شهر مودین وارد شدند. بسیاری از بنی اسرائیل به سوی ایشان رفتند، لیکن متیاس و پسرانش در کناری ایستادند. افسران شاه متکلم شده، خطاب به متیاس گفتند: «تو در این شهر رئیسی مشهور و قدرتمند هستی و از پشتیبانی پسران و برادران برخوردار می‌باشی. لذا برای اجرای فرمان شاه، به عنوان اولین نفر جلو بیا، همان طور که همه امتهای و سروران یهودیه و تمامی کسانی که در اورشلیم باقی‌مانده‌اند، این کار را کرده‌اند. در این صورت تو و پسرانت در زمرة دوستان شاه محسوب شده، تو و پسرانت با هدایایی از

نقره و طلا و نیز پیشکشی های بسیار، تکریم خواهید شد.» متیاس با صدایی بلند پاسخ داد: «اگر تمامی امت های ساکن در امپراتوری شاه، آینین پدران خود را ترک کرده، از شاه اطاعت نموده، احکام وی را به جا آورند، من و پسران و برادرانم از «عهد» پدرانمان پیروی خواهیم کرد. باشد که آسمان ما را از بی اعتمایی به احکام محفوظ بدارد! ما به فرامین شاه گوش فرا نخواهیم داد و از مذهب خود به چپ یا به راست منحرف نخواهیم گشت.»

به محض آن که گفتار وی پایان یافت، یکی از یهودیان، در برابر چشم همگان، جلو آمد تا مطابق فرمان شاه، بر روی مذبح مودین قربانی بگذراند. متیاس، با دیدن آن، غیرتش به جوش آمده، احشائش به لرزه افتاد با خشمی مقدس خود را بر روی یهودی افکنده، گردنش را بر روی مذبح بزد و همزمان با آن مأمور شاه را که مردم را وادار به گزناندن قربانی می کرد، بکشت، سپس مذبح را واژگون ساخت... متیاس با صدای بلند در تمامی شهر فریاد می زد: «هر که غیرت شریعت داشته، به «عهد» وفادار است، مرا پیروی نماید!» خود و پسرانش همگی به کوهستان گریختند و تمام دارایی خود را در شهر باقی گذاشتند...

انجمن «آسیدیان» که متشکل بود از مردان ارزنده بنی اسرائیل و هر آن کس که فدایی شریعت بود بدیشان پیوست. همچنین تمام کسانی که از بد رفتاری ها می گریختند، بر تعداد آنها افزوده شده، از ایشان حمایت کردند. بدین ترتیب برای خود قوای مسلحی تشکیل داده، در خشم و غضب خود، گناهکاران و خائنان را از بین برداشتند. بقیه، نزد غیر یهودیان بت پرست رفتند تا مورد حمایت ایشان واقع شوند...

در اینجا، منظور از احشاء به طور ملموس... احساسات شدیدی است که انسان را منتقل می سازد (ر.ك. ۱۱۲). در مورد غیرت،

رجوع شود به شماره ۲۹۷.

## نبرد بیت صور

بحث درباره جزئیات جنگ عاصی کننده یهودیان شورشی علیه نیروهایی که شماره آنها به مراتب بیشتر از یهودیان بود، غیر ممکن است. پس از مرگ متیاس، پسرش یهودا، فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت. وی پس از شکست دادن سرداران بسیار، به نبرد با بیسیاس حاکم می پردازد. دو کتاب مکابیان، هر یک به شیوه خاص خود، به روایت نبرد تعیین کننده بیت صور می پردازند:

### ۳۸۵ - کتاب اول مکابیان ۴: ۲۸-۳۵

لیسیاس، برای پایان دادن به کار یهودیان، شصت هزار مرد نخبه و پنج هزار سوار را بسیج کرد. آنان به «ایدومیه» آمدند، در بیت صور اردو زدند. یهودا با هزار مرد جنگی به مقابل ایشان پیش رفت و هنگامی که این لشکر نیرومند را دید، دست به دعا برده، گفت: «ای نجات دهنده اسرائیل، تو متبارک هستی، تو که حمله غول را به دست خدمت داود درهم شکستی و اردوی فلسطینیان را به دست یونانات پسر شائلو و سپردار وی تسليم کردی، به همان گونه، این لشکر را نیز به دست بنی اسرائیل قوم خودت بسپار! باشد که از قوا و سواران خود شرمند شوند! ترس را در صفوف ایشان منتشر کن و اعتماد ایشان را به نیروی خود درهم بشکن، طوری که از شکست خود منهزم شوند. آنان را به زیر تیغ کسانی که تو را دوست می دارند بیفکن، تا تو را در سرودهای آنانی که نام تو را می شناسند، ستایش کنند!» به هنگام مقابله، پنج هزار نفر از لشکر لیسیاس در نبرد تن به تن کشته شدند. لیسیاس با مشاهده شکست لشکرش و پایمردی سربازان یهودا که حاضر به زیستن یا مردن دلاورانه بودند، راه انطاکیه را در پیش گرفت تا بعد از جمع آوری مردان بیگانه، با لشکریانی افزون تر از پیش، به یهودیه بازگردد...

مورخ که مایل است دلاوری های یهودا و مردانش را با دقت کامل حکایت کند، به طور غریزی خاطره جنگ های پیشین را علیه فلسطینیان مجسم می سازد. در هر دو سورد، پیروزی را به باری و مشیت الهی که به طور نامری به کمل ایمان دارانش می شتابد، نسبت می دهد. دعای یهودا به خوبی بیانگر روح جنگ مقدس است. روایت دوم بسیار متفاوت است:

### ۳۸۶ - کتاب دوم مکابیان ۱۱: ۵-۱۲

لیسیاس، پس از ورود به یهودیه، به بیت صور نزدیک شده، آنرا قویا در تنگنا قرار دارد. هنگامی که مکابی و هوادارانش دریافتند که لیسیاس، استحکامات را به محاصره درآورده است، جمیع آنها، با ناله و اشک دست دعا به سوی خداوند دراز کرده، استغاثه کردند تا خداوند فرشته نیکوی خود را برای نجات بنی اسرائیل بفرستد. نخست، خود مکابی دست به اسلحه برد و از بقیه خواست تا ایشان نیز برای کمک به برادرانشان، با خطر مواجه شوند. همین عده، آکنده از شور بسیار، به پیش شتابند. هنوز در نزدیکی اورشلیم بودند که سواری سفید پوش، مجهز به سلاح های طلایی، در رأس ایشان ظاهر گشت. لذا همگی خداوند رحمت ها را حمد گفته، چنان شوق و شوری در خود احساس کردند که حاضر

بودند نه تنها مردان، بلکه حیوانات وحشی را نیز از دم تبعیغ گذرانده از دیوارهای آهنین عبور کنند. از آنجا که خداوند بر ایشان رحم نمود، به کمک متحده آسمانی، با آرایش جنگی به پیش تاختند. پس چون شیران بر دشمن هجوم برده، یازده هزار پیاده نظام و هزار و ششصد سوار را به خاک خوابانده و بقیه را وادر به فرار کردند. اکثر فراریان که مجروح شده بودند، بر همه گریختند. خود لیسیاس نیز جان خود را با فراری ننگین از مهلهکه بدر برد...

نگارنده، برای بنا و تعلیم خوانندگان، از غلوکردن در مورد ارقام و یا بخشنیدن لحنی رقت انگیز به روایت خود و یا پافشاری بر روی عناصر خارق العاده که بیان کننده اندیشه محافظت مأمور الطبیعی است و در روایت مشابه با سادگی بیشتری بیان شده است، یاکی ندارد. به این ترتیب تاریخ به صورت روایتی بنا کننده، شرح و بسط یافته است

### تطهیر و تقدیس معبد (دسامبر ۱۶۴ ق.م)

نبیرد بیت صور، راه اور شلیم را به روی یهودا گشود:

### ۳۸۷ - کتاب اول مکابیان ۴:۳۶-۵۸

يهودا و برادرانش گفتند: «اکنون که دشمنان گشست خورده‌اند، برویم و قدس را تطهیر کرده، مرمت نماییم.» پس تمامی لشکر جمع شده، به سوی کوه صهیون روانه گردیدند. در آنجا، مکان مقدس را در وضعی اسف بار یافتند: قربانگاه بی حرمت شده، درها سوخته، در ختیجه‌هایی در صحن، چون در جنگل و یا در بالای کوه، روییده و اتاق‌ها ویران شده بودند. پس لباس‌های خود را پاره کرده، ماتمی بزرگ گرفته و خاکستر بر سر خود ریختند.

يهودا به مردان خود فرمان داد تا با کسانی که در قلعه بودند نبرد نمایند تا زمانی که او قدس را پاک گردداند. سپس کاهنانی بی عیب که شریعت را بجا می‌آورند انتخاب کرد تا صحن های مقدس را تطهیر نمایند... پس بر حسب شریعت، سنگ‌های نتراشیده گرفتند و با آنها طبق فونه قربانگاه پیشین، قربانگاه نوینی بنا نمودند. همچنین، قدس و قسمت‌های تختانی معبد را مرمت کرده، صحن‌ها را تقدیس نمودند. اشیاء مقدس جدیدی ساختند و چلچراغ و قربانگاه عطیریات و میز را وارد معبد کردند. بر روی قربانگاه بخور سوزانده، و چراغ‌های چلچراغ را روشن کردند که در داخل معبد می‌درخشد. نان بر روی میز نهادند و پرده‌ها را آویختند و انجام آنچه را که آغاز کرده بودند به پایان رساندند.

روز بیست و پنجم از ماه نهم که کسلو نامیده می‌شد، به سال ۱۴۸ (دسامبر ۱۶۴ ق.م.) بامدادان برخاسته، بر روی قریانگاه جدیدی که ساخته بودند، قریانی شرعی گذراندند. به این ترتیب، قریانگاه، در همان فصل و همان روزی که توسط اقوام دیگر بی حرمت شده بود، به صدای دف و چنگ و سنج، افتتاح گردید. تمامی قوم برای پرستش، سجده کردند، سپس روی به آسمان نموده، به حمد و ستایش کسی که ایشان را به پیروزی رسانده بود، پرداختند. مدت هشت روز، تقدیس معبد را جشن گرفته، با شادمانی، قریانی‌های سوختنی و قریانی سلامتی و تشکر گذراندند... شادی بسیار زیادی بر قوم حاکم گشت و بی‌حرمتی‌های مشرکین پاک شد.

(مقایسه شود با شماره‌های ۷۸ و ۲۳۹. سالگرد این تقدیس بعدها، عییدی سالانه خواهد شد (بر. اک. یوحنا ۲۲: ۱۰)

## مرگ آنتیوخوس اپیفان (تابستان ۱۶۳ ق.م.)

در شرایطی که جنگ یهودیه به نفع شورشیان جریان داشت، آنتیوخوس می‌رفت تا در سرزمین پارس درگذرد:

### ۳۸۸ - کتاب اول مکابیان ۱:۶-۱۶

آنتمیوخوس پادشاه، ایالت‌های علیا را می‌پیمود. اطلاع حاصل کرد که در سرزمین پارس، شهری است موسوم به عیلام (المایس) که به سبب ذخایر و نقره و طلا و نیز داشتن معبدی قیمتی، معروف بود... لذا در صدد برآمد تا شهر را به منظور غارت آن تصرف نماید، لیکن از آنجا که مردم شهر از نیت او آگاه شدند، وی در این امر موفق نشد. مردم اسلحه به دست در برابریش ایستادند: پس راه گریز در پیش گرفت و به طرز حقارت باری عقب نشینی نمود تا به بابل برسد. هنوز در سرزمین پارس بود که خبر شکست لشکریانی که به سرزمین یهودیه وارد شده بودند، به وی داده شد... با شنیدن این اخبار، شاه حیرت زده شده، به شدت منقلب گردید: بر بستر افتاد و از فرط اندوه بیمار گشت، چرا که امور بر وفق مراد وی سپری نشده بود. چندین روز در همان حال باند و بی وقهه دچار غم و اندوه عمیقی می‌شد. وقتی که به آستانه مرگ رسید... یکی از دوستاش را که موسوم به فیلیپس بود، بخواند و وی را بر تمامی قلمرو خود منصب داشت. تاج و ردا و مهر خود را به وی داد تا از پسرش آنتیوخوس مراقبت به عمل آورده، تعلیم و تربیت او را تا رسیدن به سن سلطنت، بر عهده گیرد. آنتیوخوس پادشاه به سال ۱۴۹ (۱۶۳ قبل از میلاد) در آن محل درگذشت.

## ۱۱:۹ - کتاب دوم مکابیان ۳۸۹

در کتاب دوم مکابیان، واقعه، کاملاً به شیوه دیگری روایت شده است. این شیوه به خوبی مشخص کننده سبکی است که نگارنده اتخاد کرده است:

چون آنتیوخوس به نزدیکی اکباتان رسید، از آنچه که بر سر نیکانور و مردان تیموتاوس آمده بود مطلع گشت. از شدت غصب، به این می‌اندیشید که یهودیان را وادار به پرداخت بهای توهین کسانی که او را ملزم به فرار کرده بودند، بنماید. از این رو به عربه‌ران فرمان داد تا عربه را بدون توقف برآورد تا هر چه زودتر، سفر به پایان رسد. در حقیقت داوری آسمان بالای سر وی بود چرا که در تکبر خود گفته بود: «به محض رسیدن به اورشلیم، این شهر را بدل به گورستان یهودیان خواهم کرد». لکن، خداوندی که بر هر چیز ناظر است، خدای بنی اسرائیل، وی را به زخمی لاعلاج و غیر قابل رؤیت مبتلا ساخت. هنوز جمله خود را به پایان نرسانده بود که احشائش دچار دردی بی درمان شده، قولنجی حاد درونش را معذب ساخت- و این نهایت عدالت بود، زیرا که او احتشاء دیگران را دچار عذاب‌های گوناگون و غریبی نموده بود. با وجود این دست از تکبر خویش برنداشت، و با غرور تمام آتش خشم خود را علیه یهودیان فروزان تر می‌ساخت و دستور می‌داد که سریعتر حرکت کنند. ناگهان از عربه‌ای که با هیاهوی بسیار می‌تاخت، به زمین در غلطید در اثر این سقوط و حشتناک، تمامی اعضایش شکست... چشمان این مرد شریر مملو از کرم شده بود و گوشت وی با دردهایی جانگزرا، تکه تکه از بدنش جدا می‌شد. سرانجام عفونت این بدن در حال تجزیه، حال تمامی لشکر را بهم می‌زد... نتیجه‌گیری در همینجا، درحالی که در هم شکسته شده بود، شروع به ترک زیادتی غرور نمود و زیر ضریب تازیانه الهی به درک واقعیات نائل آمد... چنین اعتراف کرد: «تسلیم شدن به خداوند رواست و انصاف اینست که انسان فانی، ادعای برابری با الوهیت را نداشته باشد»...

۱- کتاب اول مکابیان و قابع نگاری است، حال آن‌که کتاب دوم مکابیان تفصیلی است موعظه گونه و پرطمثرا و مملو از گرافه‌گویی که بیشتر در پند نتیجه‌گیری/اخلاقی است تا دقت تاریخی. مرگ آنتیوخوس مشابه شکنجه شهیدان است (۳۷۶ تا ۳۷۴) زیرا که نظریه نگارنده کتاب این است که «شکنجه‌گران در این جهان با پاداش هایی مهلك تنبيه می‌شوند» (ر.پ. آبل)، لذا زیادتی شکنجه‌های محیر العقول که آنتیوخوس بدان دچار می‌شود و اعتراف نهایی جبار شکست خورده، ناشی از این نوع تفکر است.

۲- می‌توان اعلام نبوی پایان کار آنتیوخوس را در کتاب دانیال نبی جستجو کرد (۳۷۹، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۲).

## روز نیکانور (۱۷ مارس ۱۶۰ ق.م)

از جمله دلاوری‌های بیهود، پیروزی وی بر سردار سوری موسوم به نیکانور، خاطره‌ای بسیار زنده بر جای نهاده است:

### ۴۹-۳۳:۷ - کتاب اول مکابیان

بعد از این وقایع، نیکانور به سوی کوه صهیون روانه شد. کاهنان به همراه مشایخ قوم از مکان مقدس بیرون آمدند تا در آرامش از وی استقبال کرده، قربانی سوختنی که از برای شاه گذرانیده بودند به وی نشان دهند. لیکن او ایشان را استهزا نموده، با دیده حقارت به آنان نگریست... و سخنان گستاخانه بر زبان راند. در اوج خشم، چنین قسم خورد: «اگر یهودا این بار، با لشکرش به دست من نیفتد، است، به محض آن که پیروزمند باز گردم، این بنا را به آتش خواهم کشاند!» و غضبناک خارج شد. کاهنان به درون رفته در برابر قربانگاه و قدس ایستاده، با زاری چنین گفتند: «این تو هستی که این خانه را انتخاب کرده‌ای تا در آن نام تو برده شود، تا برای قوم تو، خانه نیایش و تضرع باشد. انقام خود را از این مرد و لشکرش بگیر، باشد که به زیر تیغ شمشیر بیفتند! کفرگویی‌های آنان را به یاد آور و رهایی از برای ایشان عطا مفرما!»

نیکانور بعد از ترک اورشلیم، در بیت حورون، جایی که لشکری از سوریه به وی پیوست، اردو زد. یهودا به نوبه خود با سه هزار مرد جنگی در حدثه اردو زد. پس چنین دعا نمود: «زمانی که پیغام رسانان پادشاه آشور، کفرگویی کردند، فرشته تو خارج شده، هشتاد و پنج هزار تن از نفرات شاه را بزد. امروز نیز در مقابل ما این لشکر را به هلاکت رسان تا همه اقوام بدانند که سخنان شرارت باری علیه معبد تو گفته است و او را بر حسب شرارتش داوری فرما!»

در روز سیزدهم مان آذار (۱۷ مارس ۱۶۰ ق.م)، لشکریان به یکدیگر تاختند. لشکر نیکانور شکست خورد و خود وی در نبرد کشته شد. سربازان نیکانور وقتی که افتادن وی را دیدند، سلاحهای خود را انداخته، راه فرار در پیش گرفتند. یهودیان یک روز تمام در حالی که پشت سر آنها، کرناها را منظماً به صدا درآورده بودند، به تعاقب ایشان پرداختند. از تمامی دهکده‌های یهودیه، مردم خارج می‌شدند و حلقه محاصره‌ای گرد فراریان که یکی به سوی دیگری بازمی‌گشت، تشکیل می‌دادند. همگی از پای درآمدند و حتی یک نفر از ایشان جان سالم بدر نبرد. وقتی که اجساد و غنایم را جمع آوری کردند، سر نیکانور را از تن جدا کرده، دست راستش را که با گستاخی «برا فراشته بود، بریدند و به

منظور اورشليم آن را آورده، آويختند. مردم آكنده از شادی شده آن روز را به عنوان روز بزرگ شادمانی جشن گرفتند. دستور صادر شد که آن روز هر سال، در سیزدهم از ماه آذار (شب روزی که به مردخای موسوم است) تکريم گشته، جشن گرفته شود.

- ۱- مطلب داخل پرانتز از كتاب دوم مکابیان ۱۵: ۳۶: گرفته شده است. به این ترتیب، روز نیکانور به روز مردخای (جشن پوریم) که در كتاب استراز آن سخن به میان می‌رود، پسوند می‌خورد.
- ۲- فضای حاکم بر نبردهای مکابیان را می‌توان با فضای حاکم بر نبردهای یوشع، داوران، شائول و داود (۴۹ تا ۵۳ تا ۵۸، ۶۴-۶۵) مقایسه کرد. نیایش یهودا با یادآوری شکست سناخرب (۱۳۶) طالب حمایت الهی است.

## مرگ یهودی مکابی (آوریل ۱۶۰ ق.م)

چند هفته بعد از پیروزی بر نیکانور، یهودی قهرمان در حین نبرد، جان می‌باشد؛

### ۳۹۱- كتاب اول مکابیان ۹:۱-۷

دستربوس، بعد از مطلع شدن از مرگ نیکانور و لشکرش در نبرد، باکیدوس و الکیمس را به فرماندهی سمت راست لشکر، مجدداً به سرزمین یهودیه اعزام داشت. در نخستین ماه از سال ۱۵۲ (آوریل ۱۶۰ ق.م.) آنان اردوی خود را در اورشليم برپا نموده، سپس با بیست هزار پیاده نظام و دوهزار سوار روانه برصده شدند. یهودا با سه هزار جنگجوی نخبه در العاسه اردو زد. با دیدن شماره انبوه دشمن، ترس بر ایشان مستولی شده، بسیاری از آنان گریختند و تنها هشتاد مرد جنگی باقی ماند. یهودا وقتی دید که لشکرش با وجود جنگ قریب الوقوع راه فوار در پیش گرفت، قلبش بشکست، چرا که دیگر فرصتی برای جمع آوری قوا در اختیار نداشت. با وجود این که اطمینانش را از دست داده بود خطاب به افراد باقی مانده گفت: «برخیزید! علیه دشمنان غافل پیش رویم، شاید که بتوانیم بر ایشان غالب آییم.» لکن آنان سعی داشتند که او را از این کار منصرف سازند، پس گفتند: «در حال حاضر، کاری جز نجات جافان نمی‌توان کرد، در آن صورت خواهیم توانست به کمک برادران دیگر بازگشته، نبرد را از سر گیریم، شماره ما به راستی اندک است.» یهودا پاسخ داد: «مباراکه من چنین کنم و از مقابل آنها بگریزم. اگر ساعت ما فرا رسیده باشد، دلیرانه برای برادران جان بازیم و اجازه ندهیم که سرفرازی ما خدشه دار شود.»

دشمن از اردو خارج شده، به مقابل ایشان پیش آمد... نبرد، بامدادان آغاز گشته تا شب ادامه یافت. یهودا مشاهده کرد که بشید و منتخب لشکر در سمت راست قرار دارند: تمامی مردان شجاع گرد او جمع شدند و سمت راست لشکر توسط آنها منهزم گردید و تا آخرین شبب‌های کوه، آنان را دنبال کردند. در این هنگام، سوری‌ها با مشاهده درهم شکسته شدن سمت راست لشکر، از پشت سر به تعاقب یهودا و مردانش شتافتند. مبارزه، بی‌امان شده بود و از دو طرف، عده‌بسیاری افتاده، کشته شدند. یهودا نیز کشته شد و بقیه راه فرار در پیش گرفتند.

يوناتان و شمعون پیکر یهودا را برداشت، در قبر پدرانش در مودین، به خاک سپردن. تمامی بنی اسرائیل برای او گریسته، ماتم بزرگی گرفتند و چندین روز مرثیه خوانی کرده، می‌گفتند: «قهرمانی که بنی اسرائیل را نجات می‌داد، چگونه به خاک درافتاد؟»

تقارن این متن با واقعه مرگ شائول و یوناتان، قابل توجه است (۶۵-۶۶).

## ۲ - کتاب یهودیه بنت ماری<sup>۱</sup>

خاطرات تاریخی الهام بخش کتاب یهودیه هر چه باشد، قصد نگارنده قبل از هر چیز، تسبیح روح اعتماد به خداوند و دلاوری نظامی به عنوان ویژگی شورش مکابیان، بوده است.

## نبوکدنصر، ضد خداوند

نبوکدنصر، پادشاه آشوریان و مغلوب کننده ارکشاد، پادشاه مادها، سوگند یاد کرد که بر تمامی زمین سلطه راند. او سردار خود هولیوفرن را که یک پارسی بود به سرکردگی لشکری عظیم روانه نمود تا آسیای غربی را تحت سیطره امپراتوری خود درآورد. همه اقوام سر اطاعت فرود آوردن، لیکن...

۳۹۲ - کتاب یهودیه ۳:۴؛ ۱:۲ (برای متن یونانی)

۱ - نخستین ترجمه فارسی

او تمامی سرزمین‌های ایشان را ویران کرده، بیشه‌های مقدس آنان را قطع نمود، زیرا که به وی دستور داده شده بود که تمام خدایان روی زمین را از بین ببرد تا همه اقوام تنها نبوکدنصر را پرستش نمایند و کلیه زیان‌ها و سبط‌ها از او به عنوان خدا یاد کنند... هنگامی که فرزندان اسرائیل ساکن یهودیه به آنچه که هولوفرن، فرمانده ارشد نبوکدنصر، شاه آشوریان کرده بود واقف شدند و دریافتند که به چه طریق معابد ایشان را تاراج کرده به انهدام کشاند، بسیار ترسیده برای اورشلیم و معبد خداوند دچار تشویش گردیدند.

یهودیان در عین حال که دست به توبه بردند از خداوند تقاضا می‌کنند که خود این مهم را بر عهده گیرد، خود را برای مقاومت آماده می‌سازند. ایشان در قلعه بیت‌علیی به تحکیم مواضع می‌پردازند.

۱ - وفور خطاهای تاریخی در آغاز روایت، تا مدت‌های موجب سردگمی مفسرین گردیده بود. امروز غالباً، رأی بر این است که در آن تنها، جنبه شگرد ادبی را جستجو کنیم که نگارنده از طریق آن به آگاهی خواننده می‌رساند که با روایتی تاریخی سروکار ندارد؛ شخصیت‌هایی که در کتاب آمده‌اند، صرفاً نمونه‌هایی بیش نیستند (بر.ك. ۳۷۹) و روایت جنبه تعلیمی و بنا کننده دارد.

۲ - در پشت چهره نبوکدنصر، بدون شک آنتیوخوس در مد نظر است (مقایسه شود با ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱). بنظر می‌رسد که مؤلف در وجود او تحبس خصم را می‌بیند، نیروی سیاسی که با ادعاهای کفرآصیز، در «زمان‌های آخر» باید بر علیه خدا و قوم اوقد علم نماید (۲۰۶). به ملاحظاتی که در مورد شماره‌های ۳۷۳ و ۳۸۱ آمده است توجه نمایید.

## آخیور، حکیم بت پرست

هولوفرن از مقاومتی که در بیت‌علیی تدارک دیده شده است، به خشم آمده به کسب اطلاعات می‌پردازد. شیخی از بنی عمون موسوم به آخیور، خطوط بر جسته تاریخ بنی اسرائیل یعنی قوم تخصیص یافته به عبادت خدای آسمان، را برای وی ترسیم می‌نماید. آخیور به سخنانش چنین خاتمه می‌دهد:

### ۳۹۳ - کتاب یهودیه ۵:۱۷-۲۱؛ ۶:۱ (متن یونانی)

«تا زمانی که ابداً علیه خدای خود گناه نورزیده بودند، موفقیت با ایشان بود، زیرا که خدای ایشان از ناراستی بیزار است. لکن هنگامی که از راهی که برای ایشان ترسیم شده بود، فاصله گرفتند، بخشی از آنها در جنگ‌های متعدد از بین رفته و بقیه در سرزمینی بیگانه به اسیری برد شدند. معبد خدای ایشان با خاک یکسان گردید و دشمنانشان، شهرهای آنان را به تصرف درآوردند. اکنون که به سوی

خدای خویش بازگشت فوده‌اند، از پراکنده‌گی نجات یافته، بار دیگر مالک اورشلیم، جایی که عبادتگاه ایشان در آن قرار دارد، شده‌اند و مجدداً در کوه‌ها سکنی گزیده‌اند... بدین ترتیب، سورور من، اگر در قوم ایشان خطای وجود دارد و اگر نسبت به خدای خود گناه ورزیده‌اند، تحقیق غاییم که واقعاً چنین فضاحتی در بین ایشان موجود است، آنگاه به نبرد با آنان بستاییم! لکن اگر ناراستی در قوم آنها دیده نشد، تقاضا می‌کنم که سورور من از این جنگ روی بگرداند، مباداً که خداوند ایشان حمایت خود را بر روی آنها بگستراند و در آن صورت ما مورد مضمحة تمامی زمین خواهیم شد. »

با شنیدن این سخنان، دیگر مشاوران هولوفرن معتبرض شدند و سردار غصبنای چنین پاسخ داد:

«ای آخیور تو کیستی، تو و مزدورانت از بنی عمون، که خود را امروز در میان ما نبی قلمداد می‌کنی و به ما می‌گویی که مطلقاً علیه بنی اسرائیل نبرد نکنیم به بهانه این که خدای ایشان، آنها را محافظت خواهد نمود؟ وانگهی، به غیر از نبوکدنصر، چه کسی خداست؟ او قوای خود را خواهد فرستاد و آنان را از روی زمین محو خواهد کرد بی آن که خدای ایشان بتواند آنان را رهابی بخشد!»

آخیوریه سزای سخنانی که بر زیان رانده بود، در مقابل دروازه های بیت عولی به درختی بسته شد. یهودیان وی را در شهر خود پنپیرا شدند، از او دعوت کردند که به ایشان پیویند. در پایان ماجرا، آخیور دعوت ایشان را می‌پنپیرد. نظریه آخیور را با شماره ۵۵ مقابله کنید. این همان اندیشه‌ای است که در آخرین قرن‌های تاریخ یهود همچنان زنده است و قوه خدا را بر آن می‌دارد که دائماً در غم و فدایی به خداوند باشند.

## يهوديه

هولوفرن، تمامی چشمدهای اطراف بیت عولی را تحت محافظت قرار می‌دهد. مردم از عزیزا، رهبر خود ملتمنانه تقاضا می‌کنند که تسليم شود. عزیزا از مردم درخواست می‌کند که پنج روز دیگر نیز صبر کنند. شاید که کمکی از آسمان برسد. در این وقت است که یهودیه به مداخله می‌نماید. او که بیوه‌ای جوان و زیبایست، زندگی را در نیایش و استغفار و اعمال نیک سپری می‌کند. این یهودی کامل (یهودیه به معنی زن یهودی است) هم‌کیشان خود را به جهت این که برای خداوند شرایطی قائل می‌شند، مورد سرزنش فرار می‌دهد. او آنان را دعوت به نیایش و استغفار و اعتماد و شجاعت می‌نماید. او نقشه‌ای در سر دارد که آن را بر کسی مکشوف نمی‌کند. آنگاه در عبادتگاه کرجک خود، خطاب به خداوند، چنین استغاثه می‌نماید:

**۳۹۴ - کتاب یهودیه ۹-۱۴ (من یونانی)**

«خداوند، خدای پدرم شمعون!... مرا که بیوه‌ای بیش نیستم مستجاب فرما! این تو هستی که تمام آنچه که پیشتر گذشته است به انجام رسانیده‌ای و نیز آنچه که اکنون و بعدها می‌گذرد. حال و آینده جزو نقشه‌های توست. آنچه که اراده فرمودی به وقوع می‌پیوندد. آنچه که خواسته‌ای، همان می‌شود و می‌گویی: اینک حاضرم! چرا که تمامی طریق‌های تو از پیش مهیا شده‌اند و داوری‌های تو با آینده‌نگری انجام می‌شوند.

«اینک آشوریان به نیروی خود می‌بالند و به‌حاطر اسبان و سواران خود فخر می‌فروشنند و از برای پیاده نظام قدرتمند خود، دچار تکبر می‌شوند. اعتماد خود را بر سپر و نیزه و کمان و فلاخن نهاده‌اند و هیچ غی‌دانند که تو خداوندی هستی که لشکریان در حال نبرد را درهم می‌کویی، زیرا که نام تو یهود است!

به همت خود نیروی ایشان را واژگون گردان و قدرت ایشان را در غضب خود در هم شکن! زیرا که قصد آن کرده‌اند که قدس تو را بی‌حرمت ساخته، خیمه‌ای را که نام مجید تو در آن ساکن است، نجس کنند و با تیغ، شاخ‌های قربانگاه تو را بکوینند. تکبر ایشان را ملاحظه فرما و خشم خود را بر سرshan فرو ریز و به دستان من توانایی لازم را عطا نمای آنچه را تصمیم به انجام آن گرفته ام تحقق بخشم!... زیرا که اقتدار تو بر حسب شماره نبوده و قدرت تو در سپاهیان نهفته نیست، بلکه تو خدای فروتنان، مددکار ستمدیدگان، مدافع ضعفا، حامی رها شدگان و نجات دهنده نا امیدان هستی.

«آه، خواهش می‌کنم! خدای پدرم و خدای میراث بنی اسرائیل! سرور آسمان و زمین، خالق آبهای، پادشاه تمامی آفرینش! استغاثة مرا بشنو و چنان کن که سخنان فریبینده من برای کسانی که علیه عهد تو و علیه کوه صهیون و جایگاه فرزندان تو، اقدام به خشونت غوده‌اند، بدله ضریبه و جراحت شود! چنان کن که تمامی قوم تو و دیگر اقوام بازناسند که تو خداوند هستی، خدای تمامی نیروها و قدرت‌ها، و جز تو خدای دیگری که حافظ قوم اسرائیل باشد وجود ندارد!»

این سرود خطاب به خداوند قادر متعال را با متون شماره ۳۱ تا ۱۳۸ و ۳۰۳ مقابله نمایید. - اعتماد به خداوند، یهودیه را همانند مکابیان به میدان عمل می‌کشاند. لیکن او بدجای قدرت، از مکر و حیله استفاده می‌کند. در مورد اشاره به شمعون، رجوع کنید به شماره ۲۰.

## مرگ هولوفرن و پیروزی یهودیه

یهودیه به همراه کنیزی به سوی اردوی آشوریان روانه می‌شود و خود را به عنوان یک فراری معرفی می‌کند. هولوفرن محو زیبایی او شده، آتش اشتیاقش شعله‌ور می‌گردد لذا یهودیه را به ضیافت دعوت می‌نماید: یهودیه به غذاهای حلالی که با خود آورده بود اکتفا می‌کند، در حالی که هولوفرن سریاز، از قرط خوردن و نوشیدن مست شده، می‌افتد. آنها را تهبا می‌گذارند. یهودیه سر هولوفرن را بریده، با کنیزش به بیت عولی باز می‌گردد در حالی که سر بریده هولوفرن را در کیسه‌ای به همراه خود داشت.

### ۳۹۵ - کتاب یهودیه ۱۱:۱۱ - ۲۰ (مان یونانی)

یهودیه از دور با صدای بلند به کسانی که مشغول نگهبانی از دروازه‌های شهر بودند گفت: «باز کنید! در را باز کنید! یهود خدایان با ماست، زیرا که پشتیبانی خود را نسبت به بنی اسرائیل و قدرت خود را علیه دشمنان چنان که امروز کرده است، نشان داد!» هنگامی که مردان شهر او، صدای یهودیه را شنیدند، مشایخ شهر را خبر کردند، از خرد و بزرگ همگی شتافتند، چرا که بازگشت او را امری باور نکردند می‌پنداشتند. در را گشودند و به آنها خیره می‌نگریستند، بعد از افروختن مشعل‌ها گرد آن دو زن حلقه زدند. یهودیه با صدای بلند بدیشان گفت: «خداؤند را حمد گویید، حمد گویید! خداوند را حمد گویید زیرا که رحمت خود را از خاندان اسرائیل دریغ نکرد و امشب به دست من، دشمنان را سرنگون ساخت.» سپس سر بریده هولوفرن را از کیسه درآورده، نشان داد و گفت: «این است سر هولوفون، سردار ارشد لشکریان آشور و این است پرده ای که در حال مستی در زیر آن خوابیده بود. خداوند او را به دست یک زن کویید! خداوند زنده است و مرا در راهی که طی کردم محافظت نمود زیرا که چهره من او را برای نابودی اش فریفت، اما او با من کار گناه آلودی که مرا ناپاک کرده، باعث شرمندگی ام شود نکرد!» تمامی قوم، از شدت هیجان و شعف، سجد کرده، خداوند را پرستیدند و یک صدا گفتند: «متبارك باشد ای خداوند ما که بدین روز دشمنان قومت را به خواری تسلیم نمودی!» و عزیزاً وی را گفت: «دخترم، خداوند تو را از میان تمامی زنان جهان، متبارك گرداز!... امیدواری تو هرگز از ذهن آدمیان محو نخواهد شد و تا ابد قدرت خداوند را به یاد خواهند داشت...!» و همه مردم گفتند: «آمين! آمين!»

سر بریده به حصار شهر آوریخته شد. آخیور به آین یهود پیوست و یهودیان حمله را آغاز کردند. دشمنان سراسیمه شده، پراکنده گشتند و فرار را برقرار ترجیح دادند: رهایی کامل تحقق یافت. در میان همه‌پیروزی، کاهن اعظم خود برای تقدیر ادائی به دیدار یهودیه آمد:

«تو مایه فخر اورشلیم و غرور بنی اسرائیل هستی، تو شرف قوم ما می‌باشی!... خداوند قادر

متعال تو را برای ابد متبارک گرداند!» و همهٔ قوم گفتند: «آمن!»

این بخش‌ها را تحت عنوانین گوناگون می‌توان با شماره‌های ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰ مقابله نمود. همه‌مه شادی که در آخر متن آمده است، یادآور شور و شعف «روز نیکانسور» می‌باشد. ستایش یهودیه به عنوان چهره زن والای عهد عتیق، توسط آین و مراسم منهی به مریم عزرا، افتخار بشریت، که به فیض الهی بر دشمن دوزخی پیروز گردیده است، اطلاق می‌شود (مراسم ۱۵ اوت و ۸ دسامبر).

## ۲- کتاب استر

سرگذشت استر که یکی از کتاب‌های عهد عتیق را تشکیل می‌دهد، توسط راسین، شاعر قرن هفدهم فرانسه، بصورت خمایش درآمده است. ما در اینجا به ذکر بخش‌هایی از آن بستنده می‌کنیم، این بخش‌ها از تکمله‌های یونانی انتخاب شده‌است که بنظر می‌رسد مقام زمانی است که عیید پوریم، بعد از جنگ استقلال از جانب یهودیه پذیرفته شد. تاریخ این عیید که روز ۱۴ ماه اذار می‌باشد بعداً با جشن «روز نیکانسور» در ۱۳ ماه اذار (مر. ۳۹۰) اشتباه گردید. آن روز بدلاً به روز شادمانی ملی و منهی شد و پیروزی قوم برگزیده را بر حسب مشیت الهی بر دشمنان جشن می‌گرفتند. کتاب استر نیز به عنوان بخشی از آین مناجات خوانده می‌شد. تکمله‌های یونانی نوای منهی موجود در آن را که در متن عبری چندان محسوس نیست، بر جسته‌تر نشان می‌دهند.

## رؤیای مردخار

متن یونانی کتاب استر با ماجرای آغاز می‌شود که کتاب را به گونه‌ای سمبولیک تلخیص می‌نماید:

### ۳۹۶ - کتاب استر متن یونانی I: ۱۱-۱ - متن لاتین: ۱۱-۲

در سال دوم سلطنت اردشیر، پادشاه بزرگ، و در روز اول ماه نیسان، مردخار بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی، رؤیایی دید. این مردخاری که یهودی ساکن دارالسلطنه شوش بود، مردی با وجهه و از ملازمان دربار پادشاه بشمار می‌رفت. او جزو اسیرانی بود که نبوکنصر، پادشاه بابل، به همراه یکنیا پادشاه یهودا، از اورشلیم به اسیری آورده بود. و آن رؤیا چنین است: ناگهان بر روی زمین، فریاد و همه‌مه‌ای برخاست و رعد و برق و زلزله و آشوب عظیمی بوقوع پیوست. سپس دو اژدهای غول پیکر پیش آمد، آمده نبرد با یکدیگر شدند و فریاد می‌کشیدند. به صدای فریاد آنها، همه اقوام خود را

آماده نبرد با قوم عادلان کردند. سپس بر روی زمین، روزی سراسر ظلمت و تاریکی، اضطراب و پریشانی، رنج و آشفتگی عظیم فرا رسید. تمامی قوم عادلان مشوش شده، از وقوع بدختی‌های گوناگون به هراس افتاده، خود را آماده مرگ نمودند و به سوی خداوند فرباد برآوردند. به صدای فریاد ایشان، نهری بزرگ با توده عظیمی از آب که از چشمها کوچک نشأت می‌گرفت، ظاهر گشت. پس روشنایی و آفتاب درخشیدند و کوفته شدگان مکرم شده، کسانی را که در شکوه و افتخار بودند، بلعیدند.

مردخای، بعد از دیدن این رؤیا و آنچه که خداوند در نظر داشت انجام دهد، از خواب برخاست. آن را به خاطر سپرد و تا شب هنگام سعی نمود به هر طریق، معنای آن را دریابد.

۱- در متن یونانی، سخن از اردشیر است حال آن که در متن عبری از اخشورش که همان خشاریار شاه باشد، نام برد شده است. در هر دو صورت، روایت با خطای تاریخی آغاز می‌گردد: در این صورت به استناد آن، سن مردخای حدائق به صدو بیست سال می‌رسد! حتماً نگارنده این کتاب همانند مؤلفین کتاب‌های دانیال نبی و یهودیه کمتر در قید و بند دقت تاریخی است (ر.ک. ۳۹۲، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷) موضوع تعالیم وی خصلت دیگری دارد.

۲- دیگر نکات مشابه با کتاب دانیال نبی، استناد از رؤیای سمبیلیک (ر.ک. ۳۸۱، ۳۷۷) و کاربرد زبان مزین به خاطره پردازی نویسنده‌ای مقدس می‌باشد (ر.ک. ۱۵۶، ۱۳۳، ۲۰۶، ۲۳۰).

## نیایش استر

در بحیجه ماجرا، استر توسط مردخای از خطری که قوم یهود را تهدید می‌کند مطلع می‌شود، لذا ماتم گرفته، قبل از رسیدن به حضور شاه، بدین مضمون نیایش می‌کند:

### ۳۹۷- کتاب استر متن یونانی VI:۱۹-۱:۱۴ - متن لاتین: ۱۴-۱:۱۹

«خداوند من، تو یکتایی، ای پادشاه ما! مرا که تنها و بدون یاور می‌باشم، یاری کن، زیرا که زندگی ام در معرض خطر است! از همان طفولیت، در دامان خانواده‌ام آموختم که تو ای خداوند، بنی اسرائیل را از میان همه اقوام و پدران ما از میان تمامی اجدادشان برگزیدی تا برای همیشه ملک تو باشند و هر آنچه که وعده کرده بود برای ایشان به انجام رساندی. و اکنون ما در حضور تو گناه ورزیده‌ایم و چون خدایان ایشان را تکریم کردیم، تو ما را به دست

دشمنانگان تسلیم نودی. ای خداوند، تو عادلی! و اکنون ایشان، به این که ما در بندگی تلغی به سر بریم اکتفا نکرده، در حالی که دستان خود را بر روی بت‌های خود نهاده بودند، سوگند یادکردند که احکام دهان تو را از بین برده، مایلک تو را به نیستی کشانند و دهان کسانی را که تو را حمد می‌گویند بسته، به جلال خانه تو و قربانگاه تو پایان بخشنند و دهان اقوام را برای ستایش بزرگی‌های بت‌های باطل گشوده، تا ابد شاهی جسمانی را تکریم نمایند.

ای خداوند، عصای خود را به کسانی که هیچ نیستند عطا مکن تا مبادا بر اضمحلال ما بخندند! نیت آنان را بر سرخودشان فروید آور و آن کس را که اول بار در مقابل ما قد برافراشت، غونه‌ای ساز برای عبرت همگان! ای خداوند، به یادآور! در زمان درمانگی مان خود را بشناسان و به من شهامت عطا کن ای پادشاه خدایان و ای سرور تمامی قدرت‌ها! در برابر شیر، سخنان حکیمانه بر لب‌های من جاری ساز و دل او را ملو از نفرت نسبت به کسی که با ما به جنگ پرداخته است بنما تا او و تمام کسانی که با وی هم داستان هستند هلاک گردند! ما را به دست خود رهایی بخش و مرا که تنها هستم و جز تو ای خداوند کسی را ندارم، یاری نمای!...

از روزی که مرا به اینجا آوردند تا کنون، کنیزت هرگز شادی به جز شادی حضور تو نچشیده است، ای خداوند، خدای ابراهیم! ای خدایی که بر همگان پیروزمندی! صدای کسانی را که به یأس و نومیدی کشانده شده‌اند بشنو! ما را از دست شریران نجات ده و مرا از هراسم رهایی بخش!»

به «لحظات» متوالی این نیایش زیبا توجه نمایید. از کدام احساسات مایه گرفته است؟ موجبات برای یاری طلبیدن از خداوند،

کدامند؟

حجه خداوند و حجه قوم او را امری واحد دانستن، مخاطره آمیز نیست؛ آیا انجیل در این مورد به بسط و اصلاح بیهودیت نپرداخته است؟ به کمک این اصلاح، آیا نیایش استر، طی مبارزاتی که کلیسا در تاریخ پسر مستحمل شده است، معنایی مسیحی بخود نمی‌گیرد؟

### مؤخره

در مؤخره متن یونانی، مجدداً مضمون روایای اولیه مطرح می‌شود که البته به توضیح مفهوم آن می‌پردازد:

### ۳۹۸ - کتاب استر متن یونانی IX:۱-۸ - متن لاتین :

مردخای گفت: «همه اینها از خداوند ناشی شده است! در واقع، رویایی را که در این باره دیدم به یاد می‌آورم: هیچ یک از جزئیات آن باطل نبوده است. چشمۀ کوچک که تبدیل به نهری بزرگ گشت، و روشنایی و خورشید و توده عظیم آب ... نهر همانا استر است که شاه او را به همسری گزید و او را ملکه ساخت. دو اژدها عبارتند از من و هامان، اقوام عبارتند از کسانی که برای نابودی نام یهودیان جمع شده بودند و قوم من همانا بنی اسرائیل است که به سوی خداوند فریاد کشید و نجات یافت.

بدین ترتیب، خداوند قوم خود را نجات داد و ما را از تمامی این بدیختی‌ها رهایی بخشید. خداوند نشانه‌ها و عجایبی را پدید آورد که در بین هیچ یک از امت‌ها بوقوع نپیوسته بود. همچنین، دو نوع سرنوشت را مقرر فرمود: یکی برای قوم خداوند و دیگری برای سایر اقوام و این دو سرنوشت در ساعت و لحظه موعود، در روز داوری، در برابر خداوند و در بین تمامی امت‌ها به وقوع پیوست...»

مؤخره روایت، حاوی نتیجه‌گیری اخلاقی است: سرگذشت استر، روایت رهایی قوم خداوند است که همانند رهایی‌های گذشته (مانند خروج از مصر)، خبر از رهایی‌های آتشی می‌دهد و در انتظار رهایی اخروی، در زمان‌های آخر به سر می‌برد (ار.ك. ۳۸۳).

سراسر کتاب آکنده از ملی‌گرایی مذهبی است، از این رو، شاهدی بر یک دوران محسوب می‌شود.

در آخر متن، هدف از اشاره به «دو تقدیر» بدون شک توضیح مفهوم عیید پوریم (یا فرعدها) می‌باشد.

\* \* \*

## فصل بیست و چهارم

### کتاب حکمت<sup>۱</sup>



آن که در جستجوی حکمت است از هنگام طلوع فجر خود را  
زحمت نخواهد داد بلکه آن را پشت در خانه اش خواهد یافت.

کتاب حکمت سلیمان از لحاظ تاریخ نگارش آن، آخرین تألیفی است که یهودیت در زمرة روایات تحت الهام  
برای ما بر جای گذاشته است. این کتاب که به زبان یونانی نوشته شده است محصول اندیشه محافل اسکندریه  
است. داده‌های مکاشفه کتاب مقدسی، در شکل ادبی کاملاً یونانی وارد آن شده است. در آستانه عهد جدید،  
اندیشه حکمت در این کتاب از سیاری لحاظ (مانند مسأله جزا و پاداش و طبیعت حکمت) به آخرین مرحله تحقق  
خود می‌رسد. متون برگزیده در اینجا از کتاب مقدس اورشلیم می‌باشد.

۱- نخستین ترجمه به فارسی

## سرنوشت عادلان و شریران

امر پاداش یکی از مضماینی است که در مرکز اندیشه حکمت قرار دارد. برای نگارنده کتاب حکمت، پاداش بعد از مرگ موضوع ایمانی است محکم و بی‌چون و چرا:

### ۳۹۹ - کتاب حکمت ۱۶:۲ تا ۲۵:۲

شریران مرگ را با ایما و آواز می‌خوانند،  
و آن را دوست خود می‌شمارند و برایش خود را می‌فرسایند.  
با وی عهدی بسته‌اند،  
پس سزاوارند که بدان متعلق باشند.  
زیرا که در محاسبات غلط خود می‌گویند:  
«زندگی مان کوتاه و بس غم انگیز است،  
و زمان فرا رسیدن لحظه مرگ برای آدمی، درمانی نیست،  
کسی را نمی‌شناسیم که از هاویه رهایی بخشد...  
روزهای ما مثل گذر یک سایه است،  
و مرگ هیچگاه عقب نشینی نمی‌کند...  
پس، اقدام غاییم و از نعمات واقعی لذت جوییم،  
و با شور جوانی از مخلوقات بهره‌مند شویم.  
از می‌ناب و عطیریات مست گردیم،  
و نگذاریم که گل بهار سپری شود.  
با غنچه‌های گل سرخ تاجی برای خود بسازیم، پیش از آن که پژمرده شوند،  
و هیچ یک از ما دست از عیش و نوش نکشد.  
همه جا نشانه‌هایی از عشرت خود باقی گذاریم:  
زیرا که سهم ما این است و نصیب ما چنین است!...  
عادل را کلافه کنیم زیرا که مزاحم ماست،  
و خود را علیه رفتار ما برمی‌افرازد!...  
به خود می‌بالد که بر خدا معرفت دارد،

و خود را پسر خداوند می‌نامد...  
ببینیم که آیا گفته‌هایش حقیقت دارد،  
و ملاحظه نماییم که سراخجامش چه خواهد بود.  
اگر مرد عادل پسر خداست، خدا وی را یاری خواهد کرد،  
و او را از دست دشمنانش رهایی خواهد  
بخشید!...

پس او را به مرگی خفت بار محکوم کنیم،  
چرا که بر حسب گفته‌اش، مددی خواهد  
رسید. »  
همواره چنین استدلال می‌کنند، لیکن  
گمراهنده.

شارات، ایشان را کور کرده است و بر  
رازهای خداوند واقف نیستند.  
آنان برای قدوسیت، انتظار اجری را ندارند،  
و فی خواهند، پاداش جان‌های طاهر را باور  
کنند.

آری، خداوند انسان را برای جاودانگی آفریده است،  
و او را شبیه طبیعت خود ساخته است.  
در اثر حسادت شیطان، مرگ به جهان راه یافت:  
پس کسانی که به او تعلق دارند آن را تجربه خواهند کرد...

۱- شیراز، پیش از همه یهودیانی هستند که ایمان خود را منکر شده، بعد از چنین خیانتی به آزار و شکنجه برادران خود پرداخته، علیه خداوند عصیان نموده‌اند... گفтар آنان که حاوی اشارات فلسفی و خاطره پردازی‌های کتاب مقدسی است، سخنان همه عیاشان در نمامی ازمنه‌هاست. البته بت پرستان نیز در زمرة همین گروه شمرده می‌شوند (امیل اوستی).  
در مورد مضمون عادلان تحت شکنجه و آزار، رجوع شود به ۱۷۲ تا ۱۷۵، ۲۷۰ تا ۲۷۲، ۳۷۲ تا ۳۷۶ و بویژه یادآوری درباره خادم رنجکشیده را ملاحظه نمایید (۲۲۲۸).

۲- آخر متن اشاره‌ای است به ابواب ۲ و ۳ کتاب پیدایش (ر.ك. ۳۱۶) با شرح و بسط مبانی ایمانی آن. نیروی تاریکی که دشمن

خدا و انسان است و کتاب پیدایش آن را در پشت چهره مار پنهان ساخته بود، من بعد به صورت شیطان غایبان می‌شود (بر.اک. مکاشفه ۱۲:۹). موتی را که شیطان وارد جهان کرد، البته همان مرگ جسمانی است، لیکن آن نشانه سقوط بسیار عمیق تری است که وضعیت گناهکار بریده از خدا می‌باشد. اضطراب موت از این رو جزو موقعیت فعلی بشر گردید که گناه آنرا وارد تاریخ نمود (بر.اک. ۶). مقایسه شود با رومیان ۱۲:۵.

### ۱۱-۱:۳ - کتاب حکمت

نویسنده، کلام خود را با تشریح پاداش عادلان، ادامه می‌دهد:

جان عادلان در دست خداوند است،  
و هیچ آزاری به ایشان نخواهد رسید.  
به نظر نادانان چنین آمده است که ایشان مرده‌اند،  
و خروج آنان از این جهان، بدبختی محسوب شده  
و عزیت ایشان از نزد ما، نیستی قلمداد گردیده است،  
لیکن آنان در آرامش بسر می‌برند.  
اگر از دیدگاه آدمیان، ایشان دچار مکافات شده‌اند،  
امید آنان مملو از جاودانگی بود.  
برای زحمتی اندک، خیری عظیم خواهند دید،  
و خداوند آنان را تحت آزمایش قرار داده، لایق خود یافت.  
مثل طلا برایشان محک زد،  
و مانند قربانی سوختنی و مطبوع وی واقع شدند.  
به روز دیدار، خواهند درخشید،  
و چون اخگرها بی در مزرعه خواهند دوید.  
بر امتهای فرماتروا بی خواهند کرد و بر اقوام سلطنت خواهند نمود...  
و خداوند برای همیشه، برایشان سلطنت خواهند داشت.  
لیکن شریران، از آنجا که نسبت به عادلان بی‌اعتنای بوده، از خداوند دور شده‌اند،  
عقوبیتی بر حسب اندیشه‌هایشان خواهند یافت.

آری، واي بر کسانی که حکمت و انصباط را حقير می شمارند،  
زيرا که اميد ايشان باطل است!

این متن بسیار مهم بوده، به روشنی سزا و پاداش بعد از مرگ را تأیید می کند. بر حسب کلام عهد عتیق، منظور از جانها، افراد زنده‌ای هستند که به هنگام مرگ گرفتار هاریه می گردند (ر.ا. ۲۷۳، ۲۵۹). این تنها دورنگابی بود که در گذشته در برابر یهودیان عرض انداشته می کرد. لیکن از این به بعد، وعده جاودانگی بر طبق آرزویی که مزمور نگاران از مدت‌ها پیش ابراز کرده بودند (۳۱۶، ۳۱۵) امید تازه‌ای را در برابر ایشان می گستراند، بدین معنی که از نظر آنان، عادلانی که می میرند «در دست خداوند» هستند. در هر حال تحقق این وعده مخصوص «روز دیدار الله» یا همان «روز داوری» می باشد (۳۸۱).

اما نویسنده، به طور واضح رستاخیز جسمانی را روایت نمی کند. با توجه به نقاط تلاقي و اختلاف، این متن را با کتاب دانیال نبی (۳۸۲) و کتاب دوم مکابیان (۳۷۶) مقایسه نمایید.

## ۴۰۱ - کتاب حکمت ۷:۵ تا ۱۶:۱

مسئله‌ای که باعث پریشانی ایوب گردیده بود، در اینجا حل شده به نظر می رسد:

مرد عادل، حتی اگر پیش از موعد بمیرد،  
در آرامش بسر خواهد برد...  
او خوشایند خدایی که او را دوست می داشت واقع شد،  
و چون در میان گناهکاران می زیست، برگرفته شد.  
او ربوده شد تا پلیدی، فطانت او را زایل نگرداند،  
و تزویر جان او را گمراه نکند،  
زیرا که جاذبه شر، نیکویی را تیره می سازد،  
و کشن طمع، جان معصوم را تباہ می گرداند.  
در اندک زمانی، کامل گردید،  
و زندگی اش از غنای فراوان برخوردار بود.  
جان او برای خداوند دلپذیر بود،  
لذا به فوریت او را از محیطی فاسد، جدا کرد...  
مردم، سرانجام حکیم را می بینند،

لیکن طرح‌های خداوند را در مورد او درک نمی‌کنند،  
و نمی‌فهمند که از چه رو، خداوند او را در امنیت قرار داده است.  
آنان می‌بینند و خوار می‌شمارند، اما خداوند به ایشان خواهد خنید...  
و روزی که به حساب گناهانشان رسیدگی شود،  
هرسان خواهند آمد،  
و خطاهای ایشان علیه آنها قد برافراشته، آنان را محکوم خواهد کرد.  
پس مرد عادل، سرشار از اعتماد،  
در برابر کسانی که بر او ستم کرده،  
و رنج‌های او را خوار شمرده بودند، خواهد ایستاد.  
با دیدن او، همگی از ترسی هولناک خواهند لرزید،  
و از این‌که او برخلاف انتظار ایشان، نجات یافته، متغير خواهند شد.  
مملو از ندامت و درحالی که در جان مشوش خود ناله می‌کنند،  
در بین خود خواهند گفت:  
«اینک اوست، همان کسی که در گذشته مورد استهzaء ما بود،  
و با زخم زیان‌های ابلهانه خود به ستوهش می‌آوریم!  
زندگی او را دیوانگی می‌پنداشتیم.  
و مرگش را خفت بار.  
چگونه جزو فرزندان خدا شمرده شد؟  
و چگونه در سرنوشت قدیسین سهیم گشت؟  
آری، ما خارج از طریق حقیقت ره می‌سپردیم،  
و نور عدالت برای ما نتابید...  
ما بیابان‌های بی‌نام و نشان را طی کردیم،  
و طریق خداوند را نشناختیم.  
غرور ما به چه کارمان آمد؟  
و ارزش ثروت و تکبر ما چه بود؟  
همه اینها چون سایه ای گذشت،

و چون خبری زود گذر...»

آری، اميد شرير مانند کاهي است که باد با خود مى برد،  
و مانند کف ناچيزی است که طوفان آن را مى راند.

چون رود، در باد محو مى شود،  
و مثل خاطره مهمان يك روزه فراموش مى گردد.  
ليكن عادلان از زندگی جاودانه برخوردارند.

و پاداش آنان در دستان خداوند است،  
زيرا که باري تعالي به فكر ايشان مى باشد.  
آنان از دست خداوند،

تاج جلال و افسر جمال را دریافت خواهند کرد،  
زيرا که دست راستش به ايشان پناه خواهد داد،  
و بازویش سپر محافظ ايشان خواهد بود.

سراجحات اطمینان بر پاداشی آسمانی، مسئله مرگ زودرس را حل می کند. در این مورد، برای سنجش پیشرفت مکافته با شماره های ۱۴۸ تا ۱۵۰، ۱۹۴، ۲۵۱، ۳۶۱، ۲۶۵، ۲۵۲، ۳۱۳، ۳۶۱، مقایسه کنید. مؤلف کتاب چه انگیزه هایی را به چنین رفتار خداوند با عادلان سببت می دهد؟

۲- استناد مجلد به تصویر «داوري واپسین» به نویسنده مجال می دهد که آيات چندی را به منظرة به هجت عادلان اضافه نماید. جزئيات این آيات را (چه در متن و چه در متن قبلي) مطالعه کنيد: آيا اغلب آنها را در انجيل و در آين عبادي مسيحي نمی يابيم؟ (بوشهه رجوع شود به متى ۱:۵-۱۰، ۱۳-۳۶، ۴۳: ۲۵؛ مکافته ۱:۵-۱۰ و ۱۲-۱۳). ايان مسيحي، اين صفحه را با پرخى دقايق كامل مى کند، يعني: سعادت جاودانی بر حسب فيض نجات بخش به عادلان داده مى شود و چنین سعادتی، شركت در جلال ابدی عيسی، سرور نوع پسر قدیمه داده شده، محسوب می گردد.

## ستايش حكمت

تعمق درباره طبیعت و امتیازات حکمت، دو مین مضمون مهم کتاب را تشکیل می دهد. در اینجا خود سلیمان است که سخن

مى گوید:

## ۴۰۲ - کتاب حکمت ۶ تا ۹

ای پادشاهان بشنوید و فهم غایید!  
 ای سلاطین سرزمین های دور دست، بیاموزید!...  
 تا حکمت را به شما بیاموزم و مانع از افتادنستان گردم...  
 من نیز مانند همه، انسان ها فانی هستم،  
 از نسل اولین کسی که بر روی زمین آفریده شد...  
 بدین سبب، دعا نمودم تا فطانت به من داده شود،  
 استغاثه کردم و روح حکمت بر من آمد.  
 آنرا از عصا و تخت های سلطنت گرامی تر  
 شمردم.

و ثروت ها را در مقایسه با آن هیچ  
 انگاشتم...

لیکن در اثر آن، همه نیکوبی ها را یافتم،  
 و با دستانش، ثروت های بی شمار...  
 حکمت برای آدمیان، گنجینه ای خلل  
 ناپذیر است،

کسانی که آنرا کسب کنند، از دوستی  
 خداوند بهره مند می شوند ...

در آن روحی است سرشار از فراست و قدوسیت،  
 روحی یگانه و در عین حال کثیر، روحی طریف،  
 چابک، موجز، مطهر، شفاف، تأثیر ناپذیر، نیکوکار، دوست آدمیان،  
 ثابت قدم، استوار، شاد، که به همه چیز قادر است و همه چیز را تحت نظر دارد،  
 که به ارواح فهیمان، طاهران و ظریفان نفوذ می کند.  
 زیرا که حکمت بیش از هر حرکتی، پویاست،  
 و به برکت خلوصش، از وراء هر چیز گذشته، در همه چیز نفوذ می کند.  
 حکمت، نفخه ای از قدرت الهی است،



و تجلی پاک جلال خدای متعال:  
 هیچ نوع آلدگی در آن راه فی یابد،  
 زیرا که پرتوی است از نور ابدی،  
 آیینه‌ای بدون زنگار از کار خداوندی،  
 و تصویری از تعالی وی.

هر چند یگانه است، از عهده همه چیز برمی‌آید،  
 و بی آن که از خود خارج شود، همه چیز را احیا می‌کند.  
 در طی قرون، در جان‌های قدوس منتشر می‌شود،  
 و آنان را دوست خدا و انبیاء می‌گردانند،  
 زیرا که خداوند تنها کسی را دوست می‌دارد که با حکمت زندگی می‌کند.  
 در واقع، زیباتر از خورشید است،  
 و فراتر از همه ستارگان.  
 در مقایسه با روشنایی، برتر از آنست،  
 زیرا که روشنی جای خود را به تاریکی شب می‌دهد،  
 حال آن که در مقابل حکمت، پلیدی منزلتی ندارد.  
 نیروی خود را از یکسو تا به سوی دیگر جهان می‌گستراند،  
 و به گونه‌ای مفید نظم کیهان را اداره می‌کند.  
 از همان جوانی، برایم گرامی بود و به جستجویش پرداختم،  
 و تلاش کردم که چون همسری دلبند از آن من شود؛  
 عاشق جمالش شدم،  
 و تصمیم گرفتم که او را رفیق زندگی ام سازم،  
 تا در روزهای خوشی، مشاور من،  
 و به هنگام غم و گرفتاری، تسلي من گردد...  
 کودکی بودم با طبیعتی خوشبخت،  
 و روح نیکوبی نصیب من گردید...

لیکن دریافتم که کسب حکمت، عطیه‌ای است خداوندی،  
پس به درگاه خداوند روی نمودم و دعا کردم،  
از صمیم قلب گفتم:  
«ای خدای پدران و ای خداوند رحمت‌ها،  
تو که با کلامت، جهان را آفریدی،  
و تو که با حکمت، انسان را به وجود آورده،  
تا بر مخلوقاتی که از دستان تو بیرون آمدند، حاکم شود...»  
به من آن چیزی را که سهیم تخت سلطنت توست، یعنی حکمت را عطا کن،  
و مرا از شمار فرزندانت بیرون می‌فکن!»

۱- سلیمان نمونه کامل یک حکیم است، از این رو کتاب را روایت سلیمان نامیده‌اند. نگارنده با الهام از کتاب امثال سلیمان (۲۵۳) و کتاب حکمت بن سیراخ (۳۵۲) به شرح و بسط حکایت کتاب پادشاهان (۷۶) می‌پردازد.

۲- نویسنده‌گان عهد جدید برای توضیح منشاء و جلال مسیح به عنوان کلمه خداوند (رباک. عبرانیان ۱:۳؛ کولسیان ۱:۱۵؛ یوحنا ۱:۹)، از نظریه مربوط به طبیعت حکمت مجسم (تقریباً معادل شخصیتی الهی) استفاده می‌جویند.  
از سوی دیگر، حکمت در عهد عتیق از آنجا که عطیه‌ای است الهی که به آدمیان منتقل می‌گردد، مفهومی است معادل آنچه که ما آن را «فیض» می‌نامیم.

## بت پرستی و نتایج آن

همچنین کتاب حکمت حاوی بخش‌های مدافعه‌ای است که نشان می‌دهد در اسکندریه در برابر بت پرستی همه‌گیر، از یکتا پرستی بهودی دفاع به عمل می‌آمد:

## ۴۰۳ - کتاب حکمت ۱۳:۱۰ - ۱۴: ۲۶ - ۲۶: ۱۰ - ۱۱: ۱۵ - ۲: ۱۵ تا ۲: ۱۶

آری، تمام کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند، باطنًا فاقد ارزشند، زیرا که قادر به شناخت «آن کس که هست» نبوده، با ملاحظه مصنوع، صانع را باز نشناختند. اما بر عکس، آتش و باد و هوای تازه، فلك پرستاره و امواج خروشان یا مشعل‌های آسمان را خدایان و سوران جهان شمرده‌اند!  
لذا اگر مفتون زیبایی آنها شده، خدایان را در آنها یافته‌اند، باید دریابند که سرور آنها از همه

برتر است زیرا که خالق زیبایی است که آفریننده همه چیز می‌باشد. و اگر قدرت و عملکرد آنها این چنین تحسین ایشان را برانگیخته است باید خود نتیجه گیری کنند که تا چه حد، آن کس که آنها را آفریده، قادر می‌باشد، زیرا که عظمت و زیبایی مخلوقات، از راه قیاس، انسان را به تعمق در وجود آفریدگار وامی دارد.

مع الوصف، این عده مستوجب سرزنش اندکی می‌باشند چرا که در واقع شاید از این جهت که در جستجوی خداوند بوده، خواهان یافتن او هستند، گمراه می‌شوند: از آنجا که در میان عمل دستان وی زندگی می‌کنند سعی دارند که او را کشف نمایند و آنچه را که ایشان ملاحظه می‌کنند آنقدر زیبا است که فریفتۀ ظواهر می‌گردد! با وجود این ایشان قابل بخشش نمی‌باشند زیرا اگر توانسته اند به اندازه کافی کسب علم نمایند تا در کائنات به کاوش بپردازنند، از چه روست که پیش از آن به کشف «سرور» نائل نیامده‌اند؟

اما چه نگون بختند آن کسانی که امید خود را بر مردگان بسته، کار دست انسان‌ها را خدا نامیده‌اند و مصنوعاتی از طلا و نقره که با مهارت ساخته شده اند و اشکالی از حیوانات، سنگ‌های بی‌ارزشی که توسط دست بشری باستانی تراشیده شده است، پرستش می‌نمایند!...

به‌زودی دیگر به این‌که در شناخت خداوند، راه خط‌رفته‌اند اکتفا نمی‌کنند و در مبارزة بی‌حدی که جهالت سهم عمدۀ‌ای در زندگی ایشان دارد، به چنین نادانی‌هایی نام آرامش می‌نهند! راه و روش ایشان چنین است: مراسم نوزاد‌کشی برای دست یابی به رازهای نهانی، فسق و فجور عنان گسیخته با آدابی جنون آمیز، در بند هیچ گونه پاکی نبودن، چه در زندگی و چه در زناشویی. همه جا، آشفتگی خون و کشتار، دزدی و دغل کاری، فساد، خیانت در امانت، آشوب، سوگند دروغ، فراهم آوردن موجبات شرم‌ساری افراد نیک، فراموشی نیکوکاری، آلودگی جان‌ها، جرم‌های خلاف طبیعت، هرج و مرج در زناشویی، زنا و بی‌عفتنی.

زیرا که عبادت بت‌های بی‌صرف، اصل علت و غایت هر نوع شری است... لیکن برای این جرم دوگانه عقوبی معادل آن گریبان‌گیرشان خواهد شد: از آنجا که تصوّری نادرست از خداوند برای خود ساخته اند، بت‌پرست محسوب می‌شوند و از آنجا که با خوار شمردن آنچه که قدوس است، علیه حقیقت سوگند یاد کرده‌اند، ناصادقند...

اما تو ای خداوند ما، تو نیکو، امین و دیر خشمی و بر هر چیز در نهایت رحمت حکم می‌رانی. اگر گناه ورزیم، باز از آن تو می‌باشیم زیرا که قدرت تو را می‌شناسیم، لیکن ما گناه نخواهیم ورزید،

زیرا که می‌دانیم که به تو تعلق داریم.

دفاعیه مشابهی که از مرح مخلوقات آغاز شده، به ستایش آفریدگار می‌رسد، در اعمال رسولان ۱۴: ۱۶-۱۷؛ ۱۷: ۳۱-۲۲ (دو موعظه پولس قدیس) یافت می‌شود. از طرفی، به مشاجره‌ای از همین نوع علیه بت پرستی در اعمال رسولان ۱۷: ۳۰-۳۱ توجه نمایید. سرانجام باید گفت که پولس قدیس در رساله به رومیان ۱: ۱۸-۳۲ از کتاب حکمت سلیمان، الهام گرفته است.

## سرنوشت متضاد عادلان و شریران در تاریخ

گفته‌های اساسی درباره سرنوشت عادلان و شریران، با مثالی تاریخی مورد تأیید واقع می‌شود و آن سرنوشت متضاد بنی اسرائیل و مصریان بهینگام خروج از مصر است. این دو قوم به مرتبه نمونه ارتقاء یافته‌اند و نگارنده به طرزی بسیار آزاده، داده‌های کتاب مقدس را مورد استفاده قرار می‌دهد:

### ۴۰-۴ - کتاب حکمت ۱۷: ۱۸؛ ۵-۲: ۱۷

در حالی که شریران گمان برده بودند که می‌توانند بر قوم مقدس ستم نمایند، مردود از مشیت ابدی، اسیر ظلمات و گرفتار شی طولانی، محبوس در خانه‌هایشان بسر می‌برند. در حالی که فکر می‌کردند که با گناهان نهانی شان خواهند توانست در زیر پرده تاریک فراموشی مخفی بمانند، طعمه ترس‌های هولناکی شده، وجشت زده از اشباح، پراکنده گردیدند. لیکن مأمن ایشان، آنان را از ترس محافظت نمی‌کرد و صدای خوف آوری در اطرافشان طنین می‌افکند و اشباح کریهی با چهره‌ای حزن انگیز بر ایشان ظاهر می‌گشت. هیچ آتشی آنقدر قدرت نداشت که بدیشان روشنایی دهد و پرتو نورانی ستارگان فی توانست این شب هولناک را درخشان نماید...

لیکن برای قدوسین تو، روشنایی کامل بود. مصریان، بی آن که چهره ایشان را ببینند، صدایشان را می‌شنیدند و آنان را سعادتمند می‌خواندند، چرا که زجری نکشیده بودند. از ایشان تشکر می‌کردند که با وجود بد رفتاری که متحمل شده بودند، بدی را تلافی نکردند و به خاطر رفتار خصمانه خود از ایشان عذر خواهی می‌فودند. به جای ظلمات، تو به کسانی که متعلق به تو بودند، ستونی مشتعل عطا کردی تا در سفری ناشناخته راهنمای ایشان باشد، خورشید بی آزاری که آنان را در مهاجرت پر جلالشان همراهی کند.

اما کسانی که فرزندان تو را به اسیری گرفته بودند، فرزندانی که می‌بایست نور زوال ناپذیر

شريعه را به جهان منتقل می کردند، به حق سزاوار محروم شدن از روشنایی و اسیر ظلمات گشتن بودند.

### ۴۰۵ - كتاب حكمت ۱:۱۹

بر شريران از پيش غضبي بي رحمانه فرود آمد، زира كه خداوند آنچه را كه باید به وقوع مي پيوست از قبيل مي دانست و بعد از اين كه به كسان خود اجازه رفته داد و آنان را به تعجيز واداشت، دشمنان ايشان تغيير عقيده داده، به تعقيب آنها پرداختند. اين عده در واقع هنوز درگير عزاداري بوده، برای مردگان خود زاري می کردند، لیکن نتيجه ديوانه وار از ذهن ايشان خطور كرد و گوئي كه فرازيان از دست ايشان گريخته بودند، به تعقيب همان کسانی پرداختند كه از ايشان التماس نموده بودند كه عزمت کنند. سرنوشتی عادلانه آنان را به اين حد غايی سوق می داد و فراموشی گذشته را به ايشان تلقين می کرد: آنان به اين ترتيب به تمام دردهای خود، شکنجه اي را كه هنوز نرسیده بود اضافه می کردند و بعد از آن كه قوم سفری شگفت آور را به انجام رساند، مرگى کم نظير در انتظارشان بود.

زيرا كه برای محافظت فرزندان از هرگونه بلا، تمامی آفريش با پیروی از احکام تو، از نو، در طبیعت خود متشکل گردید. ابری غلیظ با سایه خود، اردوی بنی اسرائیل را پوشاند و زمین سخت از میان آب ظاهر گشت. دریای سخ مبدل به گذرگاهی آزاد شد و امواج خروشان به صورت دشته سر سبز تغيير شكل یافت و قوم تو در امنیت دست آن را طی کرده، شاهد عجایب تحسین انگیزی شدند. همچون اسبان در مرتع آسوده بودند و چون بره جست و خیز می کردند و زبان به حمد و ستایش تو اي خداوند نجات دهنده آنان، گشودند...

۱- با مقایسه اين متون با روايات اصلی (۲۸ تا ۳۱) آياتي كه توسط مفسر بران اضافه گردیده است به راحتی قابل تشخيص است و اين همان چيزی است كه روايات حماسی مربوط به خروج از مصر را شگفت آورتر می نماید. اين امر نمایانگر اين است كه تفسير نوشته های مقدس، نزد يهوديان از آزادی عمل برخوردار بود.

۲- دروسی را كه در اينجا می توان از تاریخ مقدس آموخت، بيشتر از لحاظ اخلاقی مورد نظرند. مقایسه شود با رساله اول به فرزتیان ۱۰:۱-۱۳ و رساله به عبرانیان ۳:۶-۱۳ (كه حاوي همان تفسير اخلاقی از واقعه خروج از مصر می باشند). در دور غایبي متفاوت، می توان گفت كه آين نيايش مربوط به روز شنبه مقدس (سرور شادی) به طرزی مشابه از همان خاطرات استفاده می کند.

\*\*\*

## آخرین گفتار

### تحقیق کلام مقدس



وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرار داد. وقتی که افلاک را بالا استوار کرد و چشمه های لجه را استوار گردانید، چون به دریا حد قرار داد تا آب ها از فرمان او تجاوز نکنند و زمانی که بنیاد زمین را نهاد آنگاه نزد او معمار بودم. (امثال ۲۷:۸ - ۲۸:۸)

عهد عتیق به خودی خود کافی نبوده، مهیا کننده زمینه ای است که عیسی مسیح غایت آن می باشد. برای این که آن را به عنوان یک مسیحی بخوانیم، باید بتوان در هر صفحه، تنش درونی که کلام مقدس را به سوی مسیح یعنی «تحقیق بخش» آن را هدایت می کند، کشف نمود. با چنین روحیه ای است که تا کنون سعی شده است به رابطه متون با عهد جدید اشاره نماییم. در مقابل، برای درک عهد جدید، غالباً ضروری است که متون عهد عتیق را که به آنها کم و بیش به طور صریح اشاره می شود، در ذهن حاضر داشت. تاریخ پدیده ای و موعظه های رسولان از یادآوری خاطرات عهد عتیق تشکیل شده است و بازیافت آنها اجازه می دهد که در شناخته شده ترین بخش ها، ژرفای نوینی ببینیم. در چنین صورتی است که راز مسیح تماماً به عنوان تحقیق کلام مقدس نمایان می گردد.

در خاتمه، جا دارد که با آوردن چند نمونه، نشان داده شود که انجیل را چگونه در پرتو عهد عتیق باید خواند. برای هر یک از متون ذکر شده، مشخص خواهیم نمود که به کدام بخش ها، برای روشن شدن مطلب چه از لحاظ لغات و اصطلاحات و چه از لحاظ مضامون، باید مراجعه کرد. شماره هایی که بین دو کروشه / / آمده است مربوط به شمارگذاری بکار رفته در این کتاب می شود.

### تعمید عیسی

#### ۴۰.۶ - انجیل مرقس ۱:۹-۱۱

باری در آن روزها که عیسی از ناصره جلیل آمده و به وسیله یحیی در نهر اردن تعمید یافت. همان دم چون از آب بیرون می آمد، دید که آسمان شکافته شده و روح چون کبوتری به سوی او نازل می شود [۲۲۷، ۱۲۷] و صدایی از آسمان رسید: «تو هستی پسر من ، آن محبوب» [۳۳۰، ۲۱۳، ۷۱]، از تو خشنودم ، .[۲۲۵]

### پیامبر ناصره

#### ۴۰.۷ - انجیل لوقا ۴:۱۶-۲۱

و به ناصره، که در آنجا که پرورش یافته بود، آمد و طبق عادتش در روز سبت به کنیسه داخل شده، برای قرائت برخاست، و کتاب اشیاء نبی به وی داده شد و طومار را باز کرده، و جایی را یافت که نوشته شده بود: «روح خداوند بر من است زیرا مرا مسح کرده است و مرا فرستاده تا ببنوایان را نوید دهم و مرا فرستاد تا آزادی را به اسیران و بینایی را به کوران بشارت دهم و تا ستمدیدگان را آزاد گردانم و سال پنیره خداوند را نوید دهم» [۲۴۰]. پس طومار را پیچیده، آن را به خادم داد و نشست و چشمان همه در کنیسه بر وی دوخته شده بود. و به ایشان شروع به گفتن کرد: «امروز این نوشته به تحقق رسید.»

در کتاب اشیاء، نبی باب ۶۱ (۲۴۰) بشارتی که توسط پیامبر مرموز، با روح پیام تسلی داده شد، مربوط می شود به تحقق سلطنت خداوند در زمان های مسیحیانی (بر. ۲۲۳). بعد از قرن ها انتظار، این وعده به انجام خود می رسد.

### نشانه های زمان های مسیحی

#### ۴۰.۸ - انجیل متی ۱۱:۲-۱۴

یحیی که در زندان، اعمال مسیح را شنیده بود، شاگردان خود را نزد او فرستاد، تا به او بگویند «آیا

تو همان کسی شخصی هستی که بباید یا در انتظار کسی دیگر باشیم؟» عیسی در پاسخ ایشان گفت: «بروید به یحیی آنچه را می شنوید و می نگرید نوید دهید: کوران می نگردند، لنگان راه می روند، جذامیان پاک می شوند، کران می شنوند و مردگان قیام می کنند و به درماندگان نوید داده می شود [۲۰۱، ۲۲۵، ۲۴۰، ۲۳۰، ۳۸۳] و خوشابه حال آن که در من چار لغزش نشود!» و در حالی که ایشان می رفتند، عیسی با انبوه مردم درباره یحیی آغاز سخن فوده و گفت: «چرا به صحرابیرون رفته اید؟ ... تا پیامبری را؟ آری به شما می گویم از حتی بیش از یک پیامبر. این همان کسی است که درباره اش نوشته شده است: «اینک من نوید دهنده خویش را پیش روی تو می فرستم تا راه را در برابر روی تو هموار کند!» [۲۸۹].

معجزات عیسی و خود موعظه اش، نشانه هایی هستند که برای کسانی که روابط نبیوی را خوانده اند قابل درک است. این نشانه ها نمایانگر آن است که قدرتی که توسط آن، خداوند در زمان های آخر، بشریت را به حالت کمال اولیه باز خواهد گرداند، از هم اکنون در جهان حاضر بوده، در کار است و بدین ترتیب «زمان ها به سر آمدند».

اما در مورد یحیی، نقش او در متن ملاکی تعیین شده است و بر حسب آن عیسی خود را به عنوان «آن که باید بباید» معرفی می نماید. با وجود این عیسی از کاربرد واژه «مسیح» به دلیل معنای میهم و دو پهلوی آن اجتناب ورزیده است. وی بر اساس متنوی که طنین سیاسی آنها کمتر بوده، ترجیح داده است که نظر همگان را بر روحی ویژگی های زمان های مسیحیابی جلب نماید.

## پطرس ایمانش را اعلام می دارد

۴۰۹ - انجیل متی ۱۶: ۲۱-۲۱

عیسی از شاگردانش سوال کرده و گفت: «بنا به گفته مردم پسر انسان کیست؟» [۳۸۱، ۱۸۹]. گفتند: «برای بعضی ها یحیی تعمید دهنده و برای بعضی دیگر الیاس و برای بعضی دیگر ارمیاء یا یکی از پیامبران.» به آنان گفت: «اما برای شما من کیستم؟» شمعون پطرس به سخن درآمده و گفت: «تو مسیح پسر خدای زنده هستی» [۷۱، ۲۱۲، ۲۳۰]. عیسی در جواب وی گفت: «خوشابر تو ای شمعون پسر یونا، زیرا که گوشت و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان هاست...» آنگاه به شاگردان سفارش کرد که به کسی نگویند که او مسیح است. و از آن پس عیسی به شاگردان خود خبر

دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است [۲۲۷، ۲۲۸، ۳۸۳].

عنوان پسر انسان که عیسی خود را بدان نام می خواند، مبهم است. امکان دارد که منظور از آن (۱۸۹) در کمال سادگی همان انسان باشد (که به جای ضمیر اول شخص مفرد بکار رفته است)، همچنین ممکن است اشاره محجوبی باشد به کتاب دانیال نبی (۳۸۱).

عیسی اجازه می دهد که وی را به عنوان مسیح بشناسند، لیکن هرگونه تبلیغ درباره آن را که از سوی مردم بد فهمیده شده بود، منع می کند. اما در عوض اذهان مردم را به سوی متونی معطوف می دارد که چشم اندازهای بیش از حد فراموش شده ای را می گشایند، از جمله متونی که رنج های خادم یهود را تشریح می کنند و شاید هم مزمایر مربوط به رنج و آزار (۲۷۰ تا ۲۷۶، ۲۷۲ تا ۲۸۰) و نیز متونی که به اعلام رستاخیز می پردازند.

## تجلى مسیح

### ۴۱۰ - انجیل مرقس ۹:۹ با ۳۱-۳۲

عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد [۳۳، ۲۸۷]. هیئتیش در نظر ایشان متغیر گشت: لباس او درخشان و بغايت سفید گردید، چنانکه هیچ گازری نمی تواند چنان سفید نماید. واپس با موسی بر ایشان ظاهر شده با عیسی گفتگو می کردند. پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکوست، پس سه سایبان می سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای ایلیاء» [۲۹۳]... ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت [۳۳]، ۳۸۱ و آوازی از ابر در رسید: «این است پسر حبیب من، از او بشنوید» [۲۲۵، ۳۳۰] در ساعت گردآگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچکس را ندیدند. چون از کوه به زیر می آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان بر نخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند [۳۸۳]... و شاگردان خود را اعلام فرموده می گفت: «پسر انسان به دست مردم تسليم می شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست [۲۲۷، ۲۲۸، ۳۸۳].» اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

یادآوری هایی که در این روایت به چشم می خورد (کوه، ابر و صدای خداوند) کوه را بعنوان کوه سینای جدیدی معرفی می کند که عیسی همچون موسایی جدید از آن بالا می رود. پطرس اشتباه نمی کرد. گفتار او مبنی آن است که وی جشن خیمه ها را که یادآور اقامت

بنی اسرائیل در صحراء، به هنگام پیمان سینا می باشد در خاطر زنده نگه داشته است. سه شاگرد در حال جنبه که عیسی را در جلال خداوند ملاحظه می کنند، به مکافته ای دست می یابند که خصلت مسیح پر جلال را عنوان پسر انسان بر روی ابرها آشکار می سازد. در عین حال (با ترکیب دوم متن) «صدا» عیسی را به عنوان مسیح شاهوار و خادم یهود و بیویه پسر خدا معرفی می کند.

همانند متن قبلی، عیسی بر ضرورت مکثوم ماندن راز تأکید می نماید. عیسی بر طبق متنی که قیام مردگان را اعلام می دارند، به فیام خود پس از مرگ اشاره می کند و چنانکه در بالا آمد، قصد وی این است که تحقیق مو به موی تصویر خادم رنج دیده را بفهماند، لیکن شاگردان از درک معنای آن در می مانند.

## فصح نوین عهد جدید

### ۴۱۱ - انجیل لوقا ۲۰: ۲۲-۲۴

چون وقت رسید، عیسی با دوازده رسول بنشست. و به ایشان گفت: «اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدن این فصح را با شما بخورم. زیرا به شما می گویم از این دیگر فنی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود» [۲۸۷، ۲۹، ۴۱، ۲۹ تا ۲۱۸، ۴۱، ۲۰]. پس پیاله‌ای گرفته، شکر فود و گفت: «این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید، زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا نیاید از میوه مو دیگر نخواهید نوشید» [۲۸۷، ۳۲۶، ۳۲۷]. و نان را گرفته، شکر فود و پاره کرده به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می شود» [۲۲۸]، این را به یاد من بجا آرید. «همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود» [۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۰۴، ۱۸۱، ۳۶].

فصح عنوان مراسم یادبود اولین فدیه (خروج از مصر)، از همان آغاز، فدیه اخروی را که همزمان است با فرا رسیدن سلطنت خداوند ۲۱۷ تا ۲۲۰)، اعلام می داشت. از سوی دیگر، شادمانی مربوط به این سلطنت، در مکافته اشعیاء نبی صورت ضیافتی مقدس تشریح شده است [۲۸۷]. اندیشه شاگردان در اثنای ضیافت مقدس فصح، کاملاً معطوف است به سلطنت خداوندی که مایه امید بنی اسرائیل می باشد. لذا عیسی آین نوبتی را افتتاح می کند که ایشان را بطریق اسرار آمیز، در این سلطنت سهیم می دارد.

این آین در واقع، ضیافتی است مربوط به قربانی، یعنی قربانی کفاره ای که طی آن عیسی جسم و خون خود و در یک کلام زندگی اش را برای گناهکاران می دهد [۲۲۸]: قربانی عهدی که یادآور مراسم سینا و تحقیق بخش وعده های نبوی است (۱۸۱، ۲۰۶، ۲۲۵، ۲۲۸). قربانی فصح جدید، چنانکه از ویژگی موقعیت ها بر می آید، آدمیان را باز خریده، به ملکوت خداوند رهنمون

می شود. شاگردان از طریق این شام، وارد عهد جدید گشته، در نجات اخروی و ملکوت خداوند شرکت می جویند، هر چند که ملکوت آسمان هنوز در کاملیت خود فرا نرسیده باشد.

\* \* \*

این چند نونه که از میان گویاترین قسمت‌های انجیل انتخاب شده است، غاییان‌گر این است که تا چه حد شناخت عهد عتیق برای درک عهد جدید اهمیت دارد و این که چگونه عهد عتیق، تمامی ارزش مذهبی خود را مدیون عهد جدید است. چنان‌که یکی از مشایخ کلیسا گفته است: «عهد جدید در عهد عتیق پنهان است و عهد عتیق در عهد جدید پدیدار می‌گردد.»